

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

«شیعان چین»

عسگر آقایی

طلبہ مسلمان شیعہ

فهرست مطالب

فهرست مطالب	۱
مقدمه	۶
شیعیان چین در روایات معصومین علیهم السلام در بحار الانوار	۸
روایت شیعیان و محبین اهل بیت علیهم السلام در زمان امام صادق علیه السلام در چین	۸
ترجمه روایت:	۸
روایت چین و قیام امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف	۹
ترجمه روایت:	۹
اسامی اسلام در چین	۱۰
تاریخ ورود اسلام به چین	۱۱
دو داستان شایع ورود اسلام به چین	۱۲
داستان اول:	۱۲
داستان دوم:	۱۳
خلاصه جمع بندی ورود اسلام به چین در نظریات متفاوت	۱۵
توضیحی راجع به تبلیغ اسلام پیامبر(صلی الله علیه و آله)	۱۶
نظر منتخب تاریخ ورود اسلام به چین	۱۷
همخوانی تاریخ طبری راجع به نظر منتخب	۱۷
ترجمه متن طبری:	۱۸
فرار گروهی از علویان از شکنجه و فشار بنی امیه به چین	۲۰
فتح کاشغر توسط قتیبه	۲۰
فتح قتیبه در «الکامل فی التاریخ»	۲۰
ترجمه متن الکامل فی التاریخ:	۲۲
فتح قتیبه در «البدایه و النهایه»	۲۴

- ۲۶ ترجمه متن البدایه و النهایه:
- ۲۹ جنگ طراز اولین جنگ نظامی میان مسلمین و چینیان
- ۳۰ کوچ اجباری گروهی از دوستان آل محمد (صلی الله علیه و آله) به چین
- ۳۱ اعزام چهار هزار سرباز برای سرکوبی شورش ها توسط منصور دوانیقی به چین
- ۳۲ بد رفتاری با آل علی (علیه السلام) و کوچ دسته ای از شیعیان از خراسان به چین
- ۳۳ ابن وهاب از آل پیامبر (صلی الله علیه و آله) در چین
- ۳۴ ماجرای ابن وهاب مروج الذهب مسعودی
- ۳۶ ترجمه ماجرای ابن وهاب مروج الذهب مسعودی:
- ۳۹ اشاره مسعودی به خمدان (حمدان، چانگ آن)
- ۴۰ ترجمه اشاره مسعودی به خمدان (حمدان، چانگ آن):
- ۴۱ رفت و آمد بین چین و ممالک اسلامی
- ۴۳ دهکده پارسیان (بوسی جوان) در چین
- ۴۳ کثرت تردد کشتی های پارسیان بین ایران و چین
- ۴۵ ضرب المثل های چینیان که اشاره به فرهنگ و پیشه پیشینیان علویان دهکده پارسیان دارد
- ۴۵ لوحه سنگی معرف دهکده پارسیان چین
- ۴۶ دو تن از دریا نوردان ایران و چین
- ۴۶ جنگ خه (۱۴۳۵-۱۳۷۱ میلادی) دریانورد مسلمان چینی
- ۴۹ سفرهای دریایی جنگ خه
- ۵۱ عبیره دریانورد مسلمان ایرانی
- ۵۱ داستانی عجیب از مهارت عبیره در دریانوردی چین
- ۵۴ کشتار مسلمانان توسط جنگجوی چینی به نام (تین سین کین)
- ۵۴ گروهی از شیعیان در جزیره های در میان رودخانه ای در چین
- ۵۴ رد پای از تشیع رهنامه نویسانی که به چین سفر کرده اند

- سنگ قبرها و سنگ نوشته های چینی اسامی فارسی (ایرانی) ۵۵
- اشارات ابن بطوطه در باره سفر به چین ۵۷
- مسلمانان ، قاضی و شیخ الاسلام چین و در نگاه ابن بطوطه ۵۸
- ملاقات پیر مرد دویست ساله ای در چین که معاویه و یزید بن معاویه را لعن میکرد ۵۸
- عزت و احترام امیر و قاضی و بازرگانان مسلمان به ابن بطوطه ۶۰
- طلبه ای که در چین به حشمت و جاه رسیده بود ۶۰
- احترام گذاشتن به پیران در چین در سفرنامه ابن بطوطه ۶۱
- رفتن ابن بطوطه به عروسی مسلمانان چین و شنیدن اشعار فارسی از زبان چینیان ۶۲
- شیخ الاسلام در محله های مسلمان چین ۶۳
- شخصیت های سیاسی مسلمان چینی ۶۴
- در دوران یوان (مغول) حکمرانی هشت استان چین در دست استانداران مسلمان قرار گرفت ۶۵
- طراح شهر پکن، اختیار الدین دانشمند معماری اسلامی ۶۶
- سید اجل شمس الدین استاندار استان یون نان ۶۷
- مدح و ستایش حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) در چین نمودی از شیعه بودن است ۶۸
- اسامی دوازده امام در کتیبه سنگی مسجد « ناجیا اینگ » در چین ۶۸
- اسامی چند تن دیگر از بزرگان مسلمان چینی ۶۹
- تأثیر پذیری مذاهب اسلامی چینی از تشیع ۷۰
- نمودهای واضحی از تشیع و شیعیان در چین ۷۱
- عمده ی شیعیان چین در یارکند ۷۸
- شهرستان کرچه دیگر منطقه تحت نفوذ تشیع ۷۹
- ابیاتی به فارسی و ترکی بر کرانه های مسجد جامع کاشغر چین ۸۰
- نظری راجع به نیاکان شیعیان چین ۸۱
- شیعیان حسنی و علوی در چین ۸۲

- تائید چهار نفر از امامان شیعه مذهب ۸۳
- جایگاه اهل بیت علیه السلام در چین ۸۴
- وضعیت شیعیان چین ۸۵
- نمونه ای از مبلغین تشیع چین ۸۶
- شیعیان دوازده امامی چین ۸۶
- به نظر محققان غیر مسلمان چین درباره ی شیعیان چین ۸۸
- لغزش های قضاوتی محققان غیر مسلمان چین راجع به شیعیان چین ۸۸
- نقدی بر نظریات پژوهشگران غیر مسلمان غیر چینی ۸۹
- نفرت منچو های غیر چینی از مسلمانان چین در سلسله چینگ ۹۲
- منزلت مسلمانان چین در بین فرمانروایان ۹۳
- نامه نگاری شاهرخ میرزا به فغفور چین و دعوت به اسلام از فغفور چین ۹۵
- صورت مکتوب فارسی نامه شاهرخ میرزا به فغفور چین ۹۶
- نامه فغفور چین در جواب نامه شاهرخ میرزا ۹۷
- ارادت و علاقه شاهرخ میرزا تیموری به اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم آلف التحیه و الثناء) ۹۹
- تشیع شاهرخ میرزا و همسرشان گوهرشاد آغا ۱۰۱
- آمار مسلمانان چین: ۱۰۱
- ملیت ها و اقوام مسلمان چین ۱۰۲
- هویی Hui ۱۰۳
- ایغورها ۱۰۴
- قزاقها ۱۰۴
- قرقیزها ۱۰۵
- ازبکها ۱۰۵
- تاتارها ۱۰۶

- ۱۰۶.....سالارها
- ۱۰۶.....بائوآن
- ۱۰۷.....دانگجیانگ
- ۱۰۷.....تاجیک ها
- ۱۰۸.....منابع و مآخذ(در دست ویرایش)

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا محمدا المصطفى و آله الطيبين الطاهرين سيما مولانا امير المومنين على بن ابيطالب عليهما آلاف تحيه و الثناء
لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ
وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.^۱

ترجمه آیه: در داستان هایشان خردمندان را عبرتی است. این داستانی برساخته نیست، بلکه تصدیق سخن پیشینیان و تفصیل هر چیزی است و برای آنها که ایمان آورده‌اند هدایت است و رحمت.
امام علی (علیه السلام) در نامه تاریخی به امام حسن ضمن سفارش به مسائلی در باره اهمیت تاریخ چنین می فرماید: اَيُّ بُنَىٰ اِنِّى وَ اِنِّ لَمْ اُكُنْ عُمَرُ عُمَرَ مَنْ كَانَ قَبْلِي فَقَدْ نَظَرْتُ فِيْ اَعْمَالِهِمْ وَ فَكَّرْتُ فِيْ اَخْبَارِهِمْ وَ سِرَّتْ فِيْ اَثَارِهِمْ حَتَّى غَدْتُ كَاَحَدِهِمْ بَلْ كَأَنِّي بِمَا اَنْتَهَىٰ اِلَيْ مِنْ اُمُورِهِمْ قَدْ عُمَرْتُ مَعَ اَوْلِيَّهِمْ اِلَىٰ اٰخِرِهِمْ؛^۲
ترجمه: فرزندم! من هر چند عمر پیشینیان را یک جا نداشته‌ام، ولی در اعمال آنها نظر افکندم، در اخبارشان اندیشه نمودم، و در آثارشان به سیر و سیاحت پرداختم، آن چنان که گویی همچون یکی از آنها شدم، بلکه گویی من به خاطر آنچه از تجربیات تاریخ آنان دریافته‌ام با اولین و آخرین آنها عمر کرده‌ام!!
در کتابی که پیش روی شماست سعی بر آن شده تا اطلاعاتی از مسلمانان بخصوص شیعیان چین در اختیار خوانندگان قرار گیرد تا آنان نیز اطلاعاتی از پیشینه نفوذ شیعه در چین آگاهی پیدا نمایند.
برای اینکه رعایت امانت را کرده باشم سعی بر آن داشتم که از متونی که استفاده نمودم بطور دقیق و با همان عبارات استفاده نمایم در بکار بردن اسامی موجود در کتاب اختلافهایی وجود دارد که مربوط به اختلاف

^۱ قرآن کریم ،سوره یوسف، آیه ۱۱۱

^۲ نهج البلاغه نامه ۳۱، ترجمه گویا و شرح فشرده ای بر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۹

استعمال آنها در زبان فارسی است لذا بزرگواری نموده و با دیده اغماض بنگرید و اشکال های آن را از طریق ایمیل "asgaraghaei@gmail.com" به بنده حقیر اطلاع دهید.

برای اطلاع از مطالب کتاب کافیت گذری بر فهرست کتاب بیندازید. لذا حقیر در اینجا اطاله کلام نمکنم و پیشاپیش از شما بزرگوارانی که سعی در مطالعه این کتاب دارید تشکر مینمایم.

طلبه مسلمان شیعه

حقیر عسگر آقائی

www.asgaraghaei.ir

asgaraghaei@gmail.com

موبایل: ۰۹۳۵۸۸۳۳۵۹۵

شیعیان چین در روایات معصومین علیهم السلام در بحار الانوار

در بحار الانوار روایات متعددی وجود دارند که اشاره به چین دارند و معروف ترین آنها روایت حضرت محمد صل الله علیه و آله است همان روایت "اطلب العلم و لو بالصین"^۱ میباشد که در بحار الانوار در چهار جا آمده است. روایات دیگری نیز وجود دارد که در ذیل به چند نمونه اشاره میکنیم.

روایت شیعیان و محبین اهل بیت علیهم السلام در زمان امام صادق علیه السلام در چین

دارد ، چنین آورده اند که:

یح : روی عن محمد بن سنان قال : دخلت علی الصادق علیه السلام فقال لی : من بالباب ؟ قلت : رجل من الصین ، قال : فأدخله ، فلما دخل قال له أبو عبد الله علیه السلام : هل تعرفونا بالصین ؟ قال : نعم یا سیدی ، قال : وبما ذا تعرفوننا ؟ قال : یا ابن رسول الله (صلی الله علیه و آله) إن عندنا شجرة تحمل کل سنه و ردا یتلون کل یوم مرتین ، فإذا کان أول النهار نجد مکتوبا علیه " لا إله إلا الله محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله) " وإذا کان آخر النهار فإننا نجد مکتوبا علیه " لا إله إلا الله علی خلیفه رسول الله (صلی الله علیه و آله) " ۲

ترجمه روایت:

از محمد ابن سنان روایت شده است که گفت: داخل خانه امام صادق علیه السلام شدم پس آنحضرت به من فرمودند: چه کسی دم در است؟ گفتم: مردی از چین، فرمودند: پس او را داخل خانه کن، پس وقتی داخل شد امام صادق علیه السلام به او فرمودند: آیا ما (اهل بیت علیهم السلام) را در چین می شناسند؟ مرد چینی گفت: بله ای مولای من، امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: به چه چیزی ما را میشناسند؟ (اهل بیت علیهم السلام را چگونه میشناسند؟) مرد چینی گفت: ای فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همانا نزد ما درختی است که هر سال درختی گلی می آورد که در هر روز دوبار رنگ به رنگ میشود، پس مانی که اول روز فرا می

۱ - علامه مجلسی، بحار الانوار ، جلد ۱ صفحه ۱۷۷

و نیز نگر همان: جلد ۱ صفحه ۱۸۰، جلد ۲ صفحه ۳۲ و جلد ۱۰۸ صفحه ۱۵

۲ - علامه مجلسی، بحار الانوار ، جلد ۴۲ صفحه ۱۸

و نیز نگر: (۱) الخرائج و الجرائح : صفحه ۸۷

رسد ما در می یابیم که بر آنان نوشته شده است "لا إله إلا الله محمد رسول الله (صلى الله عليه و آله)" و زمانی که پایان روز فرا می رسد ما در می یابیم که بر آنان نوشته شده است "لا إله إلا الله على خليفه رسول الله (صلى الله عليه و آله)"

روایت چین و قیام امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف

چنین آورده اند که امام محمد باقر علیه السلام فرمود:

إذا قام القائم سار إلى الكوفة فيهدم بها أربعة مساجد و لم يبق على وجه الأرض مسجد له شرف إلا هدمها و جعلها جماء، و وسع الطريق الأعظم، و كسر كل جناح خارج في الطريق، و أبطل الكنف و الميازيب إلى الطرقات، و لا يترك بدعه إلا أزالها و لا سنه إلا أقامها و يفتح قسطنطينيه و الصين و جبال الديلم. ١

ترجمه روایت:

چون قائم قیام نماید، عازم کوفه گشته و چهار مسجد را در آنجا ویران می سازد. و هیچ مسجد با شرافتی بر پهنه زمین باقی نمی ماند مگر اینکه آن را ویران ساخته و آن را بزرگ می کند. او بزرگ راهی احداث می کند و گوشه و کنار خانه هائی را که در مسیر راه است، در هم شکسته، فاضلابها و ناودانهائی را که به کوچه و خیابان راه دارد، سد می کند. هیچ بدعتی را و نمی گذارد مگر آنکه آن را از میان می برد، و نه هیچ سستی مگر آنکه آن را بر پا می سازد. قسطنطنیه و چین و کوههای دیلم را فتح می نماید.

اسامی اسلام در چین

لازم به ذکر است که چینیان قدیم واژگان چینی «داشی» (تلفظ واژه تازی یا تاجیک) (با کلمه تاشی که برای اعراب به کار می بردند نیز بی شباهت نیست) و «تین فانگ» (مکان آسمانی) (منظور از آسمان خدای آسمان است که نزد چینیان از خدایان بزرگ حساب می شود) را بر جزیره العرب و همچنین عنوان «شی یو» (مناطق و سرزمین های غربی) را بر منطقه ای پهناور و وسیع از مرزهای غربی چین تا سواحل دریای مدیترانه اطلاق می کردند. البته چینیان برای نامگذاری دین اسلام واژگان و عناوین گوناگون با مفاهیم بزرگی را وضع کرده بودند و بدین وسیله اسلام و مسلمانان را از سایر ادیان موجود در درون جامعه چین متمایز و مشخص می ساختند. «داشی فا» (قانون و مکتب تازی)، «تین فانگ جیائو» (آیین مکان آسمانی)، «تین فانگ شنگ جیائو» (آیین مقدس مکان آسمانی)، «هوئی هوئی جیائومن» (آیین هوئی هوئی)، «جینگ جیائو» (آیین پاکیزگی)، «ژن جیائو گن جیائو» (آیین حقیقت)، «چینگ جینگ جیائو» (آیین پاک و پاکیزگی)، «چینگ ژن جیائو» (چینگ گن جیائو) (آیین پاکیزگی و حقیقت)، «خه پینگ جیائو» (آیین صلح و آرامش و «شی یو جیائو» (آیین سرزمین های غربی) از جمله عناوین و واژگانی بودند که چینیان در گذشته های دور و نزدیک برای نامیدن آیین اسلام به کار می بردند. به هنگام تسلط مغولان بر چین در سال ۱۲۷۱ میلادی تا هنگام تأسیس چین نو در سال ۱۹۴۹ میلادی بیشترین عنوانی که برای اسلام به کار می رفت اصطلاح «هوئی جیائو» (آیین هوئی) بود. روز دوم ژوئن سال ۹۵۶ میلادی، شورای وزیران جمهوری خلق چین پس از تصویب کنگره نمایندگان خلق اعلام داشت از این پس به منظور جلوگیری از تشتت عناوین و واژگان مخصوص اسلام در سرزمین چین باید تمام ارگان ها، مطبوعات و نشریات و مردم تنها اصطلاح چینی «بی سی لان جیائو» (دین اسلام) را استعمال کنند. بدین سان نام اسلام در چین به اسم حقیقی خود اطلاق گردد و عناوین دیگر ملغی شدند. البته عناوین مزبور در تحقیقات و پژوهش های تاریخی پیرامون اسلام در چین همچنان مورد استفاده مورخان و پژوهشگران قرار می گیرد.^۱

^۱ مرادزاده، رضا، چگونگی نفوذ و گسترش اسلام در چین، صص ۲۹۷ تا ۲۹۹

تاریخ ورود اسلام به چین

درباره زمان ورود اسلام به چین نظریات متعددی وجود دارد. در منابع چینی، فارسی و عربی نیز زمان ورود اسلام به چین متفاوت اعلام شده است. تا جایی که در بعضی از منابع چینی و سنگ نوشته های چینی زمان ورود اسلام به چین به قبل از اسلام بر می گردد! یعنی به زمان کودکی پیامبر برمیگردد!!!

البته بعضی از این نظریه ها که زمان ورود اسلام را به قبل از بعثت می رسانند می تواند قابل توجع باشد ولی با نظر به کل داستان ورود اسلام به چین در این نظریه ها، انسان به وضوح به خلط داستان ها پی می برد و به اشتباه در اسماء به کار رفته پی می برد. حقیر برای تبرک از کتاب استاد شهید مطهری که در کتاب "خدمات متقابل اسلام و ایران" درباره نفوذ و توسعه اسلام در چین پنج صفحه ای نگاشته اند. ۱ مطالبی می آورم که انشاء الله روح آن استاد شهید در این تحقیق یاریم بنماید. ایشان با اشاره به کتاب کنت مورگان ۲ و مقاله «فرهنگ اسلامی در چین» ۳ که از توسعه اسلام و دوران آن در چین بحث می کند و با استناد به کتاب تاریخ کهن دودمان تانگ چین می نگارد که دومین سال امپراطور ی یونگ وی از سلسله تانگ (۶۵۱ میلادی ۳۱ هجری) فرستاده ای ۴ از عربستان به دربار خاقان چین ۵ آمد و هدایایی با خود آورد و این فرستاده گفت که دولت ایشان سی و یک سال قبل تأسیس یافته است. استاد شهید با ابراز اینکه اگر این جریان واقعیت داشته باشد آغاز نفوذ اسلام توسط خود اعراب مسلمان در چین صورت گرفته است در ادامه می افزایند که :

۱ مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران، صص ۴۲۵ تا ۴۳۰

۲ مورگان، کنت، "اسلام، صراط مستقیم"، ترجمه امین، سید مهدی، صص ۴۲۰ تا ۴۲۳

۳ این مقاله به قلم آقای سی تینگ، داود نگارش یافته است. آقای سی تینگ، داود آن چنانکه در مقدمه کتاب "اسلام، صراط مستقیم" معرفی شده است عضو کنسولگری جمهوری خلق چین در بیروت می باشد (اکنون فکر نمی کنم آنجا باشند) و قبل از عزیمت به گیوان، پیشوای جامعه مسلمین چین بود. تحصیلات خود را در دانشگاه الازهر به پایان رسانیده و عهده دار پست های سیاسی مهمی از جانب دولت چین بود و از سخنوران مسلمانان چین محسوب می شود.

۴ در این متون از عربستان با عنوان تاشی یاد می شود و امروزه به آن شت الْجُوا می گویند.

۵ خاقان چین زمان مغول به بعد مورد استفاده می شد امپراطور یا فغفور (بقپور) را قبلاً استفاده می کردند و منظور از فغفور یا بقپور فرزند آسمان است و آسمان در این جا منظور خداست که از خدایان چینی حساب می شد

«از این جریان بگذریم اسلام به وسیله سوداگران مسلمان که بسیاری از آنها ایرانی بوده اند^۱ در چین نفوذ

یافته است.»^۲

دو داستان شایع ورود اسلام به چین

در بین مسلمانان چین برای ورود اسلام به چین، داستان های متعددی وجود دارد که دو تا از این داستان ها را در این جا می آوریم.

داستان اول:

شبی امپراتور "ین جین" از سلسله سوئی ستاره بسیار تابانی را در آسمان مشاهده کرد فرمان داد تا اختر شناسان درباره سعد و نحس آن بررسی کنند. اختر شناسان گفتند: این نشانه پدید آمدن و ظهور رهبری بزرگ در کشور تاشی است. امپراتور سفیری از کشور تاشی اعزام داشت تا در این مورد تحقیق کند. سفیر پس از یک سال سفر دور و دراز در بیابان ها به کشور تاشی رسید. او هنگام ملاقات با (حضرت) محمد [صلی الله علیه و آله] پیامبر اسلام، از ایشان برای سفر به چین دعوت به عمل آورد. حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) ضمن تشکر به سفیر گفت: شخصاً به دلایل مختلف قادر به انجام این سفر نیست، اما چهار نفر از متقیان بزرگ را همراه او اعزام خواهد داشت. یکی از این چهار نفر سعد ابی وقاص دایی پیامبر بود. سفیر چون با عدم پذیرش دعوت از طرف حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) روبرو گردید تصویری از چهره ایشان کشید^۳ و در باز گشت به چین ضمن تقدیم آن به امپراتور، چهار فرستاده را نیز معرفی کرد.

۱ در ادامه به دهکده پارسیان اشاره خواهم نمود که مؤید نظر استاد شهید مطهری می باشد.

۲ شهید مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران - صفحه ۴۲۷

۳ چینیان به صورتگری مشهورند: (نه از نقاش چین هرگز چنین صورتگری آمد) نه این ناز ناز و کرشمه از بتان آذری آمد)*

* شعر از امیر خسرو دهلوی ← نگر: چین و ارتباطات ایرانی - اسلامی (هادیزاده، مجید (صفحه ۱۸۷)

امپراطور پس از ملاحظه شمایل حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و شنیدن گزارش سفر بسیار خرسند شد و دستور داد تصویر را در قصر بیاویزند و خواست در برابر آن زانو زنند. سعد مانع این کار گردید و هنگامی که امپراطور علت ممانعت را پرسید، جواب داد:

« حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) به ما فرموده است در برابر هیچ تصویری سجده نکنیم، زیرا در زمین و آسمان تنها کسی که شایسته سجده است خدای یگانه و توانا است.»

امپراطور پس از شنیدن این سخنان، به دفعات آموزش حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را مورد تمجید و تحسین قرار داد، از سعد و دیگران خواست در برابرش زانو زنند و در بندر کانتون برای آنها مسجدی ساخت که به منظور نشان دادن خاطره احترام آمیز نسبت به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) پیامبر اسلام، آن را مسجد یادبود پیامبر نامیدند.

بعدها سعد به علت بیماری در چین درگذشت و در کانتون به خاک سپرده شد. او را متقی اول نام نهادند. متقی دوم مقر اسلام را به شهر یانگجو منتقل ساخت، متقیان سوم و چهارم به شهر چوان جو رفتند و در همان جا مدفونند.^۱

داستان دوم:

در دوران امپراطور ی "تای جونگ" از سلسله تانگ شبی امپراطور خواب ترسناکی دید. او در رؤیا دید که هیولایی به سویی حمله ور شد، درست در هنگام بروز این خطر مرد بلند قدی که ردایی سبز در بر و پارچه سفیدی بر سر داشت و تسبیحی را در دست می چرخاند، هیولا را فرار داد و خطر را دفع کرد. روز بعد، امپراطور مشاوران و وزرای خود را احضار کرد و از آنها تأویل خواب را خواست. یکی از آنها گفت هیولا نشانه آشوب، خیانت و توطئه است و مردی که پارچه سفید بر سر داشته پیامبر بزرگ مردم تاشی است.

۱ فنگ جین یوان (جای نوشتن لغات چینی) ترجمه محمد جواد امیدوار نیا صص ۳ و ۴، ترجمه این کتاب اسلام چین می شود ولی مترجم عنوان فرهنگ اسلامی و ایرانی در چین را بر آن بر گزیده اند.

اعلیحضرت با برخورداری از الطاف پیامبر در عالم رؤیا، از بحران سیاسی در امام خواهد بود و تا مدت های مدید آرامش خواهد داشت.

پس از آن، امپراطور سفیری از میان مشاوران خود به کشور تاشی فرستاد و از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) خواست کسانی را برای نشر دین خود به چین اعزام دارد. حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) با این درخواست موافقت کرد و سه نفر از اصحاب را مأمور سفارت در چین ساخت. متأسفانه دو نفر از آنها در راه درگذشتند و در گذرگاه شین شین به خاک سپرده شدند.

فقط یکی از آنها به نام وقاص به سلامت به چین رسید و در اقامتگاه دولتی مهمانان خارجی در پایتخت اسکان داده شد.

وقاص پس از اقامت در چین، اغلب در خانه بود و به ندرت خارج می شد و به عبادت اشتغال داشت. روزی امپراطور به طور ناشناس، در لباس کارمندی معمولی به ملاقات او رفت و دید او رو به مغرب نشسته و با خلوص کامل مشغول قرائت قرآن است. پس از آنکه قرائت به پایان رسید قرآن را با احترام روی رحل قرار داد (آیا آن زمان قرآن حالت کتابی داشت که روی رحل قرار داده شود؟)، با لبخندی به سوی در به استقبال آمد و گفت: امپراطور تانگ، بفرمایید داخل و بنشینید، ببخشید که دیر به پیشواز آمدم.

امپراطور با تعجب پرسید چگونه دانستی که من امپراطور هستم؟

وقاص لبخن زد، اما پاسخ نداد.

پس از آن هر دو دست در دست نشستند و به صحبت پرداختند. امپراطور به منظور ارزیابی دانش او، پشت سر هم سؤال می کرد و مسائل مشکل را مطرح می ساخت و وقاص بی درنگ و بی نقص پاسخ می داد. امپراطور نه تنها اجازه داد وقاص در شهر چانگ آن^۱ اقامت کند، بلکه اجازه تبلیغ دین اسلام را نیز به او داد. پس از چند سال وقاص به یاد وطن افتاد و اجازه بازگشت خواست، اما امپراطور امتناع کرد. پس از مدتی باز تقاضای مراجعت به دیار خود را مطرح ساخت. امپراطور دستی به ریش خود کشید و زمزمه کرد: این مرد

۱ شی آن امروز که در آن روزگاران پایتخت بود.

می خواهد باز گردد، امروز می خواهد باز گردد همیشه در صدد باز گشت است. باید تدبیری اندیشید و او را نگاه داشت. از آن موقع بود که نام هوئی هوئی^۱ عمومیت یافت.

سرانجام امپراتور ترتیبی داد که یک دختر زیبا به ازدواج وقاص در آید و او با این تدبیر، سروسامان یافت و از بازگشت منصرف شد و عمر خود را به خدمت در چین گذراند.^۲

همانطور که می بینید خواب دیدن و یا دیدن ستاره تابان قابل قبول است و می شود توجیه نمود ولی ادامه داستان ها در آن تاریخ غیر قابل قبول است و سعد بن ابی وقاص نیز چنین سفری نداشته و در مدینه مرده است و قبرش هم در مدینه است. شخصی با نام سعد یا وقاص اگر باشد و منظور سعد بن ابی وقاص نیست و محل تأمل است که احتمال دارد در زمان خلیفه سوم کسی از طرف سعد برای تجارت رفته باشد و آنجا خود را چنین معرفی نماید و یا این که اصلاً چنین چیزی نبوده و مسلمانان چین برای خود چنین داستان هایی ساخته اند.

خلاصه جمع بندی ورود اسلام به چین در نظریات متفاوت

جناب آقای ابراهیم فنگ جین یوان در کتاب خود^۳ دسته بندی جالبی را برای ورود اسلام به چین آورده اند و بعد از آن دسته بندی نظر هشتم را خود انتخاب نموده اند. این نظر را اغلب مورخان نیز قبول دارند و به ورود اسلام در این زمان به چین مطالبی را آورده اند. در ذیل دسته بندی را ملاحظه بفرمایید:

۱- در نیمه اول دوران سلسله سویی (۶۰۰-۵۸۱ میلادی) و یا هفت سال اول آن (۵۸۷ میلادی)

۲- در نهمین سال امپراطور ی دایه از سلسله سویی (۶۱۲ میلادی)

۳- در دوازدهمین سال امپراطور ی دایه از سلسله سویی (۶۱۳ میلادی)

۱ به مسلمانان چینی هوئی می گویند هر چند امروزه یکی از اقوام مسلمان چینی می باشد (۱۰ ملیت مسلمان در چین داریم)

۲ فنگ جین یوان ، ترجمه محمد جواد امیدوار نیا - صفحه ۴ و ۵

۳ همانطور که قبلاً در پاورقی اشاره شد کتاب مذکور 中国的伊斯兰教 نام دارد که ترجمه آن «اسلام چین» می شود ولی آقای (محمد جواد امیدوار نیا) عنوان «فرهنگ اسلامی ایرانی در چین» بر آن انتخاب نموده اند و آقای (محمود یوسف لی هواین) به عربی ترجمه نموده و عنوان «الاسلام فی الصين» را بر آن گذاشته اند.

- ۴- در دوران امپراطوری ووده از سلسله تانگ (۶۲۶-۶۱۸ میلادی)
- ۵- در دومین سال امپراطوری جن گو آن از سلسله تانگ (۶۲۸ میلادی)
- ۶- در سومین سال امپراطوری جن گو آن از سلسله تانگ (۶۲۹ میلادی)
- ۷- در ششمین سال امپراطوری جن گو آن از سلسله تانگ (۶۳۲ میلادی)
- ۸- در دومین سال امپراطوری یونگ وی از سلسله تانگ (۶۵۱ میلادی)
- ۹- در دومین سال امپراطوری جین یون از سلسله تانگ (۷۱۱ میلادی)
- ۱۰- در دوران امپراطوری مین خوان از سلسله تانگ (۷۵۵-۷۱۲ میلادی)
- ۱۱- در دوره امپراطوری سوجونگ از سلسله تانگ (۷۶۱-۷۵۶ میلادی) و یا پس از امپراطوری دای جونگ (۷۶۶-۷۶۲ میلادی)

۱۲- بعضی حداکثر در قرن هفتم میلادی و حداقل در قرن پانزدهم میلادی را نیز جداگانه گفته اند.^۱

توضیحی راجع به تبلیغ اسلام پیامبر (صلی الله علیه و آله)

همانطور که می دانید پیامبر (صلی الله علیه و آله) در سال ۵۷۰ میلادی به دنیا آمده اند و تقریباً در سال ۶۰۹ میلادی به پیامبری مبعوث شده اند در این چهل سال پیامبر اسلام تبلیغ اسلامی نکرده اند (اسلامی نبوده که تبلیغش کنند) و بعد از مبعوث شدن نیز سه سال فقط مخفیانه تبلیغ می نمودند و تا زمانی که در مکه بودند سفیری به هیچ کشوری اعزام نکرده بودند با این حساب هایی که در دستمان هست و با نگاه به بعضی از تاریخ ها اشتباه بودن آنها آشکار می گردد و فقط می توان گفت که خود چینیان احتمال دارد از ظهور اسلام مطلع شده باشند و این مطلع شدن آنها از ظهور اسلام را اگر بپذیریم دلیل بر نفوذ اسلام در چین نمی شود.

^۱ فنگ جین یوان، فرهنگ اسلامی ایرانی درچین، مترجم امیدوار نیا، محمد جواد صفحه

نظر منتخب تاریخ ورود اسلام به چین

نظر هشتم را که آقای فنگ جین یوان معتبر می داند را آقای داود سی تینگ نیز در مقاله خود در کتاب استاد شهید مطهری اشاره نمودیم معتبر می داند. آقای رضا مراد زاده در کتاب چگونگی نفوذ و گسترش اسلام در چین از ترجمه کتاب تاریخ گسترش اسلام «سرتوماس آرنولد» نیز ماجرای را تعریف می کنند که آن هم با تاریخ نظر هشتم همخوانی دارد چنین آورده اند که:

«پس از آنکه یزدگرد پادشاه ساسانی به هلاکت رسید پسرش پیروز (فیروز) از چین برای مبارزه با مسلمانان که کشور وی را فتح و تصرف کرده بودند استمداد جست، ولی امپراطور چین به وی پاسخ داد که ایران با چین زیاده از آن فاصله دارد که وی بتواند ارتش مورد لزوم را به آنجا اعزام دارد ولی گفته شده است که امپراطور چین سفیری به دربار عرب اعزام داشت تا در مورد شاهزاده فراری وساطت و توصیه کند. امپراطور چین احتمالاً از سفیر خود خواست تا در قدرت و وسعت حکومت جدیدی که در غرب به وجود آمده بود (حکومت مسلمانان) تحقیق و بررسی کند. گفته شده است که خلیفه عثمان نیز یک فرمانده عرب به همراهی سفیر چین در بازگشت به چین در سال ۶۵۱ میلادی اعزام داشت و این اولین نماینده حکومت اسلامی با احترام تمام از طرف امپراطور ی چین پذیرفته شد.»^۱

همخوانی تاریخ طبری راجع به نظر منتخب

طبری در این موضوع آورده است که:

«و لما عبر خاقان النهر و عبرت معه حاشیه آل کسری أومن أخذ نحو بلخ منهم مع یزدجرد لقوا رسول یزدجرد الذی کان بعث الی مالک الصین و أهدی الیه نعه و معه جواب کتابه من مالک الصین فسألوه عما وراء فقال لما قدمت علیه بالکتاب و الهدایا کافأنا بما ترون و أراهم مدینه و أجاب یزدجرد فکتب الیه بهذا الکتاب بعد ما کان قال لی قد عرفت أن حقا علی الملوک علی من غلبهم فصف لی صفه هؤلاء القوم الذین أخرجوکم من بلادکم فأنی أراک تذکر قبه منهم و کثره منکم و لایبلغ أمثال هؤلاء القلیل الذین تصف منکم فیها أسمع من کثرتمک إلا بخیر عندهم و شر فیکم فقلت سلنی عما أحببت فقال آیوفون بالعهد قلت نعم قال و

^۱ ، آرنولد سرتوماس - تاریخ گسترش اسلام - مترجم عزتی ، ابوالفضل- صفحه ۲۱۵

ما يقولون لكم قبل أن يقاتلوكم قلت يدعوننا إلى واحده من ثلاث إما دينهم فإن أجبناهم أجرونا مجراهم أو الجزية و المنه أو المنابذه قال فكيف طاعتهم أمراء هم قلت أطوع قوم لمرشدهم قال فما يحلون و ما يحرمون فاختر نه فقال أبحرمون ما حلل لهم أو يحلون ما حرم عليهم قلت لا قال فإن هؤلاء القوم لا يهلكون أبداً حتى يحلوا حرامهم و يحرموا حلالهم ثم قال أخبرني عن لباسهم فاخبرته و عن مطاياهم فقلت الخيل العرب و وصفتها فقال نعمت الحصون هذه و صفت له الإبل و بروكها و ابنعائها بحملها فقال هذه صفه دواب طوال الأعناق و كتب له إلى يزدجرد أنه لم يمنعني أن أبعث إليك بجيش إليك بجيش أوله بمر و آخره بالصين الجماله بما يحق على و لكن هؤلاء القوم الذين وصف لي رسولك صفتهم لو يحاولون الجبال لهدوها و لو خلى لهم سربهم أزالوني ماداموا على ما وصف فسالمهم و ارض منهم بالمساكنه و لا تهجهم مالم يهجوک^۱

ترجمه متن طبری:

چون خاقان از نهر گذشت، اطرافیان خسرو (آل کسری) که به بلخ آمده بودند همراه وی روان شدند و به فرستاده ای که یزدگرد سوی شاه چین روانه کرده بود و با وی فرستاده بود برخوردند که پاسخ پادشاه چین را به نامه یزدگرد همراه داشت و از او پرسیدند: چه خبری بود؟

گفت: وقتی نامه و هدیه ها را پیش وی بردم این چیزها را که می بینید به ما عوض داد. هدیه شاه چین را به آنها نشان داد و گفت: این نامه را به جواب یزدگرد نوشته و به من گفت: می دانم که باید شاهان، شاهان را بر ضد غالبان یاری دهند. وصف این قوم که شما را از دیارتان بیرون کرده اند بگو که شنیده ام، از کمی آنها و بسیاری خودتان سخن کردی، غلبه امثال این گروه کم بر شما که گفتم بسیار بوده اید به سبب صفات خوب آنها و صفات بد شماست. هر چه خواهی پرس.

گفت: آیا درست پیمانند؟

گفتم: آری.

گفت: پیش از آنکه جنگ آغاز کنید با شما چه گویند؟

۱ طبري ، ابو جعفر محمد بن جرير ، تاريخ الطبري المعروف بتاريخ الامم و الملوك ، ج ۳ ، صص ۲۴۹ و ۲۵۰

گفتم: ما را به یکی از سه چیز می خوانند: یا دینشان، که اگر پذیرفتیم ما را همانند خودشان می دانند، یا جزیه و حفاظت، یا جنگ.

گفت: اطاعت آنها از امیرشان چگونه است؟

گفتم: از همه کسان نسبت به سالار خود مطیع ترند.

گفت: چه چیزی را حلال می دانند و چه چیزی را حرام؟ به او گفتم.

گفت: آیا چیزی را که بر آنها حلال شده حرام می کنند یا چیزی را که بر آنها حرام شده حلال می کنند؟
گفتم: نه.

گفت: این قوم تباه نمی شوند تا حلالشان را حرام کنند و حرامشان را حلال کنند.

آنگاه گفت: لباسشان چگونه است؟ به او گفتم.

از مرکوبشان پرسید.

گفتم: اسبشان عربی است و وصف آن بگفتم.

گفت: چه نیکو قلعه ای است آنگاه وصف شتر را که با بار می خوابد و می چرد با وی گفتم.

گفت: این وصف چهارپایان گردن دراز است.

آنگاه به یزدگرد نوشت:

«اگر سپاهی سوی تو نمی فرستم که آغاز آن به مرو و آخرش به چین باشد، به سبب آن نیست که از تکلیف خویش غافلم. ولی این قوم که فرستاده تو وصفشان را با من گفت، مادام که چنین باشند، اگر آهنگ کوه کنند آن را از پیش بردارند و اگر فراهم باشند مرا نیز از جای ببرند. با آنها صلح کن و خشنود باش که با هم به یک دیار باشید و مادام که تو را تحریک نکنند تحریکشان مکن.»^۱

در تاریخ طبری این ماجرا در سال ۲۲ هجری نقل شده است (۶۴۲ میلادی) و مرزبان یزدگرد در دربار چین در سال ۶۳۸ میلادی حضور داشته است که با در نظر گرفتن سختی مسیر خشکی جاده ابریشم تاریخ های ذکر شده قابل قبول است.

۱ طبري ، ابو جعفر بن جرير ، تاريخ الرسل و الملوك (تاريخ طبري) جلد ۵ ترجمه پاینده ، ابوالقاسم ، صص ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵

برای مسیر خشکی سه راه وجود داشته یکی از کشمیر - یکی از ختن و دیگری از مغولستان می باشد.^۱

فرار گروهی از علویان از شکنجه و فشار بنی امیه به چین

در کتاب علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین چنین آمده است که:

«در سال ۷۱۳ و ۷۲۶ بین طرفین، هیئت هایی مبادله گردید و گروهی از علویان نیز که از شکنجه و فشار بنی امیه فرار کرده بودند پیش از سال ۷۵۰ به چین رفتند و در آنجا اقامت گزیدند.»^۲ مؤلف به سال ۷۱۲ اشاره می کند که ماجرای فتح قتیبه نیز در همین تاریخ است البته مؤلف اشاره می کند که بین طرفین، هیئت هایی مبادله گردید لذا حقیر احتمال می دهم که قبل از فتح قتیبه بین دو طرف آمد و شدهایی بوده است.

فتح کاشغر توسط قتیبه

در کتب تاریخی به فتح قتیبه اشاراتی شده است و توضیحاتی آورده اند که در اینجا دو نمونه را می آوریم.

فتح قتیبه در «الکامل فی التاریخ»

عزالدین علی ابن اثیر در کتاب «الکامل فی التاریخ» آورده است که :

«ثم دخلت سنه ست و تسعين، ذکر فتح قُتیبَه مدینه کاشغر و فی هذه السنه غزا قتیبه کاشغر، فسار حمل مع الناس عیالاتهم لیضعهم بسمرقند، فلما عبر النهر استعمل رجلاً علی معبر النهر لیمنع من یرجع آلاً کاشغر، و هی أذنی مدائن الصین، و بعث جیشاً مع کبیر بن فلان ألی کاشغر؛ فغنم و سبی سبباً، فختم اعناقهم و أوغل حتی بلغ قریب الصین. فکتب ألیه ملک الصین: أن ابعث ألی رجلاً شریفاً یخبرنی عنکم و عن دینکم. فانتخب قتیبه عشره لهم جمال و ألسن و بأس و عقل و صلاح فأمرهم بعده حسنه و متاع حسن من الخزّ و الوشی و غیر ذلک و خیول حسنه، و کان منهم هُبیره بن مشمرج الکلابی، فقال لهم: إذا دخلتم علیه فأعلموه أنّی قد حلفت أنّی لا أنصرف حتی أطا بلادهم و اختم ملوکهم و أجبی خراجهم. فساروا و علیهم هُبیره، فلما قدموا علیهم دعاهم ملک الصیم فلبسوا ثياباً بیاضاً تحتها الغلائل و تطیوا و لبسوا النعال و الأردیه، و دخلوا علیه و

۱ در باب اول خطای نامه در بیان راه های خطای این سه مسیر آورده شده است.

۲ قربانی، زین العابدین، علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین، صفحه ۲۱۶

عنده عظماء قومه فجلسوا، فلم يكلمهم الملك و لا أحد ممن عنده، فنهضوا. فقال الملك لمن حضره: كيف رأيتم هؤلاء؟ فقالوا: رأينا قوماً ما هم إلّا نساء، ما بقى منا احد إلّا انتشر ما عنده. فلما كان الغد دعاهم فلبسوا الوشى و العمائم الخرز و المطارف و غدوا عليه، فلما دخلو قيل لهم: ارجعوا، و قال لأصحابه: كيف رأيتم هذه الهيئه؟ قالوا: هذه أشبه بهيئه الرجال من تلك، فلما كان اليوم الثالث دعاهم، فشدوا سلاحهم و لبسوا البيض و المغافر و أخذوا السيوف و الرماح و القسي و ركبوا. فنظر إليهم ملك الصين فرأى مثل الجبل، فلما دنوا ركزوا رماحهم و أقبلوا مشمرين، فقبل لهم: ارجعوا، فركبوا خيولهم و أخذوا رماحهم و دفعوا خيلهم كأنهم يتطاردون. فقال الملك لأصحاب: كيف ترونهم؟ قالوا: ما رأينا مثل هؤلاء. فلما أمسى بعث إليهم: أن ابعثوا إلى زعيمكم. فبعثوا إليه هيبه ابن مشمرج، فقال له: قد رأيتم عظم ملكي و أنه ليس أحد منعكم مني، و انتم [انت] في يدى بمنزله البيضة في كفي، و إنى سائلكم عن أمر فإن لم تصدقوني قتلتمكم. قال: سل. قال: لم صنعتم بزيكم الأول اليوم الأول و الثانى و الثالث ما صنعتم؟ قال أما زينا اليوم الأول فلما سنا فى أهلنا، و أما اليوم الثانى فزينا إذا أمنا أمراءنا، و أما الثالث فزينا العدو. قال: ما أحسن ما دبّرتهم دهركم، فقولوا لصاحبكم ينصرف، فإنى قد عرفت قلبه أصحابه و ألّا بعثت إليكم من يهلككم. قال: كيف يكون قليل الاصحاب من أول خيله فى بلادك و آخرها فى منابت الزيتون؟ و أما تخويفك إيانا بالقتل فإن لنا آجالاً إذا حضرت فأكرمها القتل و لسنا نكرهه و لانخافه، و قد حلف أن لا ينصرف حتى يطا أرضكم و يختم ملوككم و يُعطى الجزية. فقال: فإننا نخرجه من يمينه و نبعث تراب ارضنا فيطاه و نبعث إليه ببعض أبنائنا فيختمهم و نبعث إليه بجزية يرضاهم. فبعث إليه بهديه و أربعة غلمان من أبناء ملوكهم، ثم أجازهم فأحسن، فقدموا على قتيبه، فقبل قتيبه الجزية و ختم الغلمان و ردهم و وطى التراب.

فقال سواده بن عبدالملك السلولي:

لا عيب فى الوفد الذين بعثتهم	للصين أن سلكوا طريق المنهج
كسروا الجفون على القذى خوف الردى	حاشا الكريم هيبه بن مشموج
أدى رسالتك التى استرعيت [استدعيت]	فأتاك من جنث اليمين بمخرج [لمخرج]

ترجمه متن الكامل في التاريخ:

«آغاز سال نود و شش - بیان فتح کاشغر (یکی از شهرهای چین در استان شین جیانگ) به دست قتیبه. در آن سال قتیبه کاشغر را قصد کرد و جنگجویان را با خانواده های خود کوچ داد تا خانواده ها را در سمرقند قرار دهد. چون خواست از رود بگذرد مردی را در معبر نهر گماشت که از برگشتن سپاهان جلوگیری کند. مگر با داشتن پروانه عبور، پس از آن راه فرغانه را گرفت و بدره عصام هم کسانی فرستاد که راه را هموار کنند تا به کاشغر برود و آن نزدیک ترین شهرهای چین بود (به عالم اسلام آن زمام) لشکری به فرماندهی کثیر بن فلان برای فتح کاشغر فرستاد. او پیروز شد، غنایم بسیاری به دست آورد و اسیر گرفت. بر گردن اسراء داغ گذاشت (که شناخته شوند) بعد رفت تا نزدیک چین رسید، پادشاه (خاقان یا فغفور) چین به او نوشت که رسولی نزد ما فرست تا بر دین و آیین شما آگاه شویم. قتیبه ده تن برگزید که چرب زبان و زیبا منظر و دلیر و خردمند و پرهیزگار و توانا باشند. دستور داد وسایل و کالا و رخت و لوازم خوب دیگر مانند خز و زر و زیور برای آنها فراهم کنند. یکی از آنها هیبه بن مشمرج کلابی بود. او با آنها گفت چون بر پادشاه وارد شوید شما به او بگویید که این مرد سوگند یاد کرده که برنگردد مگر آنکه کشور آنها را پایمال کند و داغ بر گردن بزرگان و شهیاران چین بگذارد و باج بگیرد، آنها رفتند و هیبه پیشوای آنان بود، چون وارد شدند پادشاه آنها را نزد خود خواند آنها رخت سفید پوشیدند و به خود عطر مالیدند و زر و زیور بستند و به پا کفش و بر تن ردا گرفتند و بر پادشاه وارد شدند که بزرگان قوم نزد او بودند، آنها نشستند و پادشاه یا دیگری از حضار به آنها سخن نگفتند. آنها هم برخواستند و رفتند. پادشاه از همنشینان خود پرسید آنها را چگونه دیدید؛ گفتند: ما یک گروه زن دیدیم که شهوت را برانگیختند. روز بعد پادشاه آنها را دعوت کرد. آنها عمامه بر سر و خز بر دوش گرفتند و نزد او رفتند. چون وارد شدند به آنها گفتند برگردید. از یاران خود پرسید آنها را چگونه دیدید؟

۱ الشیبانی، عزالدین ابی الحسن علی بن ابی الکریم محمد بن محمد بن عبدالکریم بن عبدالواحد الشیبانی "المعروف بابن اثیر"، الكامل في التاريخ، جلد ۵، صص ۵ و ۶ و

گفتند: آنها به مردان بیشتر شباهت دارند تا زنان. روز سیم، آنها را خواند. آنها سلاح بر تن گرفتند و کلاهخودها را بر سر و زره ها را بر تن پوشیدند و شمشیرها و نیزه ها را در دست و کمان ها را بر دوش گرفتند و بر اسب ها سوار شدند و نزد پادشاه رفتند. پادشاه چین به آنها نگاه کرد. کوه های آهنینی دید که سوی او جنبیده، هجوم بردند، چون نزدیک شدند نیزه ها را بر زمین فرو بردند و آستین ها را بالا زدند. به آنها گفتند برگردید، آنها نیزه ها را برداشتند و تاختند انگار در حال نبرد مشغول حمله و زد و خورد بودند. پادشاه از اتباع خود پرسید آنها را چگونه دیدید؟ گفتند: هرگز مانند آنها ندیده ایم. چون شب فرا رسید پیغام داد که رئیس خود را نزد من بفرستید. آنها هم هییره بن مشموج را فرستادند. چون وارد شد به او گفت، تو عظمت ملک مرا دانستی که هیچ کس قادر به حمایت شما در قبال من نخواهد بود. اکنون شما مانند یک تخم (مرغ) در دست من هستید (عین عبارت) من چند چیز از شما می پرسم اگر به من راست نگویند من شما را خواهم کشت. گفت: بپرس، گفت: چرا روز اول و دوم و سیم به آن صورت و لباس در آمدید و مقصود شما از تغییر هیئت و لباس چه بود؟ گفت: لباس و زینت روز نخستین برای خانواده ها و زن و فرزند ما بود (که بدان حال نزد آنها زینت می کنیم)، لباس و هیئت روز دوم برای این بود که ما هنگامی که آسوده باشیم نزد بزرگان و سالاران ما با همان وضع زیست می کنیم. اما روز سیم که ما در قبال دشمن باید چنین باشیم. گفت خوب تدبیری به کار برده اید، اکنون به رفیق (فرمانده) خود بگویید برگردد من می دانم که عده شما کم است و اگر برنگردید من کسانی را برای (نبرد) شما خواهم فرستاد که همه شما را دچار هلاک و تباهی کند. گفتند: چگونه عده او کم باشد و حال اینکه مقدمه خیل (سواران جنگی) او در بلاد تو و آخر سواران او در بلاد زیتون است (سوریه و لبنان و یا آنکه بندر زیتون در چین)؟ اما تهدید تو به کشتن ما، بدان ما همه اجل معین داریم که اگر فرا رسد بهتر نوع آن قتل است و ما قتل را بد نمی دانیم و از آن نمی گریزیم. (بعد همه حاضر شدند و گفتند) پیشوای ما (هییره) سوگند یاد کرده است که از این جا نرود مگر این که کشور شما را پامال کند و گردن بزرگان و شهریان شما را مهر (بندگی) کند و شما خود باج و جزیه را بدهید. گفت: ما چاره سوگند او را می سازیم. خاک کشور خود را زیر پای او می گذاریم که قدم بر آن بگذارد و پامالش کند بعضی از فرزندان خود را هم تحت اختیار او می گذاریم که مهر بر گردن آنها بزنند جزیه هم می دهیم و آن مبلغی باشد که او را خشنود کند. پس از آن هدیه (مالی) تقدیم کرد. چهارتن از شاهزادگان را نزد او فرستاد که

علامت بر گردن آنها گذاشت. نسبت به همه نیکی کرد. آنها نزد قتیبه باز گشتند. قتیبه هم جزیه را پذیرفت و چهار شاهزاده را مهر گردن زد و پا بر خاک چین (که برای او حمل شده بود) نهاد و چهار شاهزاده را برگردانید. (عبارت مؤلف مختلط و مبهم می باشد زیرا در آغاز آن تصور می شود که هییره فرمانده یا پیشوای نمایندگان آن پیشنهاد را کرده و بعد بدون توضیح نام قتیبه به میان می آید که او خواسته پا بر خاک چین گذارد و شاهزادگان را مهر بندگی بر گردن نهند و الی آخر. همچنین پذیرفتن هییره به تنهایی که بعد در خطاب از فرد تجاوز و جمع را یاد کرده است. آنچه مسلم است پیشنهاد و یا تکلیف و تهدید از قتیبه بوده است و ما نخواستیم در عبارت مؤلف تصرف کنیم ناگزیر به این توضیح می پردازیم). سواده بن عبدالملک سلولی در این باره گفت:

«لا عیب فی الفد الذین بعثتهم» یعنی، هیئت نمایندگی که تو آنها را به چین فرستادی عیب و نقص نداشت آنها راه راست پیمودند. آنها از فرط بیم چشم ها را بستند و از مرگ ترسیدند (و تسلیم شدند) غیر از آن مرد کریم هییره بن مشمرج (که از مرگ نترسید). او رسالت و پیغام تو را (ای قتیبه) ادا کرد و تو را از تنگنای سوگند بیرون آورد (این شعر هم تصریح کرده که قتیبه پیشنهاد و تهدید کرده بود نه هییره) و چون نمایندگان نزد قتیبه باز گشتند، قتیبه، هییره را نزد ولید (به نمایندگی) فرستاد و او در عرض راه در پارس (فارس) در گذشت.^۱

فتح قتیبه در «البدایه و النهایه»

این ماجرا را حافظ ابی الفداء اسماعیل ابن کثیر القریشی الدمشقی (متوفی ۷۷۴ هجری) در جلد نهم کتاب البدایه و النهایه چنین آورده است که:

۱ ابن اثیر، عزالدین علی- کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران - جلو سوم، ترجمه خلیلی، عباس جلد هفتم صص ۱۹۹ تا ۲۰۲. لازم به ذکر است که جلد سوم شامل مجلدات هفتم، هشتم و نهم می باشد.

« ثم دخلت سنه ست و تسعين و فيها فتح قتيبه بن مسلم ... كاشغر من ارض الصين، و بعث إلى ملك الصين رسلاً يتهدده و يتوعده و يقسم بالله لا يرجع حتى يظأ بلادده و يختم ملوكهم، و هو فى مدينه عظيمه، يقال « إن عليها تسعين باباً فى سورها المحيط بها، يقال لها خان بالق، من أعظم المدن و أكثرها ريعاً و معاملات و أموالاً، حتى قيل: إن بلاد الهند مع استاعها كالشامه فى ملك الصين و الصين لا يحتاجون إلى أن يسافروا فى ملك غير هم لكثره أموالهم و متاعهم، و غير هم محتاج إليهم لما عندهم من المتاع و الدنيا المتسعه، و سائر ملوك تلك البلاد تؤدى إلى ملك الصين الخراج، لقهره و كثره جنده و عدده و المقصود ان الرسل لما دخلوا على ملك الصين وجدوا مملكه عظيمه حصينه، ذات أنهارٍ و أسواقٍ و حسنٍ و بهاء فدخلوا عليه فى قلعه عظيمه حصينه، و بقدر مدينه كبيره، فقال لهم ملك الصين: ما أنتم؟ - و كانوا ثلاثه رسول عليهم هيبه - فقال الملك لترجمانه: قل لهم: ما أنتم و ما تريدون؟ فقالوا: نحن رسول قتيبه بن مسلم، و هو يدعوك إلى الاسلام، فإن لم تفعل فالجزيه، فإن لم تفعل فالحرب. فغضب الملك أمر بهم إلى دار، فلما كان الغد دعاهم فقال لهم: كيف تكونون فى عبادته إلهكم؟ فصول الصلاة على عاداتهم، فلما ركعوا و سجدوا ضحك منهم، فقال: كيف تكونون فى بيوتكم؟ فلبسوا ثياب مضهم، فأمرهم بالانصراف، فلما كان من الغد ارسل إليهم فقال: كيف تدخلون على ملوككم؟ فلبسوا الوشى (نقش الثوب)، و العمام و المطارف، و دخلوا على الملك، فقال لهم ارجعوا فرجعوا، فقال اولئك. فلما كان اليوم الثالث: أرسل إليهم فقال لهم: كيف تلقون عدوكم؟ فشدوا عليهم سلاحهم، و لبسوا المغافر [زرد يلبسه المحارب تحت القلنسوه] و البيض [السيوف] و تقلدوا السيوف، و نكبوا القسى [النبال] و أخذوا الرماح، و ركبوا خيولهم و مضوا، فنظر إليهم ملك الصين فرأى امثال الجبال مقبله، فلما قربوا منه ركزوا رماحهم، ثم أقبلوا نحوه مشمرين فقيل لهم: ارجعوا- و ذلك لما دخل قلوب اهل الصين من الخوف منهم- فانصرفوا فركبوا خيولهم و اختلجوا رماحهم، ثم ساقوا خيولهم كأنهم يتطاردون بها، فقال الملك لأصحابه: كيف ترونهم؟ فقالوا: ما رأينا كهولاء قط. فلما أمسوا بعث إليهم الملك ان ابعثوا إلى زعيمكم و أفضلكم، فبعثوا إليه هيبه، فقال له الملك حين دخل عليه: قد رأيتم عظم ملكى، و ليس أحد يمنعكم منى و أنتم به منزله البيضه فى كفى، و أنا سائلك عن أمر، فإن تصدقنى و إلا قتلتك، فقال: سل! فقال الملك: لم صنعتم ما صنعتم من زى اول يوم و الثانى و الثالث؟ فقال: أما زينا اول يوم فهو لباسنا فى اهلنا و

¹ خان بالق همان پکن امروزي است.

نسائنا و طيبنا عندهم، و أما ما فعلنا ثانی يوم فهو زينا إذا دخلنا على ملوكننا و أما زينا ثالث يوم فهو إذا لقينا عدونا. فقال الملك: ما أحسن ما دبرتم دهرکم، فانصرفوا إلى صاحبکم - یعنی: قتيبه- و قولوا له ينصرف راجعاً عن بلادی، فانی قد عرفت حرصه و قلبه اصحابه، و إلا بعث إليکم من يهلكکم عن آخرکم. فقال له هيبه: تقول لقتيبه هذا؟! فكيف يكون قليل الاصحاب من اول خيله في بلادک و آخرها في منابت الزيتون؟ و كيف يكون حريصاً من خلف الدنيا قادراً عليها، و غزاک في بلادک؟ و أما تخويفک إيانا بالقتل فإننا نعلم أن لنا أجلاً إذا حضر فأكرمها عندنا القتل، فلسنا نكرهه و لا نخافه. فقال الملك فما الذي يرضی صاحبکم؟ فقال: قد حلف أنه لا ينصرف حتى يطاء أرضک، و يختم ملوکنک و يجبي الجزیه من بلادک، فقال: أنا أبريمينه و أخرجه منها، أرسل اليه بتراب من أرضی و أربع غلمان من أبناء الملوك، و أرسل إليه ذهباً كثيراً و حريراً و ثياباً صينیه لا تقوم و لا يدری قدرها، ثم لهم معه مقاولات كثيره، ثم اتفق الحال على أن بعث صحافاً من ذهب متسعه، فيها تراب من أرضه ليطأه قتيبه، و بعث بجماعه من اولاده و أولاد الملوك ليختم رقابهم، و بعث بمال جزيل ليبر بيمين قتيبه. و قيل: إنه بعث أربعمائيه من اولاده و أولاد الملوك، فلما انتهى ألى قتيبه ما أرسله ملك الصين قبل ذلك منه^۱.

ترجمه متن البدايه و النهايه:

«سپس سال نود و شش (هجری) داخل شد و در آن سال قتيبه بن مسلم کاشغر را که جزء چین بود فتح کرد (گشود) و فرستاده ای را برای وعده و وعید دادن برگزید و (قتيبه) قسم به خدا خورد که برنگردد تا اینکه پای در خاک چین گذارد و پادشاهان و اشراف آنها را مهر غلامی زند و از آنها جزیه بگیرد یا اینکه آنها را داخل در دین اسلام نماید. پس فرستاده داخل در مقر پادشاهی بزرگ آنها شد و پادشاه در شهری بزرگ بود، گفته شده است که: همانا بر آن هفتاد درب در اطرافش بود که به آن شهر خان بالق (همان پکن امروزی) می گفتند از شهرهای عظیم و بزرگ بود و دارای مردمی فراوان و دادوستد و دارایی فراوان در آن شهر بود. همانا بلاد هند با وسعت و پیشرفتگی که داشتند مانند منطقه شمالی چین بودند و (مردم) چین نیازی نداشتند که به ملک دیگری مسافرت کنند به خاطر فراوانی اموال و متاعشان و غیره، و (مردم) غیر چین به آنها احتیاج

^۱ ابن کثیر القریشی دمشقی، اسماعیل - البدايه و النهايه - جلد ۹ صص ۱۶۹ تا ۱۷۱

داشتند به خاطر چیزهایی که نزد آنها بود از متاع دنیا به طور فراوان، و پادشاهان آن بلاد به پادشاه چین خراج می دادند، به خاطر برتری که داشت و سربازانش و تعداد آنها. و مقصود آنکه همانا زمانی که فرستادگان بر ملک چین وارد می شدند مملکت عظیم و مستحکمی می دیدند که دارای نهرها و بازارهای متنوع و دارای نیکویی و مباحثاتی بود. داخل بر قلعه ای عظیم و مستحکمی می شدند که به اندازه شهری بزرگ بود، پس از آن پادشاه چین به آنها گفت: شما چه کسی هستید؟ - و سیصد نفر بودند که به سرپرستی هییره فرستادگان قتیبه بن مسلم بودند- امپراطور به مترجمان گفت: به آنها بگو: شما کیستید و چه می خواهید؟ پس گفتیم: ما فرستادگان قتیبه بن مسلم هستیم، و او تو را به دین اسلام دعوت کرده است، اگر نپذیرفتی باید جزیه بدهی و اگر آن را نیز نپذیری باید جنگ کنیم. امپراطور غضبناک شد و به آنها دستور داد به خانه بروند، زمانی که فردا رسید آنها را خواست و به آنها گفت: در عبادت پروردگارتان چگونه عمل می کنید؟ نمازی طبق عادت خود خواندند، در حین به جا آوردن رکوع و سجده کردن یکی از آنها خندید. گفت: در خانه هایتان چگونه اید؟ (لباس سفید پوشیدند و بخود عطر زدند) لباس مناسب منزل را پوشیدند. امپراطور دستور داد برگردند، فردا که رسید فرستاده ای به سوی آنها گماشت و به آنها گفت: چگونه بر پادشاهان خود وارد می شوید؟ لباس های نقش دار پوشیدند و عمامه ها بر سر نهادند و وارد بر امپراطور چین شدند، امپراطور گفت: برگردید (هییره و همراهانش) باز گشتند (به استراحتگاهی که در آن بودند) امپراطور به یارانش گفت: این ها را چگونه دیدید؟ گفتند: در این لباس به مردان شبیه تر بودند تا مرحله اول، و این ها همان گروه اول بودند. وقتی روز سوم فرا رسید فرستاده ای به سوی آنها فرستاد و به آنها گفت: چگونه با دشمنانتان رودر رو می شوید؟ آنها سلاح برداشتند و کلاهخود بر سر گذاشتند و زره پوشیدند و شمشیرها و نیزه ها را در دست و کمان ها را بر دوش گرفتند و بر اسب ها سوار شدند و نزد امپراطور رفتند. امپراطور نگاهی بر آنها افکند کوه های آهنینی دید که به طرف او هجوم بردند، چون نزدیک شدند نیزه ها را بر زمین فرود بردند و آستین ها را بالا زدند. به آنها گفتند بر گردید- و این زمانی بود که در دل اهل چین ترس آنها افتاده بود- پس منصرف شدند و اسب های خود را سوار شدند و نیزه های خود را برداشتند و اسب های خود را تاختند انگار در حال نبرد مشغول حمله و زد و خورد بودند. (پادشاه چین) امپراطور از آنها پرسید آنها را چگونه دیدید؟ گفتند: هرگز مانند آنها ندیده ایم. چون شب کردند پیغام داد که رئیس خود را نزد من بفرستید. آنها

هم هیبره بن مشموج را فرستادند. وقتی هیبره وارد بر امپراطور چین شد امپراطور به او گفت: همانا عظمت ملک مرا دانستید (و اگر بخواهم شما را هلاک کنم) احدی را یارای مانع شدن من از این کار نخواهد بود و شما مانند تخم (تخم مرغ) در دستان من هستید، و من در مورد کاری از تو سؤال دارم، اگر راست گفتمی که هیچ و إلا به قتل می رسانمت، هیبره گفت: بپرس! امپراطور گفت: برای چه در روز اول و دوم و سوم خود را چنین آراستید؟ جواب داد: اما آراستن ما در روز اول، پوششمان در میان اهل خود (خانواده خود) و زنان خود است و آرامش ماست نزد آنها، و اما آنچه در روز دوم آراستیم حال ما باشد که با بزرگان و ملوک خود ملاقات داریم، و اما آراستگی ما در روز سوم موقعی است که با دشمن خود رو در رو می شویم. امپراطور گفت: چه زیباست آنچه که تدبیر کردید به دنیای خود (این آراستن ها را)، باز گردید پیش رئیس خود- یعنی: قتیبه- و به او بگوئید از بلاد چین منصرف گردد و بر گردد، همانا حرص او و کمی یارانش را دانستم، و گرنه گروهی را می فرستم که شما را هلاک کند و تا آخرین نفرتان را هلاک کنند. هیبره گفت: به قتیبه این گونه می گویی؟! چگونه یارانش کم است کسی که اول سواران او در بلاد توست و آخر در جایی که در آن زیتون می روید (منظور سوریه و لبنان)؟ و چگونه حریص دنیا است کسی که دنیا داشته باشد و به آن پشت کند، و در بلاد تو با تو بجنگد؟ و اما در مورد تخفیف دادن تو به ما در مورد کشته شدن (بدان) ما بر این باوریم که برایمان اجلی است و زمانی که اجل فرا رسد پس برای ما آن مرگ سزاوارتر است (کشته شدن در میدان جنگ از مرگ عادی بهتر است) و ما از مرگ کراهتی نداریم و از آن نمی ترسیم. امپراطور گفت: چه چیزی رئیس شما (قتیبه بن مسلم) را راضی می کند؟ هیبره گفت: همانا او قسم خورد، تا زمانی که زمین تو را (خاک چین را) لگدمال نکرده و بر بزرگان و شاهزادگان تو مهر غلامی نزده و جزیه را بر ملک تو واجب نکرده باز نگردد. امپراطور گفت: من قسم او را بر طرف می کنم و او را از زیر قمشش می رهانم، برایش از خاک چین بفرست و چهار نفر از شاهزادگان و طلا و حریر و لباس چینی بفرست که نتواند مقاومت در برابر آن بکند و قدر آن را نتواند حساب کند. (عوض از جزیه). بینشان گفتگو زیاد رد و بدل شد تا اینکه بر این توافق کردند که ظروف طلای بزرگ بفرستند که در آن خاک چین باشد و قتیبه لگدمال کند، جمعی از شاهزادگان و اشراف زادگان برایش بفرستند که بر گردن آنها مهر غلامی زند. و مالی بفرستند که قتیبه را بری کند از قمشش و گفته شده: پادشاه چهار صد نفر از شاهزادگان و اشراف زادگان را فرستاد. هنوز به قتیبه

نرسیده بود آنچه که امپراتور فرستاده بود. در ادامه دارد که قبل از رسیدن آنها خبر مرگ ولید بن عبدالملک به او رسید و همت قتیبه در این کار شکست.

همانطور که پیداست ابن کثیر از کتاب ابن اثیر بهره جسته است. با در نظر گرفتن اینکه بین این دو گروه جنگی رخ نداده است می توان به صراحت اذعان کرد که اولین جنگ نظامی میان مسلمانان و چینیان جنگ طراز بوده است و علت این جنگ که در اثر خیانت بعد از امان دادن توسط یک فرمانده کره ای که در سپاه چین خدمت می کرده رخ داده است و تاریخ آن را ۷۵۱ میلادی همان ۱۳۳ هجری آورده اند و این همان تاریخی است که آقای زین العابدین قربانی به موضوع فرار از شکنجه بنی امیه برای علویون اشاره نموده اند. و برای بعضی از مورخین سال ۷۵۱ میلادی همان ۱۳۳ هجری تاریخی است که می توان گفت اسلام در این تاریخ از راه خشکی که همان جاده ابریشم است وارد چین شده است.

جنگ طراز اولین جنگ نظامی میان مسلمین و چینیان

در مورد طراز در فرهنگ فارسی دکتر معین (جلد پنجم) چنین می خوانیم که: طراز شهرست در ترکستان شرقی (منظور سین کیانگ امروز چین است) در سر حد چین نزدیک فرغانه که آب و هوای آن سخت سرد است و زنان آن به زیبایی شهرت دارند و مشک آن نیز معروف بوده است^۱ (در این شهر رودی نیز وجود دارد که رود طراز گویند) فردوسی شاهنامه سرای بزرگ ما در این باره آورده است که:

شدند اندر ایوان بتان طراز نشستند و گفتند با ماه راز^۲

با نگاهی به کتاب المسلمون فی الصین نوشته جمال محمد العبد المنعم می توان از این جنگ چنین اطلاعاتی به دست آورد که این جنگ در زمان سلسله تانگ که برای مدتی ایران و آسیای مرکزی و چین هم مرز بوده اند سال ۷۵۱ میلادی (۱۳۳ هجری) سپاهیان اسلام به فرماندهی زیاد بن صالح در نزدیکی شهر کاشغر با سپاه چین به فرماندهی گائو شیان جی (اصالتاً کره ای بود ولی در سپاه چین خدمت می کرد) روبرو شدند که

^۱ معین، دکتر محمد ، فرهنگ معین، جلد ۵، صفحه ۱۰۸۶
^۲ فردوسی، حکیم ابوالقاسم، شاهنامه فردوسی، ج ۱، ص ۱۴۹

تعداد سربازان اسلام در این جنگ یک هزار نفر برآورده شده است.^۱ این جنگ در حوالی طراز واقع شده است و به شکست چینی ها منجر شده. تعداد چینی های کشته شده را پنجاه هزار نفر آورده اند و اسرای چینی که در دست مسلمانان افتادند را بیست هزار نفر گفته اند به نظر حقیر ارقام اشتباه است در سالنامه های چینی کل نیروی اعزامی را سی هزار نفر آورده اند. هر چند که در کتاب کامل تاریخ بزرگ ایران و اسلام نوشته عزالدین علی ابن اثیر نیز همین ارقام آمده است وی آورده است که:

«چون خبر تسلیم آنها (پادشاه شاش) را ابومسلم خراسانی شنید زیاد بن صالح خزاعی را با لشکر به جنگ آنها فرستاد. بر کنار رود طراز مصاف رخ داد مسلمانان بر آنها چیره شدند و تعداد پنجاه هزار تن کشتند و بیست هزار را اسیر گرفتند. بقیه نیز گریختند و به چین پناه بردند. این واقعه در ماه ذی الحجه سنه صد و سی و سه رخ داد.»^۲

در این سال ها اشاراتی نیزه به یک سری از کوچهای اجباری شده است که جا دارد در این جا نیز ذکر گردد.

کوچ اجباری گروهی از دوستان آل محمد (صلی الله علیه و آله) به چین

ابن اثیر در باره کوچ اجباری چین آورده است که در سال ۱۳۳ هجری ابو داود بن ابراهیم سوی ختل لشگر کشید. جیش بن شبل (در طبری حنش بن سهیل آمده و باید صحیح باشد) در یک قلعه بست نشست. جمعی از دهقانان (بزرگان) با او بودند. ابو داود بر او اصرار کرد که خارج شود، او خارج شد و دهقانان و چاکران و اتباع او که در تحصن وی شرکت جسته بودند (وفاداری کرده) با او خارج شدند. همه متفقاً راه فرغانه را گرفتند تا به ترکستان رسیدند و باز سیر خود را ادامه دادند تا به کشور پهناور چین رسیدند. ابو داود در عرض راه هر که را اسیر کرد نزد ابومسلم فرستاد.^۳

^۱ العبد المنعم، جمال محمد، المسلمون في الصين - ص ۱۰۲

^۲ ابن اثیر، عزالدین علی- کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران - جلو سوم، ترجمه خلیلی، عباس - ص ۱۰۲

^۳ ابن اثیر، عزالدین علی- کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران - جلو سوم، ترجمه خلیلی، عباس - ص ۸۲

ابن اثیر این اتفاق را قبل از جنگ طراز آورده است و گویا این اتفاق قبل از آن واقع شده است. ابو مسلم خراسانی که مهمترین عامل تأسیس حکومت عباسیان است، در سرکوبی یک شورش شیعی در خراسان و بخارا به رهبری شریک بن شیخ مهری نهایت قساوت را به خرج داد و زیاد بن صالح خزایی را فرستاد. زیاد بن صالح با شریک بن شیخ مهری که از حامیان و دوستان آل محمد (صلی الله علیه و آله) بودند جنگید. پس از کشته شدن شریک بن شیخ دوستان آل محمد (صلی الله علیه و آله) به رهبری حنش بن سهیل قلعه ای را تصرف کردند و در آن تحصن کردند تا آنکه ابو مسلم، ابو داود بن ابراهیم را برای پراکنده کردن آنها فرستاد و محبین اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه و آله) راه فرغانه و از آن پس راه چین را گرفتند و به چین رسیدند و اولین گروه دوستان اهل بیت که همان اولین گروه مسلمانان از راه خشکی به چین رسیدند و رحل اقامت انداختند این واقعه در سال ۱۳۳ هجری (مصادف با ۷۵۱ میلادی) رخ داده است.

اعزام چهار هزار سرباز برای سرکوبی شورش ها توسط منصور دوانیقی به چین

در دومین سال امپراطوری جی ده سال ۷۵۷ میلادی (مصادف با ۱۴۰ هجری) «ان لثان» و شی سی مینگ فرماندهان تاتار شورش نمودند و چانگ آن را تصرف نمودند و فغفور «شوان جونگ» به وسیله شورشیان خلع شد و پسرش را به جای او نشانند. آشوب های چین زیاد شده بود تا این که سوجونگ لی شیانگ پسر فغفور قبلی از دومین خلیفه عباسی ابو جعفر منصور دوانیقی چهار هزار سرباز برای سرکوبی شورش ها اعزام داشت^۱.

و به کمک این افراد شورشیان و خائنان و دزدان را سرکوب نمود. و بعد از آن در همان پایتخت ماندند و زندگی خود را در آنجا ادامه دادند.

البته سرتوماس آرنولد برای ماندن آنها دلیل هایی از خود آورده است که دلیل هایش خالی از اشکال نیست یکی از دلیل هایش این است که آنان به سرزمین خود بازگشتند ولی به جرم آن که برای مدتی طولانی در سرزمینی که گوشت خوک در آن جا مصرف می شده به سر برده بودند، اجازه سکونت در وطن خود را به

^۱ العبد المنعم، جمال محمد - المسلمون في الصين - ص ۱۰۲

دست نیاوردند و به این جهت دوباره به چین بازگشتند. طبق گزارش دیگری، آنان در کانتون اجتماع نمودند و آماده بازگشت به سرزمین خود گشتند ولی در آنجا مردم این عده را به علت مصرف گوشت خوک در زمان اقامت در چین سرزنش کردند. آنان نیز در اثر ملامت و سرزنش مردم از مراجعت به سرزمین خویش خودداری کردند و در چین سکونت گزیدند فرمانروای کانتون تصمیم گرفت آنان را وادار به مراجعت به سرزمین خود کند، ولی آنان با بازرگانان عرب و ایرانی هم کیش خود متفق و متحد شدند و با اجتماع در مراکز عمده ی تجاری شهر دست به شورش زدند. فرمانروای کانتون به برج و باروی شهر پناه برد و فقط پس از آن که از امپراتور چین اجازه گرفت که نیروهای مسلمان در چین اقامت نمایند جرأت کرد به شهر باز گردد. برای آنان زمین و مسکن در شهرهای مختلف تهیه شد و آنان در چین سکونت گزیدند و باز زنان چینی ازدواج کردند.^۱

البته آقای علاء الدین آذری در کتاب " تاریخ روابط ایران و چین " این ها را مردود دانسته و حتی خود ارسال نیرو از طرف منصور دوانیقی را مردود دانسته است، چنین آورده است که:

« و نیز گفته اند خلیفه عباسی وقتی چهار هزار تن (۸۰۰۰ تن هم ذکر شده است) از لشکریان اسلام را به یاری امپراتور چین که با شورش و انقلاب مواجه شده بود (۷۵۵ میلادی) فرستاد و آنها در چین باقی ماندند و هسته اصلی مسلمین چین از آنهاست و این روایات محققاً مردود است و با قراین و شواهد دیگر منطبق و موفق نیست.»^۲

در ادامه می گوید اسلام از ایران راه یافته و دلیل را فارسی به کار بردن لغات زیاد توسط مسلمانان آورده باید عرض کنم که این منافاتی ندارد چون احتمالاً آن لشکر اسلامی از ایران اعزام شده بود و این دلیل نمی شود که ما آن را نفی کنیم و مردود بدانیم.

بد رفتاری با آل علی (علیه السلام) و کوچ دسته ای از شیعیان از خراسان به چین

البته آقای علاء الدین آذری در همان کتاب اشاره ای نیز به ظلم خلفای اموی دارند و آورده اند که:

^۱ آرنولد، سرتوماس ، تاریخ گسترش اسلام - مترجم عزتی ، ابوالفضل ، صص ۲۱۵ و ۲۱۶
^۲ آذری، علاء الدین - تاریخ روابط ایران و چین - صص ۶۰ و ۶۱

«در زمان خلفای اموی که سیاست تبعیض نژادی خود را به شدت اعمال می کردند گروهی از ایرانیان بار سفر بستند و ترک دیار نمودند و بسوی چین و هند رفتند از طرف دیگر چون با آل علی (علیه السلام) بد رفتاری می شد دسته ای از شیعیان از خراسان کوچ کرده و به چین رفتند و در جزیره ای که در برابر بندری قرار داشت رحل اقامت افکندند^۱». این روایتی است که مروزی ضبط کرده (پیرامون سال ۱۱۲۰ میلادی) و او می نویسد که این جمعیت در زمان های بهد هنوز وجود داشت و میانجی داد و ستد میان چینی ها و بیگانگان بودند.^۲

آقای عباس تشکری نیز در این مورد آورده اند که:

«در دوران امارت حجاج بن یوسف ثقفی (علیه اللعنه)، با آل علی (علیه السلام) و دوستان آنان به شدت بد رفتاری می شد دسته ای از شیعیان از خراسان از راه زمین و عده ای نیز از مسیر دریا کوچ کردند و به چین رفتند و در جزیره ای که در برابر بندری قرار داشت رحل اقامت افکندند. اکنون حضور تعدادی از شیعیان (حضرت) علی (علیه السلام) در جزیره «های نَن» و جزیره تایوان برای مورخان اثبات شده است^۳». دوران سلسله تانگ چندین بار از طرف مسلمانان ایرانی و عرب به طرف چین سفیر ارسال شده است و اوج نفوذ اسلام در چین دوران سلسله یوان (مغول ها) بوده است.

ابن وهاب از آل پیامبر (صلی الله علیه و آله) در چین

از جمله کسانی که به چین سفر نموده و با فغفور چین دیدار داشته ابن وهاب است که در حین ملاقات با امپراطور چین گفته است که از خاندان و آل پیامبر (صلی الله علیه و آله) است با وجود اینکه ابو زید حسن سیرافی در جلد دوم سلسله التورایخ و مسعودی در مروج الذهب به آن اشاره نموده اند باز آقای علاء الدین آذری منکر این سفر شده و نوشته است:

^۱ آذری، علاء الدین - تاریخ روابط ایران و چین - ص ۶۵

^۲ حورانی - دریا نوردی عرب، ص ۸۵

^۳ تشکری، عباس - ایران به روایت چین باستان ۰ ص ۵۰

«همچنین روایتی که حاکی از مسافرت شخصی به نام وهب ابوکبشه از خویشان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بدان جاست ظاهراً اساسی ندارد و افسانه است.»^۱

حقیر از کتاب مروج الذهب مسعودی ماجرا را می آورم و قضاوت را بر عهده شما خوانندگان محترم می گذارم.

ماجرای ابن وهاب مروج الذهب مسعودی

آقای ابی الحسن علی بن السیح بن علی مسعودی (متوفی ۳۴۶ هجری) آورده اند که:

«قال المسعودی و من طرائف أخبار ملوک الصين أن رجلاً من قریش من ولد هبار بن الأسود لما كان من امر صاحب الزنج بالبصره ما كان و اشتهر خرج الرجل من مدینه سیراف، و كان من أرباب البصيره و أرباب النعم بها، و ذوی الاحوال الحسنه؛ ثم ركب منها فی بعض مراكب بلاد الهند، و لم یزل يتحول من مركب الی مركب و من بلد إلى بلد، یخترق ممالک الهند، الی أن انتهى الی بلاد الصين فصار إلى مدینه خانفوا، ثم دعت همته الی أن صار الی دار ملك الصين، و كان الملك یومئذ بمدینه حمدان، و هی من كبار مدنهم، و من عظیم أمصارهم، فأقام بباب الملك مدیه طویله یرفع الرقاع و یذكر أنه من أهل بیت نبوه العرب، فأمر الملك بعد هذه المدیه الطویله بانزاله فی بعض المساكن و إزاحه العله من أموره و جمیع ما یحتاج الیه، و كتب الی الملك المقیم بخانفوا یأمره بالبحث عنه، و مسأله التجار عما یدعیه الرجل من قرابه نبی العرب (صلی الله علیه و آله و سلم) فكتب صاحب خانفوا بصحه نسبه، فأذن له فی الوصول الیه، و وصله بمال واسع، و أعاده الی العراق، و كان شیخاً فهماً، فأخبر أنه لما وصل الیه و سأله عن العرب، و کیف أزالوا ملك العجم، فقال له: بالله عزوجل، و ما كانت العجم علیه من عباده النیران و السجود للشمس و القمر من دون الله عزوجل، فقال له: لقد غلبت العرب علی أجل الممالک و أنفسها و أوسعها ریعاً و اکثرها اموالاً و أعقلها رجلاً و أهاها صوتاً [و أبعدها صیتاً]، ثم قال له: فما منزله سائر الملوك عندكم؟ فقال: مالی بهم علم، فقال للترجمان قل له: إنا نعدُّ الملوك خمسہ: فأوسعهم ملكاً الذی یملك العراق، لأنه فی وسط الدنيا، و الملوك محدقه به، و نجداً سمه ملك الملوك؛ و بعد ملكنا هذا، و نجده عندنا ملك الناس، لأنه لا أحد من الملوك أسوس منا، و لا أضبط لملكه من ضبطنا

^۱ آذری، علاء الدین - تاریخ روابط ایران و چین - ص ۶۰

لملكنا، و لا رعيه من الرعايا أطوع لملكها من رعيتنا، فنحن ملوك الناس؛ و من بعده ملك السباع و هو ملك الترك الذى يلينا، و هم سباع الانس، و من بعده ملك الفيله، و هو ملك الهند، و نجده عندنا ملك الحكمة ايضاً أصلها منهم، و من بعده ملك الروم، و هو عندنا ملك الرجال، لأنه ليس فى الارض أتم خلقاً من رجاله، و لا أحسن وجوهاً منهم؛ فهؤ لاء اعيان الملوك و الباقون دونهم ثم قال للترجمان: قل له: أتعرف صاحبك إن رأيتَه؟ يعنى رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) قال القريشى: و كيف لى برؤيته و هو عنده الله عزوجل؟ فقال: لم أرد هذا، و إنما أردت صورته. فقلت: أجل، فأمر بسفط، فأخرج فوضع بين يده، فتناول منه درجاً، و قال للترجمان: أره صاحبه؛ فرأيت فى الدرج صور الأنبياء، فحركت شفتى بالصلاه عليهم، و لم يكن عندهم أنى أعرفهم، فقال للترجمان: سله عن تحريكه لشفتيه فسألنى، فقلت « ألى عن الانبياء، فقال: و من أين عرفتهم؟ فقلت بما صوّر من أمورهم، هذا نوح (على نبينا و اله و عليه السلام) فى السفينه ينجو بمن معه لما أمر الله عزوجل الماء فعمّ الماء الأرض كلها بمن فيها و سلمه و من معه، فقال: أما نوح فصدقت فى تسميته، و أما غرق الأرض كلها فلا نعرفه، و إنما أخذ الطوفان قطعه من الأرض و لم يصل الى أرضنا، و إن كان خبركم صحيحاً فعن هذه القطعه و نحن معاشر أهل الصين و اهند و السند و غيرنا من الطوائف و الأمم لا نعرف ما ذكرت، و لا نقلَ إلينا أسلافنا ما وصفتم، و ما ذكرت من ركوب الماء الأرض كلها فمن الكوائن العظام التى تفرغ النفوس إلى حفظه و تتداوله الامم ناقله له، قال القريشى: فهبتُ الرد عليه و إقامه الحججه لعلمى بدفعه ذلك، ثم قلت: و هذا موسى (على نبينا و اله و عليه السلام) و بنو إسرائيل؛ فقال: نعه على قلّه البلد الذى كان به و فساد قومه عليه؛ ثم قلت: هذا عيسى بن مريم (على نبينا و اله و عليه السلام) على حماره و الحواريون معه؛ فقال: لقد كان قليلُ المده، إنما كان أمده يزيد على ثلاثين شهراً شيئاً يسيراً؛ و عدد من سائر الانبياء و اخبارهم ما اقتصر على ذكر بعضه، و يزعم هذا القرشى، و هو المعروف بابن هبار، انه رأى فوق صورت كتابه طويله قد دوّن فيها ذكر اسمائهم [أنسابهم] ف و مواضع بلدانهم، و مقادير اعمارهم، و اسباب نبواتهم و سيرهم؛ و قال: قم رأيت صورت نبينا محمّد (صلى الله عليه و آله و سلم) على جمل و اصحابه مُحدّقون به فى ارجلهم فعال عربيه [عدنيه] من جلود الإبل، و فى اوساطهم الجبال، قد علقوا فيها المساويك؛ فبكيت؛ فقال للترجمان: سلّه عن بكائه؛ فقلت: هذا نبينا و سيدنا و ابن عمنا محمد بن عبدالله (صلى الله عليه و آله و سلم)؛ فقال: صدقت، لقد ملّك قومه اجل الممالك إلا انه لم يهاين من الملك شيئاً إنما هاينه من هذه و من تولى الامر على

امته من خلفائه و رأيت صور انبياء كثيره منهم من قد أشار بيده جامعاً بين سبأته و إبهامه كالحلقه، كأنه يصف ان الخليفه في مقدار الحلقه، و منهم من قد اشار بسبأته نحو السماء كالمرهب للخليفه بما فوق، و غير ذلك؛ ثم سألتني عن الخلفاء و زيهم و كثير من الشرايع، فأجبتة على قدر ما أعلم منها^١

لازم به ذكر است که در متن کتاب خانفوا را خامقوا آورده اند و نیز صلوات ها را ابتر به کار برده اند و چون حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) فرموده اند که: «لا تصلوا علی صلوات البتراء»^٢ لذا حقیر صلوات ها را کامل به کار برده ام.

ترجمه ماجرای ابن وهاب مروج الذهب مسعودی:

مسعودی می گوید: و هم از عجایب اخبار ملوک این است که مردی قرشی از فرزندان هبار بن اسود در آن روزگار که فتنه صاحب الزنج^٣ در بصره رخ داد و معروفست؛ از شهر سیراف برفت. وی مردی خردمند و از خداوندان نعمت و مکنت شهر بود و از سیراف به یک کشتی هندی نشست و همچنان از کشتی به کشتی به شهر ممالک هند را پیمود تا به دیار چین و به شهر خانفوا^٤ رسید آنگاه همتش و داشت که به پایتخت چین رهسپار شود. در آن هنگام شاه به شهر حمدان^٥ بود که از شهرهای بزرگ است و مدتی دراز مقیم دربار شاه شد و نامه ها فرستاد که از خاندان نبوت عرب است. شاه از پس این مدت دراز بگفت تا وی را در جایی فرو آورند و بنواختند و مایحتاج او فراهم کردند و به پادشاه مقیم خانفوا نوشت و بفرمود تا درباره او تحقیق کند و از تجار درباره ادعای این مرد که گوید خویشاوند پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) است بپرسد. فرمانروای خانفوا صحت نسبت او را تأیید کرد و شاه بدو بار داد و مال فراوان بخشید و به عراق باز گردانید

^١ مسعودی، ابی الحسن علی بن الحسین بن علی، مروج الذهب، ج ١، صص ١٦١ تا ١٦٣
^٢ احمد بن محمد الحسینی اردکانی - شرح و فضایل صلوات، ص ٢٠ (ابن حجر - صواعق محرقة، ص ١٤٤)

^٣ زمان فتنه صاحب الزنج سال ٢٥٥ هجری تا ٢٧٠ هجری است برای توضیحات بیشتر به فرهنگ فارسی دکتر محمد معین جلد ٥ صص ٩٦٦ تا ٩٦٨ مراجعه نمایید.

^٤ خانفوا را باز اشتباهاً خانقوا آورده اند و خانفوا همان کانتون امروزی می باشد
^٥ حمدان همان چانگ آن است حمدان = خان + تانگ = پایتخت خان. H. در زبان چینی (پین یین) خ و ح تلفظ می شود و ما بین این دو است و به کار بردن هر دو درست است

و او پیری دانا بود و حکایت کرد که وقتی به حضور شاه رسید از او دربارهٔ عرب پرسید که چگونه ملک عجم را از میان برداشتند

و او گفت: به کمک خدای عزوجل و به سبب آنکه مردم عجم به جای خدای عزوجل عبادت آتش و سجدهٔ خورشید و ماه می گردند.

و شاه گفت: عرب بر مملکتی معتبر و مهم و وسیع و پر درآمد و مالدار چیره شده که مردمش عاقلند و شهرتش جهانگیر است. سپس شاه پرسید: منزلت دیگر پادشاهان در نزد شما چگونه است؟

او گفت: دربارهٔ آنها چیزی نمی دانم

و شاه به ترجمان گفت: به او بگو ما پنج پادشاه را به حساب می آوریم، آنکه پادشاهی عراق دارد از همه پادشاهان به وسعت ملک پیش است که در میان جهان است و شاهان دیگر اطراف اویند و او را شاه شاهان گوئیم، پس از آن پادشاه ماست که او را پادشاه مردم گوئیم که هیچ یک از شاهان مدبرتر از ما نباشد و ملک خویش چنان که ما داریم منظم ندارد و هیچ رعیت چون رعیت ما مطیع شاه خود نیست و ما شاهان مردمیم، و پس از او شاه درندگان است و او شاه ترکان^۱ است که مجاور ماست و ترکان درندگان انسانی اند، پس از او شاه فیلان یعنی شاه هند است که او را پادشاه حکمت نیز دانیم که اصل حکمت از هندوان است، پس از او شاه روم است که به نزد ما پادشاه مردان است که در جهان نکو خلقت تر و خوش سیما تر از مردان وی نیست. اینان بزرگان ملوکند و دیگر ملوک به مرتبه پس از آنها باشند.

آنگاه به ترجمان گفت: به او بگو اگر رفیق خود را ببینی می شناسی؟ منظورش پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود.

و مرد قرشی گفت: چگونه او را توانم دید که در جوار خدای عزوجل است؟

شاه گفت: مقصودم این نبود، مقصودم تصویر او است. و بگفت تا کسیه ای را بیاوردند و پیش او نهادند و از آنجا دفتری برگرفت

و به ترجمان گفت: صورت رفیقش ره به او نشان بده.

^۱ ترکان مغول جزء افراد وحشی نزد چینیان حساب می شوند و دیوار چین را برای جلوگیری از حمله آنها ساختند

و من به دفتر صورت پیمبران را بدیدم ولبم به صلوات آنها جنیبد و بدانست که من آنها را شناخته ام.

و به ترجمان گفتم: پیرس ببین چرا لبانش را تکان می دهد؟

از من پرسید و گفتم: بر پیمبران صلوات می فرستم.

(اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم)

گفتم از کجا آنها را شناختی؟

گفتم: از تصویر کارهایشان، این (حضرت) نوح (علی نبینا و آله و علیه السلام) است که با همراهان خود در کشتی است که خدای عزوجل فرمان داده بود و آب، زمین را به هر چه در آن بود گرفت و او را با همراهانش به سلامت داشت.

گفتم: نام (حضرت) نوح (علی نبینا و آله و علیه السلام) را درست گفتم ولی ما از غرق همه زمین چیزی نمی دانیم، طوفان فقط یک قطعه از زمین را گرفته و به سرزمین ما نرسیده است. اگر گفته شما درست باشد درباره همان قطعه است و ما مردم چین و هند و سند و دیگر قبایل و اقوام از آنچه شما می گوئید خبر نداریم و از پدران خود نشنیده ایم، این که گویی آب همه زمین را گرفته حادثه ای بزرگ است که خاطرها به حفظ آن راغب است و اقوام برای همدیگر نقل کنند. مرد قرشی گوید از جواب وی و اقامه دلیل بیم کردم، می دانستم گفته مرا رد خواهد کرد.

آنگاه گفتم: و این (حضرت) موسی (علی نبینا و آله و علیه السلام) است با بنی اسرائیل.

گفتم: بلی ولی دیارش تنگ بود و قومش اطاعتش نکردند.

سپس گفتم: و این (حضرت) عیسی بن مریم (علی نبینا و آله و علیه السلام) است سوار خر و حواریون همراه او.

گفتم: مدتش کوتاه بود که سی ماه کمی بیشتر بود. و ذکر و خبر پیمبران دیگر را بر شمرده که به همین بس می کنیم.

این مرد قرشی که به نام ابن هبار معروف است پندارد که بالای هر تصویر نوشته ای مفصل دیده که ذکر نسب و محل شهر و مدت عمر و کیفیت نبوت و سرگذشت پیمبران در آن بوده است،

می گوید: آنگاه صورت پیمبرمان (حضرت) محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را بدیدم بر شتری و یاران در او خیره، نعلین عدنی از چرم سبز به پا و ریسمان ها به کمر و مسواک ها بر آن آویخته، و بگریستم. پس به ترجمان گفتم: بپرس چرا گریه می کنی؟

گفتم: این پیمبر و پیشوا و پسر عم ما (حضرت) محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و ابائه) است. گفتم: راست گفتمی و قوم او مالک معتبرترین مملکت ها شدند ولی او ملکی ندید بلکه بازماندگان وی و خلیفگانش که پس از او عهده دار کار امت شدند صاحب مملکت بودند. و تصویر پیمبران بسیار دیدم، یکی از آنها انگشت میانه و برزگ را حلقه وار به هم آورده اشاره می کرد، گویی می گفت که مخلوق به اندازه حلقه ایست و یکی دیگر با انگشت خود به آسمان اشاره می کرد گویی مخلوق را از آنچه در بالاست می ترسانید و چیزهای دیگر نیز بدیدم، سپس از خلیفگان و رفتارشان و بسیاری از مسائل شریعت از من پرسید و تا آنجا که می دانستم پاسخ گفتم.^۱

امپراطور چین در این زمان، شی جونگ از سلسله تانگ بود و شی جونگ فغفوری است که ابن وهاب موفق به دیدار و گفتگوی طولانی با وی شده است. این رویداد نشان دهنده آن است که فغفور چین از اسلام و پیامبران و احوالات آنها اطلاعات مناسبی داشته است و اسلام به اندازه ای ریشه دوانیده است که پادشاه چین چنین ماهرانه صحبت می کند، ادامه ماجرا را که برایتان می خواهم ذکر نمایم و اشاره به خمدان (حمدان، چانگ آن) دارد و با توصیفی که از خمدان می کند و منطبق بر توصیفی است که در کتاب های تاریخی چین در آن دوران (سلسله تانگ) آورده شده است.

اشاره مسعودی به خمدان (حمدان، چانگ آن)

حال به متن مسعودی نظری بیندازید. ایشان چنین آورده اند که:

«مدینه خمدان: قال المسعودی، و أخبرنی أبوزید الحسن بن یزید السیرافی بالبصره- و كان قد قطعنا و انتقل عن سیراف، و ذلك فی سنه ثلاث و ثلاثمائه و أبوزید هذا هو ابن عمر بن زید بن محمد بن مزد بن ساسیاد

^۱ مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین - مروج الذهب ترجمه پاینده، ابوالقاسم جلد اول صص ۱۳۹ تا ۱۴۲

السيرافى، و كان الحسن بن يزيد من اهل التحصيل و التميز - أنه سأل ابن هبار هذا القرشى عن مدينة حمدان التى بها الملك و صفتها، فذكر سعتها و كثرة أهلها، و أنها مقوسمه على قسمين يفصل بينهما شارع عظيم طويل عريض، فالملك و وزيره و قاضى القضاة و جنوده و خصيانه، و جميع أسبابه فى الشق الأيمن منه ممايلى المشرق لا يخالطهم أحد من العامه، و ليس فيه شىء من الأسواق، بل أنهار فى سككهم مطرده و أشجار عليها منتظمه، و منازل فسيحه، و فى الشق الأيسر ممايلى المغرب الرعيه و التجار و الميره و الأسواق فإذا وضح النهار، رأيت فيها قهارمه الملك و غلمانه و غلمان وزرائه و كلائهم ما بين راكب و راجل قد دخلوا إلى الشق الذى فيه العامه و التجار، فأخذوا بضائعهم و حوائجهم، ثم انصرفوا فلا يعود واحد منهم إلى هذا الشق إلا فى اليوم الثانى، و أن هذه البلدان فيها كل نزهه و غيضة حسنه، و أنهار مطرده، ألا النخل فإنه معدوم عندهم»^١

ترجمه اشاره مسعودى به حمدان (حمدان، چانگ آن) :

شهر حمدان (چانگ آن) «مسعودى گوید ابوزيد حسن بن يزيد سيرافى كه به سال سيصد و سى ام (تقريباً ٩٤١ ميلادى) از سيراف برون شده و به بصره اقامت گرفته بود در بصره به من گفت و اين ابوزيد عمو زاده مزيد بن محمد ابن حبار قرشى درباره شهر حمدان مقرر پادشاهى كه وصف او كرده بود پرسيدم و از وسعت و كثرت جمعيت آن بگفت و اينكه شهر به دو قسمت است و خيابانى دراز و پهناور ميان آن فاصله است و شاه و وزير و قاضى القضاة و سربازان و خواجهگان و همه لوازم در ناحيه راست و طرف مشرق است و هيچ يك از عامه با آنها نباشد و در آنجا بازار نيست بلكه نهرها در كوچه ها روان است و درختان بر نهرها ردیف و خانه ها همه وسيع و در ناحيه چپ كه طرف مغرب است رعيت و تجار و آذوقه و بازار هاست و چون روز روشن شود ناظران و غلامان شاه و غلامان و پيشكاران وزراء سواره و پياده به ناحيه عامه و تجار در آيند

^١ المسعودي، ابوالحسن علي بن الحسين بن علي - مروج الذهب ترجمه جلد اول صص ١٦٤ و

و کالا و مایحتاج خود بگیرند و بروند و هیچ کس از ایشان تا روز بعد بدین ناحیه نیاید. در این دیار همه جور گردشگاه و باغ خوب و نهر روان هست مگر نخل که آنجا نیست.^۱

آقای علاء الدین آذری که ماجرای ابن وهاب را به اسم وهب ابوکبشه آورده اند دلیل برای نفی این ماجرا نیاورده اند.

رفت و آمد بین چین و ممالک اسلامی

در مورد اینکه بین چین و دولت های اسلامی در سده اول رفت و آمد بوده هیچ شکی نیست. در کتاب " از دریای پارس تا دریای چین " آقای احمد اقتداری چنین می خوانیم که:

«پس از این تحقیق مختصر، باید گفت کاملاً منطقی به نظر می رسد که برخی کشتی های (چینی) که به نام (چینی) در متون اوائل اسلام در کتاب ها ذکر شده اند کشتی هائی بوده اند که یا به چین می رفته اند و یا از چین می آمده اند و با این استنتاج است که در می یابیم چرا پروکوپیوس مورخی که به ایرانیان میانه خوبی نداشته است در کمال آزردهی خاطر نوشته است که ایرانیان بازار ابریشم را به خود اختصاص داده بودند.

اما سفر مستقیم دریایی به سرزمین چین در بین مسلمانان عرب و ایرانی ساکن سواحل خلیج فارس و دریای عمان از قرن اول اسلامی با شواهد مکتوب مسلم است. و از قرون اولیه اسلام مرادات بازرگانی خلیج فارس و چین وسعت خاصی یافته است و وجود مشتریان ثروتمند که در شهرهای دولتمند اسلامی مانند بصره و سیراف که اکنون بندر طاهری بر جای آن است و بندر مهروبان که قریه شاه عبدالله دیلم بر جای آن است و بندر بسیار دولتمند و معروف تیس یا تیز که در کتب جغرافیا ثغرتیس یا ثغرتیز هم خوانده شده است، (از آن بندر و آبادی ها و ارتباطاتش با آن سوی دریاها دور دست بعداً سخن خواهیم گفت) ، و بالاخره بغداد و شیراز و کیش و هرمز و بحرین و عامل مهم این ارتباط وسیع بازرگانی بین خلیج فارس و دریای عمان و کشور چین و آسیای جنوب شرقی بوده اند. اگر چه این راه بزرگ دریایی، دیگر آن وظیفه بزرگ انتقال ابریشم

^۱ مسعودی ، ابوالحسن علی بن حسین - مروج الذهب ترجمه پاینده ، ابوالقاسم جلد اول ص ۱۴۳

^۲ درباره این بحث در کتاب " از دریای پارس تا دریای چین " اقتداری، احمد سخن به میان آمده است آمده است.

و کالاهای چینی به مدیترانه و بیزانس را به عهده نداشته است و بیشتر برای رسانیدن مبادلات بازرگانی بین سواحل ایران و ولایات ایران به چین و هند و شرق آفریقا مورد استفاده قرار می گرفته است، اما از حجم کالاهای صادراتی و وارداتی و بهاء آنها و تعداد کشتی ها نباید کاسته شده باشد. تا آنجا که در هر خانه و کاشانه ایرانی و در هر نقطه ایران ظروف منقوش خوش نقش و نگار را با نام کلی (چینی) خوانده اند اگر چه ساخت ری و کاشان و همدان و اصفهان باشد. این شواهد مکتوب با کشفیات باستان شناسی در خلیج فارس و دریای عمان هم وفق می دهند و تقریباً در تمامی مناطق ساحل خلیج فارس چینی و قطعات چینی ظروف مربوط به عهد مختلف به دست آمده است. این آثار مکشوفه عبارتند از ظروف چینی، گلدان ها و آثار سنگی و جام های مرمرین و ظروف مخصوص که برای ذخیر، کالاهای نفیس مورد استفاده قرار می گرفتند، ظروف لعابی مکشوفه از سیراف حتی از نظر قدمت به زمان های پیش از ظروف لعابی مکشوفه در سامرا یا فسطاط که قبل از فاطمیان بدان نواحی وارد می شده است می رسد. بنابر عقیده آقای داوید وایت هاوس باستان شناس حفار انگلیسی در سیراف که در کتاب بازرگانی دریایی ساسانیان مندرج است ممتازترین کشف در مسجد جامع بندر طاهری که مسجد جامع قدیم سیراف بوده است عبارت از جام هایی مزین به نقوش سبز و قهوه ای می باشد که با آثار سنگی شهرت دارند و مبداء صدور آنها را چین تشخیص داده اند.^۱

آقای اقتداری بر این باورند که:

«اساس آبادانی و شکوه و رونق بصره و سیراف و دیگر بازارهای مکاره دوران اسلامی در خلیج فارس بیش از هر چیز، مرهون تجارت مستقیم با چین بوده است.»^۲

لذا وی در ادامه افزوده اند که:

«این مطالب و هزاران مطلب دیگر حکایت از داد و ستد مستقیم سیراف - چین و بصره و امثال آن می نماید بنابر مآخذ چینی شهر فونان محل سکونت پانصد خانوار ایرانی بوده است و قسمتی از این ولایت چینی نام

^۱ اقتداری، احمد ، از دریای پارس تا دریای چین، صص ۷۶ و ۷۷

^۲ اقتداری، احمد ، از دریای پارس تا دریای چین ، ص ۷۲

(آن هبسی) یعنی سرزمین اشکانی داشته است. مورخین معتبری مانند هیرت - پیلوت و سواژه بی تردید معتقد شده اند که به طور مستقیم بین چین و خلیج فارس کشتیرانی می شده است.^۱)

دهکدهٔ پارسیان (بوسی جوان) در چین

با وجود این شواهد دیگر جای تردیدی برای دهکدهٔ پارسیان در چین باقی نمی ماند که استاد عزیزم آقای مجید هادی زاده در تعدد آنها تردید نموده اند ایشان چنین آورده اند که:

«دهکدهٔ پارسیان - آنگونه که خواهیم دید - اسم عَلم یک روستا است؛ اما برخی از مقالات فارسی به تعدد آن اشاره کرده اند: «اکنون روستاهایی نیز از جمله در استان های یون نن، گانسو به روستای فارسی ها (پارسیان) مشهور است»؛^۲ درستی این سخن (کثرت دهکده های پارسیان)، سخت مورد تردید است.

نیز، همچنان حکایتگر دوران حضور پر قدرت ایرانیان و دیگر مسلمین در چین است. این دهکده در شرق شهر یانگ جو - از شهرهای استان جیانگ سو - قرار دارد، و مأوای ایرانیانی است که در عهد خاندان تانگ، در میانه قرن ۷ تا ۱۰ میلادی، به آن سامان کوچیده اند. این دهکده از نظر سنت زندگی و نیز چهره ساکنان - که از چشمانی درشت، بینی راست و ریش انبوه برخوردارند و این شباهت ظاهری میان فارسیان مسلمان و پیشینیان مسلمان قوم هوی، گسترده تر از ساکنان این دهکده است؛ و در تمامی مسلمین هوی به چشم می آید^۳، یاد آور ایرانیانی است که هنوز نیز سنت های زندگی شان، در آن روستا جریان دارد. در آن روزگاران، حدود پنج هزار ایرانی و عرب به چین کوچیداند.^۴

کثرت تردد کشتی های پارسیان بین ایران و چین

جا دارد در این جا برای مؤید حرف استاد مطالبی را از آقای احمد اقتداری بیارویم که نشان دهنده کثرت تردد بین دو کشور نیز می باشد. ایشان آورده اند که:

^۱ اقتداری، احمد ، از دریای پارس تا دریای چین، ص ۷۲

^۲ نگر: مقاله چین همسایه فرهنگی ایران، ص ۱۷۰،

^۳ نگر: مقاله تأثیر فرهنگ اسلامی ایران در جامعه مسلمانان چین، ص ۸۳

^۴ هادیزاده، مجید ، چین و ارتباطات ایرانی - اسلامی، صص ۱۸۰ و ۱۸۱

«طبری مورخ معروف سخن از کشتی های چینی در بندر ابله یعنی بصره کنونی در زمان فتوحات اولیه اسلام می کند. بلاذری و دینوزی مورخان معتقد نیز همانگونه همان مطلب را تأیید می کنند، مسعودی مورخ بعدی می نویسد که کشتی هائی که در زمان ساسانیان از هند و یا چین حرکت می کردند در بنادر دریای پارس بارانداز داشتند، اما عبارت (چینی ها) و (کشتی های چینی) موجب این تردید شده است که آیا چینی ها و کشتی های چینیه، کشتی هائی بوده اند که متعلق به مردمان چین بوده است یا کشتی های پارسیان بوده اند که از چین می آمده اند و کالاهای چین را می آورده اند و به تجارت چین می رفته اند. شواهدی در دست است که غرض از عبارات (چینی ها) و (کشتی های چینی) در متون مورخان ایرانی و اسلامی همان کشتی های پارسیان است که به تجارت چین می رفته اند و کالاهای چینی از چین می آورده اند و البته نمی توان گفت که به هیچ وجه کشتی های چینی در آب های اقیانوس هند و خلیج فارس مسافرت نمی کرده اند و یا در بندرهای خلیج فارس و دریای عمان پهلو نمی گرفته اند. طبری گفته است (سفاین من الصین) که پیداست. یعنی کشتی هایی که از چین می آیند و لزوماً این معنی را نمی دهد که این کشتی ها حتماً باید چینی باشند. بزرگ بن شهریار ناو خدای رام هرموزی در کتاب (عجائب الهند بحره و بره و جزائره) نوشته است. مرکب چینی با دریابان و ناوخدای ایرانی از چین آمد و در بندر پهلو گرفت.

در اسناد چینی از مردمانی غیر چینی به نام (پوسو) یا (پوسیو) یا (پوسه) نام رفته است که به پارسیان و پارس ها و ایرانی هایی که از راه دریای پارس به دریای چین و سرزمین چین وارد می شده اند اطلاق می شده است. در این صورت باید گفت که آنچه در اوائل ظهور اسلام یا کمی پیش از ظهور اسلام در اسناد چینی راجع به (پوسیوها) یا پارسیان در دریانوردی و کشتی رانی و بازرگانی و امثال آن به جای مانده است و غالباً در مورد کشتی های ایرانیان و مهاجرین و بازرگانان ایرانی در بنادر چین است مبتنی بر شواهد عینی بوده است و صورتی از کالاهای ایرانی که به چین وارد می شده است از قرن چهارم میلادی باقی مانده است یعنی صورتی که از ورود کالاهای ایرانی در حدود ۱۶۰۰ سال قبل و در حدود دویست سیصد سال قبل از ظهور اسلام به چین از راه دریای چین به وسیله پوسوها یا پارسیان وارد شده اند.»^۱

^۱ اقتداری، احمد، از دریای پارس تا دریای چین، صص ۷۲ و ۷۳

ضرب المثل های چینیان که اشاره به فرهنگ و پیشه پیشینیان علویان دهکده پارسیان دارد

با وجود این موارد کوچ کردن فارسی زبانان مسلمان واضح و آشکار است و مسلماً وقتی با چینیان همسایه وار زندگی کرده اند ازدواج هایی نیز بینشان رخ داده که سبب زیاد شدن تعداد آنها در خاک چین شده است و چون اغلب افرادی بوده اند که به کار تجاری مشغول بودند هم چینیان تمایل به ازدواج با آنها را داشتند و هم تأثیرات فرهنگی از آنان گرفته اند و حتی در بین چینیان ضرب المثل هایی نیز رونق گرفته که اشاره به فرهنگ و پیشه پیشینیان آنها نیز داشته است که استاد هادی زاده در ادامه افزوده اند که:

«پس از ازدواج با زنان چینی نسلی بزرگ از آنان پدید آمد. آنان عمدتاً به داد و ستد و نیز تجارت بیرونی مروارید و دیگر سنگ های گرانبها پرداختند. ساکنان این روستا، هنوز ضرب المثلی دارند که در مواجهه با دیگر پارسیان به کار می رود: «پارسیان با جواهر بازی می کنند» این ضرب المثل از سوئی نشان از شغل قدیم آنان دارد؛ و از سوئی دیگر، به ثروتمند بودن آنان می نگرد. آنان عمدتاً از علویانند و در منطقه به «سن علی» یعنی شیعه علی نامبردارند. (لازم به ذکر است که کلمه سن علی در زبان ایغوری به معنای این است که « تو را قسم می دهم به مولا علی (علیه السلام)» و این قسم فقط بین دوستان و شیعیان علی بن ابی طالب رواج دارد و از این رو سن علی گویان شیعه علی (علیه السلام) حساب می شدند) سابقه این دهکده، که در ادب چینی از آن با نام «بوسی جوان» یاد می شود، به بیش از ششصد سال قبل باز می گردد؛ و از آنجا که رودخانه بوس -پارس- از قلب این روستا می گذرد، از کشاورزی و نیز تجارت مطلوبی برخوردار است.

لوحه سنگی معرف دهکده پارسیان چین

لوحه سنگی معرف دهکده که در مدخل ورودی آن نصب شده، هر دو عنوان بوسی جوان و دهکده پارسیان را به دو زبان چینی و فارسی، به نمایش گذاشته است. گذشته از این لوح سنگی، لوح سنگی بزرگ دیگری نیز در گوشه یادبود این روستا، که به سال ۱۹۹۴ میلادی توسط دولت در بزرگداشت ساکنان آن نصب گردیده، دیده می شود. بر روی این لوح، چنین آمده است: دهکده پارسیا، در گذشته های دور "جوشگاه" نام داشت.

از دوران دودمان تاگ بازرگانان ایرانی در این جا رفت و آمد داشته اند و از احترام و گرامیداشت مردم برخوردار بودند و با مردم این جا در صلح و آرامش به سر می بردند. سالی سیلاب خیز که راهزنان فراوان گشته بودند، بازرگانی پارسی (ایرانی) مردم را در راندن راهزنان رهبری کرد، و جان و مال مردم را نجات داد. اما در این راه جان خود را فدا کرد. دشمن پیکر قهرمان را به رودخانه افکند و رود، پیکر خونین قهرمان را به کام خود کشید، آب خون آلود نشانه فداکاری و دلیری قهرمان گشت. مردم پیکر او را در کنار دهکده به خاک سپردند و "جوشوگاه" را "دهکده پارسیان" نام نهادند، و از آن زمان، به یاد قهرمان بزرگ، هر سال مراسم "پرسه" برگزار نمودند. سرگذشت وی در میان مردم زبانزد شد و دولت به خواست مردم و برای گرامیداشت و یادبود این قهرمان لوحه ای تنظیم کرد.^۱

دو تن از دریا نوردان ایران و چین

در چین ایرانیان مسلمان سرنوشت ساز کم نبودند در مورد دریانوردانی که بین دو کشور رفت و آمد می کردند نیز از هر دو طرف (ایرانی مسلمان دریانورد و چینی مسلمان دریانورد) موجود بودند که برای نمونه از هر کدام می توان به عبهره و جنگ خه اشاره نمود حقیر برای احترام ابتدا جنگ خه و سفرهای دریایی ایشان را می آورم و از آن پس در مورد عبهره سخن خواهیم داشت. این موارد را عرض می کنم که خوانندگان محترم در مورد ارتباط بین دو طرف اطلاعاتی به دست بیاورند تا قبول کردن بعضی از ماجراها برایشان آسان گردد.

جنگ خه (۱۴۳۵-۱۳۷۱ میلادی) دریانورد مسلمان چینی

در کتاب "فرهنگ اسلامی و ایرانی در چین" در بخش خدمات مسلمانان به تاریخ علوم و فنون چین چنین آورده اند که:

^۱ هادی زاده، مجید، چین و ارتباطات ایراتی - اسلامیف صص ۱۸۱ و ۱۸۲

«جنگ خه (۱۴۳۵-۱۳۷۱ میلادی) دریانورد چینی است که در سراسر جهان شهرت دارد. او در فاصله ۲۸ سال از سومین سال حکمرمایی «یونگ لو» ۱۴۰۵ میلادی تا هشتمین سال حکمرمایی «شوان د» (۱۴۳۳ میلادی) هفت بار در رأس نیروی دریایی بزرگی به دریاها و اقیانوس های دوردست سفر کرد. پیش از ۳۰ کشور از اقیانوس آرام تا اقیانوس هند را بازدید کرد، دورترین نقطه ای که به آن رسید «مون باسا» در کنیای فعلی و آفریقا بود و بیش از ۷۰ هزار میل دریایی، معادل بیش از ۳ بار محیط کره زمین را در نوردید. دریا نورد «جنگ خه» با دریانوردی خود «جاده ابریشم و چینی» دریایی بین چین و همه کشورهای آفریقایی و آسیایی را گشود بازرگانی خارجی دریایی را توسعه بخشید، تفاهم و دوستی متقابل مردم چین و ملل آسیایی آفریقایی را تقویت کرد. برای اسکان و بقای مردم چین در سرزمین های واقع در آب های جنوبی این کشور امکانات لازم را فراهم آورد و همزمان با آن، موجب پیشرفت فنون کشتی سازی چین شد، بر مهارت دریانوردی چینیان افزود، معلومات جغرافیایی مردم را غنی ساخت و در تاریخ حمل و نقل دریایی خارجی چین و تاریخ دریانوردی جهان ورقی پرافتخار نگاشت. دریانورد کبیر «جنگ خه» که نام اصلی او «ما»^۱ بود، در ناحیه کینانگ جو در استان یون نان (یون نن) در خانواده ای مسلمان به دنیا آمد. جد اعلا ی او ژفیر نام داشته و پادشاه کشور «بوخاری» (بخارا) در سرزمین های واقع در مغرب چین بوده است. در سومین سال حکمرمایی شن جونگ امپراطور سلسله سونگ (۱۰۷۰ میلادی)، چون بخارا مورد تعرض همسایگان قرار گرفت زفیر کشور خود را ترک کرد و به امپراطور ی سونگ پناهنده شد. شن جونگ طی فرمانی به او لقب نینگ ی خو و مدتی بعد، طی فرمان دیگر به او لقب نینگ یی جوانگ داد. جد جنگ خه که بویان (بوین) نام داشت هشتمین نسل از اولاد زفیر بود. فرزند ارشد بوین که «چارمودنا» نامیده می شد در دوره سلسله «یوان» (همان سلسله مغول ها) لقب «دیان یانگ خو» گرفت و او پدر بزرگ جنگ خه بود. پسر ارشد چارمودنا پدر جنگ خه "مولوجین"^۲ به ظن قوی تلفظ چینی نورالدین است. از آنجا که در سطور بعد می نویسد نام او «ما» محمد بوده، می توان به تقریب دریافت که نام پدر دریانورد مشهور چینی محمد نورالدین بوده است.

^۱ Ma در زبان چینی نشانه نام «محمد» است (امیدوارنیا، محمد جواد)

^۲ Mulujin

نام داشت و در چهارمین سال حکفرمایی شودی از سلسله یوان (۱۳۴۴ میلادی) به دینا آمد و در پانزدهمین سال حکفرمایی خونگ وو از سلسله مینگ (۱۳۸۲ میلادی) درگذشت.

او که نام خانوادگی «ما» داشت همسری به نام «ون دی» اختیار کرد که برایش دو پسر و چهار دختر آورد. پسر بزرگتر «ون مین» و پسر کوچکتر «جنگ خه» بود.

پدر و پدر بزرگ جنگ خه هر دو به زیارت کعبه رفته بودند و لقب احترام آمیز حاجی داشتند. در چهاردهمین سال حکفرمایی خونگ وو از سلسله مینگ (۱۳۸۱ میلادی) یکی از امرای بزرگ به نام فویو در رأس سپاهی مأمور فتح استان یون نان شد. جنگ خه که در این موقع ۲۳ ساله بود، اسیر شده در زمرة نیروهای فویو به شهر جینگ شی (نانکن) انتقال یافت. بعد به مقرر حکومت «جودی» پادشاه سرزمین "ین" (استان خه بی کنونی) رفت و از درباریان شد. جنگ خه مردی برازنده، تیز هوش، خردمند و برخوردار از دانش نظامی بود و اعتماد و احترام عمیق پادشاه "ین" را به خود جلب کرد. در اوضاع و احوالی دشوار، به ویژه در یازدهمین ماه اولین سال حکفرمایی جیان ون (۱۳۹۹ میلادی) هنگامی که نیروهای جودی پادشاه ین با سربازان تحت فرمادهی لی جینگ فنگ از حکومت مرکزی (سلسله یوان) در منطقه «جنگ سون با» در مشرق ناحیه داشینگ در اطراف شهر پکن فعلی درگیر نبرد بودند، پادشاه "ین" به پیروزی نهایی نائل آمد و جنگ خه در این دستاورد نقشی اساسی داشت. پادشاه ین که در اثر پیروزی موفق به برانداختن سلسله یوان و تأسیس سلسله مینگ شده بوده، امپراتور یونگ لو لقب یافت و نام خه و نام خانوادگی جُنْگ و فرمانده گارد امپراتوری را همراه با پادشاه هایی به او بخشید. در تاریخ سلسله مینگ بخش جنگ خه آمده است که: «او در ششمین ماه از سومین سال حکفرمایی یونگ از طرف امپراتور مأموریت یافت تا به منظور کشف ردپای امپراتور شکست خورده و همچنین نمایش ثروت و قدرت چین با عده ای به عنوان سفیر عازم اقیانوس غربی شود. از این جمله می توان دریافت که با اعزام جنگ خه و افراد تحت فرماندهی او به آب های غربی دو هدف دنبال می شده است.

اول؛ جستجوی امپراتور شکست خورده جیان ون که گمان می رفت پس از سرنگون شدن سلسله اش به سوی دریاها فرار کرده است و نابود کردن این خطر سیاسی پنهانی.

دوم؛ نمایش قدرت نظامی در سرزمین های خارجی و تلاش در راه افزایش شوکت و عظمت «جودی» بنیانگذار سلسله جدید مینگ در انظار ملل دیگر.

به نظر می رسد که هدف سومی نیز وجود داشته است و آن بهبود وضع و توسعه اقتصادی نظام تازه بنیان و افزایش سرمایه از طریق گسترش بازرگانی بوده است... نام نیروی تحت فرماندهی جنگ خه ناوگان جواهرات ثبت گردیده است جنگ خه هفت سفر به دریاهاى غرب انجام داد.

سفرهای دریایی جنگ خه

سفر اول در پنجمین ماه از سومین سال حکمفرمایی یونگ لو (۱۴۰۵ میلادی) آغاز شد. و تا نهمین ماه از پنجمین سال آن (۱۴۰۷ میلادی) به طول انجامید.

سفر دوم کمی پس از بازگشت او در پنجمین سال شروع شد و در هفتمین سال (۱۴۰۹ میلادی) به انجام رسید.

سومین سفر به فرمان امپراتور در همان سال آغاز شد و در ششمین ماه از نهمین سال حکمفرمایی او (۱۴۱۱ میلادی) به پایان رسید.

چهارمین سفر او را برخی از تواریخ عصر مینگ در یازدهمین ماه از دهمین سال (۱۴۱۲ میلادی) نوشته اند، اما در واقع آن سفر دریایی نبوده، بلکه انجام مأموریت های داخلی برای تمشیت اموری چون ساختن پادگان های نظامی در منطقه چانگ لونان و تعمیر سه مسجد در آن نواحی در سال (۱۴۱۳ میلادی) بوده است.

در چهارمین ماه همان سال به استان شن شی سفر کرده و با کمک مترجمان که به زبان قوم هوئی (مسلمانان) را می دانستند، با «حسن» پیشوای دین، در مسجد بزرگ در شهر شی آن ملاقات و گفتگو کرد. در زمستان همین سال بود که جنگ خه و ناویان تحت فرماندهی او به هرموز و کشورهای واقع در غرب چین سفر کردند. در هفتمین ماه از سیزدهمین سال حکمفرمایی یونگ لو (۱۴۱۵ میلادی) سفر چهارم جنگ خه به پایان رسید.

پنجمین سفر دریایی جنگ خه در شانزدهمین روز از پنجمین ماه در پانزدهمین سال حکمفرمایی یونگ لو (۱۴۱۷ میلادی) آغاز شد. جنگ خه ابتدا در شهر چوان جو بر قبور مقدس اسلامی در لینگ شن عود سوزاند

و کتیبه ای سنگی اهداء کرد و بعد عازم اقیانوس غربی شد. در هفتمین ماه از هفدهمین سال حکمفرمایی یونگ لو (۱۴۱۹ میلادی) امیر البحر از دریا‌های غربی بازگشت و مورد الطاف امپراطور قرار گرفت. ششمین سفر جنگ خه در اولین ماه نوزدهمین سال حکمفرمایی یونگ لو (۱۴۲۱ میلادی) آغاز یافت و او در هشتمین ماه از بیستمین سال (۱۴۲۲) از سفر سوماترا و عدن و سرزمین های دیگر، با هدایای بسیار بازگشت.

هفتمین سفر او در ششمین ماه از پنجمین سال حکمفرمایی شوان دُ (۱۴۳۰ میلادی) تدارک دیده شد. در این موقع جنگ خه به ۶۰ سالگی رسیده بود و با صدور فرمان امپراطور به فوریت به سفر پرداخت، بلکه در اولین ماه سال بعد (۱۴۳۱ میلادی) در قصر تیان فی در بندر لیوجیا و در یازدهمین ماه همان سال در مسجد واقع در کوه جنوبی منطقه چانگ لو به تهیه و تقدیم کتیبه های سنگی پرداخت.

و بالاخره در نهمین روز از دوازدهمین ماه همان سال به طور رسمی سفر خود را از بندر ووخومن آغاز کرد و برکشتی نشست در هشتمین سال حکمفرمایی شوان دُ (۱۴۳۳ میلادی) این سال خورده ۶۳ ساله از سفر به هرموز و ۱۷ کشور آن نواحی بازگشت.

و دیری نپایید که در دهمین سال حکمفرمایی شوان دُ (۱۴۳۵ میلادی) در شهر نانکن در گذشت. هنگام مرگ ۶۵ ساله بود. جنگ خه در جنوب کوه نیوشو واقع در حومه جنوبی شهر نانکن به خاک سپرده شد و مردم محلی، آنجا را «آرامگاه محمد مسلمان» نام نهادند. از عصر سلسله مینگ و چینگ تا کنون مردم مسلمان چین نسل اندر نسل این مزار را زیارت می کنند، مراسم قربانی به عمل می آورند، گرد و غبار از آرامگاه می روبند و آن را پاکیزه نگاه می دارند و این سنت هیچ گاه ترک نشده است. کشورها و سرزمین هایی که جنگ خه طی هفت سفر دریایی خود در آب های واقع در مغرب چین دیده در تاریخ مینگ بخش جنگ خه ۳۶ مورد ذکر شده^۱

با وجود چنین افرادی و افرادی که در کنار جنگ خه بودند و مسلمان بودند می توان اذعان نمود که خود چینیان مسلمان در نشر اسلام در خاک چین نقش اصلی و کلیدی را داشتند اینان هر چند قبلاً غیر چینی

^۱ ابراهیم فنگ جین یوان، فرهنگ اسلامی و ایرانی در چین، مترجم امیدوار نیا، محمد جواد، صص ۱۵۳ تا ۱۵۷

بودند ولی با مرور زمان در فرهنگ و مردم چین وارد شدند و خدمات بزرگی به مردم چین و به اسلام نمودند.

عبه‌ره دیانورد مسلمان ایرانی

اینک ماجرای دیانورد ایرانی عبه‌ره را عرض می‌کنم که انشاءالله برای شما نیز خوشایند و جالب باشد.

«عبه‌ره از اهالی کرمان بود که در بعضی از دهات آن گوسفند چرانی می‌کرد، بعد پیشهٔ صیادی را اختیار کرد و پس از آن در یک کشتی که به هندوستان می‌رفت به شغل ملوانی مشغول شد. پس از چندی به یک کشتی چینی انتقال یافت و دیری نگذشت که سمت کشتی رانی پیدا کرد و راه‌های مختلفی را در دریا پیمود، هفت مرتبه به چین سفر کرد در حالی که قبل از او هیچ کس به چین سفر نکرده بود مگر بعضی حادثه‌جویان و مردمان متهور و جسور، و شنیده نشده بود کسی این راه را بدون آسیب و خطر پیموده باشد اگر کسی هم سالم به چین می‌رسید از عجایب به شمار می‌رفت و مسلماً در مراجعت بدون آسیب و حادثه نبوده است مگر عبه‌ره، این شخص با یک مشک آب در قایق خود می‌نشست و چندین روز در دریا می‌ماند.»^۱

داستانی عجیب از مهارت عبه‌ره در دریانوردی چین

«یک بار او را با مشک آبی در قایقش که (میتال) نام داشت یافتند که چند روزی در دریا سرگردان مانده بود. این داستان شگفت را رهبان شهریاری که پارسی بود و در راه چین ناخدای کشتی بود نقل کرده است که: «از سیراف به چین می‌رفتم، در میان صنف و چین در ناحیهٔ (سندل فولات) که جزیره‌ای بر دهانهٔ دریای چین است بودم که باد ایستاد و دریا آرام شد. لنگرها افکندیم و در آنجا دو روزی بیاسودیم روز سوم، از دور سیاهی‌ای در دریا دیدیم. من قایق کوچک را با چهار جاشو به دریا انداختم و آنها را فرمان دادم تا به سوی آن سیاهی بروند و ببینند آن چیست، چون بازگشتند گفتند رهبان عبه‌ره ناخدای معورف است و قایقش با مشک آتش.»

من گفتم پس چرا او را نیاوردید،

^۱ آذری، علاءالدین، تاریخ روابط ایران و چین، ص ۶۸

گفتند ما خواستیم او را بیاوریم، او گفت من به شرطی به کشتی شما در می آیم که مرا رهبان و فرمانده کشتی گردانید و کالایی به ارزش هزار دینار به بهای سیراف به من بدهید. چون ما این سخن را شنیدیم، از سخنان عبهره به شگفت آمدیم.

من با چند تن دیگر از کشتی به زیر آمدم و به جایی که موج ها او را بالا و پایین می افکنند رفتم. او را صدا زدیم و از او خواستیم که به کشتی ما در آید،

پاسخ داد من بیشتر از شما در امن هستم. اگر به ارزش هزار دینار به قیمت سیراف کالا به من می دهید و فرماندهی کشتی را به من می سپارید، با شما خواهم آمد.

با خود گفتم در کشتی کالا و چیزهای پر ارزش زیاد است و به ما زیان نمی رسد که پند و راهنمایی عبهره را در برابر هزار دینار به دست آوریم.

پس او با قایق و مشک آبش به کشتی ما سوار شد و گفت کالایی را که به من وعده کرده اید بدهید، ما آن را به او دادیم. چون کالا را در جای امن گذاشت به رهبان کشتی بانگ زد کنار بنشین، ناخدا از جای خود برخاست،

پس گفت تا فرصت باقی است بر شما فرض است که فرمان های مرا به جا آورید.

ما گفتیم چه بایدمان کرد؟

او گفت بارهای سنگین را به دریا اندازید،

پس ما نیمی از بار کشتی را به دریا انداختیم،

سپس گفت دگل بزرگ را ببرید

ما آن را بریدیم و به دریا افکندیم. بامداد به ما فرمان داد تا لنگرها را برگیریم و بگذاریم موج ها کشتی را ببرند و ما چنان کردیم و آنگاه طناب بزرگ دیگر را نیز به فرمان او بریدیم و در دریا رها کردیم، سپس فرمان داد تا لنگرهای دیگر را نیز همچنان کنیم و ما کردیم. شش لنگر در دریا رها شد.

روز سوم ابری سهمگین برآمد و سپس طوفان و موج برخاست، چنانکه گر بارها را به دریا نینداخته بودیم و دگل را نبریده بودیم به نخستین موجی که بر ما می خورد، غرق شده بودیم. طوفان سه روز و سه شب طول

کشید و کشتی بی لنگر و بادبان بالا و پایین می رفت و ما نمی دانستیم که به کدام سو می رویم،

روز چهارم با کاهش گرائید، و در پایان رور دریا آرام شد.

روز پنجم دریا آرام بود و باد موافق، دگلی انداختیم و بادبان ها را برکشیدیم و به راه افتادیم.

خداوند ما را نگه داشته بود چون به چین رسیدیم، خرید و فروش خود را به انجام رسانیدیم. کشتی را تعمیر کردیم و دگلی به جای دگل که به دریا انداخته بودیم ساختیم. سرانجام چین را ترک گفتیم و به سوی سیراف روانه شدیم. تا نزدیک جایی رسیدیم که گمان می کردیم عبهره را نخست در آنجا دیده بودیم، از جزیره ای و چند صخره گذشتیم،

عبهره گفت لنگرها را ببندازید و ما چنان کردیم. پس قایق نجات را پایین آوردیم و پانزده مرد در آن نشستند و عبهره صخره ای را نشان داد و گفت به سوی آن بروید و لنگرها را در آنجا جستجو کنید.

ما از این فرمان در شگفت شدیم، ولی حرفی نزدیم، آن پانزده مرد برفتند و با لنگرها بازگشتند.

پس عبهره فرمان داد که بادبان ها را برکشید و ما بادبان ها را برکشیدیم و به راه افتادیم،

ما از او پرسیدیم چگونه از آن لنگرها آگاهی داشتی؟

پاسخ داد من و دیگران این دریا را آزموده ایم و دریافته ایم که درست روز سی ام هر ماه آب بسیار فرو می نشیند و این صخره ها نمایان می شود و هنگام فرو نشستن آب، طوفان سختی حادث می شود که از ژرفای دریا برمی خیزد کشتی ای که من در آن بودم در برخورد با یکی از این صخره ها شکسته شد، هنگامی که بالای یکی از این صخره ها لنگر انداخته بودم، آب فرو نشست و طوفان مرا غافلگیر کرد، ولی من خود را در آن قایق رها نکردم و اگر شما در آنجا که بودید مانده بودید پیش از یک ساعت نمی کشید که کشتی شما بر اثر طوفان به صخره ها می خورد.»^۱

عبهره چنان تبهر داشت که بدون اعتراض کارهایی را که دستور می داد انجام می دادند و امثال عبهره ها در ایران بودند که به چین سفر می نمودند.

«هوی چای او» نویسنده دیگر چینی در سال ۷۲۸ میلادی ثبت کرده است که پوسیوئی ها یعنی ایرانیان به (کان لون در مالزی) رسیده طلا به دست می آوردند و به کانتون می روند و به خرید ابریشم می پردازند، چند

^۱ اقتداری، احمد ، از دریای پارس تا دریای چین، صص ۲۳ تا ۲۵

سال بعد در اسناد بازماندهٔ چینی از یک مستعمره پوسیوئی و تعداد زیادی کشتی های پوسیوئی در بندر کانتون یاد شده است.

کشتار مسلمانان توسط جنگجوی چینی به نام (تین سین کین)

یک سردار یا جنگجوی چینی به نام (تین سین کین) به سال ۷۶۰ میلادی شهر (هانگ شو) در چین را مورد تاخت و تاز قرار می دهد و به روایتی هزاران تن از مردمان پوسیوئی و تاشی ساکن آن شهر را از دم تیغ می گذراند. تاشی ها (مسلمانان عرب را گویند) یا تاشیه ها به مردمان عرب زبان یا عرب و بنابر عقیده گروهی به مردمان آسیای جنوب غربی یعنی اعراب و ساکنان سواحل مدیترانه اطلاق می شده است، غرض از ذکر این واقعه این است که به آن روزگار بنابر روایات مذکور در اسناد چین گروهی از پارسیان در شهرهای چینی ساکن بوده اند و از دم تیغ سردار چینی گذشته اند.

گروهی از شیعیان در جزیره های در میان رودخانه ای در چین

شرف الزمان طاهر مروزی، آورده است که گروهی از شیعیان و طرفداران خاندان عصمت و طهارت محمدی (صلی الله علیه و آله) در یک جزیره که در میان رودخانه ای در چین واقع بوده است زندگی می کرده اند که از گزند بنی امیه فرار کرده و بدین سرزمین پناه جسته اند.^۱

رد پای از تشیع رهنامه نویسانی که به چین سفر کرده اند

آقای اقتداری به رهنامه نویسان زیادی اشاره نموده که در آنها نیز می توان رد پای از تشیع پیدا نمود. ایشان با اشاره به رهنامه ابن ماجد جلفاری (شیعه) و سلیمان مهری (شیعه) آورده اند که این دو بزرگوار نژاد و تبار ایرانی دارند و درباره ابن ماجد (شیعه) چنین آورده که: جولفار بندری در شیخ نشین رأس الخیمه امروزین بوده است که در آب های خلیج فارس واقع است و خاکش به سرزمین عمان می پیوندد. برخی هم ابن ماجد را از مردم آنجا و تبارش را از مردم بندر لنگه امروزین دانسته اند. اما به هر حال با تأسف بسیاری می بینیم که یک محقق سوریائی ابن ماجد را عرب دانسته و کتب و رسالاتش را در مجموعه هایی به نام دریانوردی عرب

^۱ اقتداری، احمد، از دریای پارس تا دریای چین، صص ۷۳ و ۷۴

چاپ کرده اند و او را و کارهایش را عرب و آثار عربی تلقی کرده اند احوال و آثار و نوشته ها و لغات و ترکیبات مستعملی در کتاب های این ماجد نشان می دهد که واقعاً او ایرانی است و زبان فارسی را به خوبی می داند و حتی لغات لهجه های محلی را به فراوانی به کار برده است و از مطالعه آثارش به خوبی بر می آید که او شیعه ایرانی الاصل فارسی سواحلی است و ابداً ارتباط نژادی با قبائل عرب ساکن در سواحل عمان ندارد. وقتی او در کتابش جمله (ارتفع بختک) می نویسد آیا می توان گفت یک مرد عرب زبان در نوشته عربیش به لهجه مردم جنوب و سواحل ایران و با استعمال کلمه فارسی به دوستی یا کسی می گوید بخت بلند است و به زبان عربی سواحلی می نویسد ارتفع بختک؟ یا موسم بشکال به خوبی آشکار است و هموطنان ساحل نشین جنوبی ایران می دانند که هنوز در زبان آنها، بش به معنی زراعت دیم و بشکال و بشکار یعنی موسم کاری است. استعمال لغات فارسی فراوان و نقل شعر فردوسی و شاهنامه و تحقیق در اقوال خواجه نصیر الدین طوسی فقیه و منجم معروف شیعه خراسانی و امثال آنها دلالت قوی بر فارسی بودن، ایرانی بودن، شیعه بودن، ابن ماجد دارد.^۱

در ادامه جلفا را توضیح می دهد و به این می رسد که جلفا گلبار بوده است .

سنگ قبرها و سنگ نوشته های چینی اسامی فارسی (ایرانی)

در دیار چین بر سنگ قبرها و سنگ نوشته های چینی اسامی فارسی (ایرانی) دیده می شود آقای علاء الدین آذری در این موضوع آورده اند که مرکز اصلی مسلمانان در چین سین کیانگ بود و اغلب آنها ایرانی بودند هنوز هم اسامی فارسی از قبیل اصفهانی و خراسانی دارند، برخی از محققین معتقدند که شاعر بزرگ و نامدار چین به نام لی پو (Li Po) (۶۹۹ تا ۷۶۲ میلادی) اصلاً ایرانی بوده ولی این مطلب هنوز تأیید نشده است. در این جا لازم است اشاره شود که در دوره حکومت تانگ و فرمانروایی سلاطین سونگ در چین، ایرانیان مسلمان با آسودگی خاطر به سرزمین چین می رفتند و باز می گشتند. تجارت ایران و عرب، ابریشم و کالاهای صنعتی و ظروف چینی و سایر امتعه تجارتي از چین به خاورمیانه و اروپا می بردند و در بازگشت از

^۱ اقتداری، احمد ، از دریای پارس تا دریای چین، صص ۸۵ و ۸۶

نباتات طبی و ادویه و مروارید و سایر فرآورده های آن نواحی به چین می آوردند. این ها در واقع واسطه تجارت شرق و غرب بودند.^۱

در این موضوع استاد هادی زاده با اشاره به مجموعه اسناد تاریخی رفت و آمد چین و غرب جلد دوم صفحه ۱۱۵۳ چنین آورده اند که:

مبحث ادب پارسی در چین را نمی توان بدون اشارتی کوتاه به دیگر مظاهر ایران و زبان فارسی در آن سامان، به پایان برد. در جای جای سنت کهن آن کشور و به ویژه در میان سنن باقی مانده در میان مسلمین، رد پای فرهنگ ایرانی نمایان است. در این شمار است گور نبشته های منطقه چوان جئو: که اسامی بسیاری از شهرهای ایران را، به عنوان زادگاه مدفونان، همچنان تا امروز، بر خود نگاه داشته است. همدان، شیراز، تبریز، جاجرم، خراسان، اصفهان، فسا و گیلان در شمار این شهرها هستند.^۲

آقای ایزرائیلی که یک یهودی است و کتاب مسلمانان چین را نگاشته در این باره چنین آورده است که: مسلمانان چین همیشه ناچار نبوده اند^۳ به سبب هویت و احساسشان حالت تدافعی داشته باشند. مسلمانان در سکونتشان در چین که به دوران حکومت سلسله تانگ و سونگ بر می گردد، به عنوان بازرگان وارد آن سرزمین شده بودند. آنها در آن سرزمین زندگی می کرده اند ولی در واقع به خارج آن تعلق داشتند و قلبشان در گروه امپراطوری بزرگ اسلامی در باختر دور بود و به آن وفادار بودند. در دوره حکومت سلسله یوان اگر چه امپراطوری اسلامی از بین رفته بود، مسلمانان چون از امتیازات برون مرزی برخوردار بودند توانستند جایگاه جدا و ممتاز خود را حفظ کنند و در واقع سودشان نیز در همین بود. آنها اسامی اصلی عربی را حفظ کردند^۴

وی در یادداشت های مؤلف، به این بطوطه اشاره می کند و اسامی که عربی نام برده را به کار می برد که همه آن مکان ها ایرانی اند چنین آورده که:

^۱ آذری، علاءالدین، تاریخ روابط ایران و چین، ص ۶۶

^۲ هادیزاده، مجید، چین و ارتباطات ایرانی - اسلامی، ص ۱۸۰

^۳ با کنایه می خواهد بگوید اغلب اینگونه بودند. بعدا ایشان را نقد خواهم نمود.

^۴ ایزرائیلی، رافائل، مسلمانان چین رویارویی دو فرهنگ، ترجمه حسن تقی زاده

طوسی، ص ۴۵

ابن بطوطه از مسلمانان سرشناسی نام می‌برد که در چین آنها را ملاقات کرده است مانند تاج الدین اردبیلی، شرف الدین تبریزی و کمال الدین عبدالله اصفهانی. نکتهٔ احتمالاً مهم این است که تمامی نام‌های ذکر شده توسط ابن بطوطه همراه القلبي هستند که موطن اصلی را نشان می‌دهند (تبریز، اصفهان و غیره) شاید این وسیله ای بوده است برای نشان دادن هویت سرزمین اصلی تا از آن طریق به گونه ای دیگر هویت غیر چینی حفظ شود.^۱ و حتی اسامی عربی را بر مناطق چینی می‌نهادند. از جمله معروفترین این مناطق زیتون بود که چینی‌ها آن را جوآن-جو (= گوانجو) می‌نامیدند. آنها به جهان اسلام چنان همراه و متحد بودند که از پذیرایی هر مسافر مسلمانی شاد می‌شدند و عادت داشتند از او با شادی و هلهله استقبال کنند چون از سرزمین اسلام می‌آمد به علاوه به او زکات می‌دادند تا او هم مانند آنها ثروتمند شود.^۲

اشارات ابن بطوطه در باره سفر به چین

در اینجا جا دارد اشاره ای به سفرنامه ابن بطوطه گردد که حاوی مطالب جالبی در این موضوع می‌باشد. البته به مطالب دیگری نیز اشاره خواهم نمود که در سفرنامه ابن بطوطه آمده است.

ابن بطوطه راجع به مطالب پیشین چنین آورده است که:

روزی که به این شهر رسیدم (منظور به بندر زیتون همام فوکیدن) امیری را که به سمت سفارت به دربار هند آمده بود ملاقات کردم، این امر در مراجعت به چین همراه ما بود که داستان غرق شده کشتی پیش آمد.

وی مرا به صاحب دیوان معرفی کرد و منزل خوبی در اختیار من گذاشت، تاج الدین اردبیلی قاضی مسلمانان آن شهر که مردی فاضل و کریم بود با شیخ الاسلام کمال الدین عبدالله اصفهانی که یکی از صلحای روزگار به شمار می‌رفت به دیدار من آمد همچنین از بزرگان تجار آن شهر عده ای از جمله شرف الدین تبریزی که از بازرگانانی بود که من هنگام ورود به هندوستان از آن وام گرفته بودم به ملاقات من آمدند، این مرد تاجر خوش معامله بود و قرآن را از حفظ داشت و زیاد به قرائت آن می‌پرداخت، این بازرگانان چون در میان کفار

^۱ ایزراییلی، رافائل، مسلمانان چین رویارویی دو فرهنگ، ترجمه حسن تقی زاده طوسی، ص ۳۰۷

^۲ ایزراییلی، رافائل، مسلمانان چین رویارویی دو فرهنگ، ترجمه حسن تقی زاده طوسی، ص ۴۵

اقامت دارند وقتی مسلمانی به آنجا می رسد بسیار خوشحال می گردند و می گویند از سرزمین اسلام آمده و زکات اموال خود را به او می پردازند و شخص تازه وارد یکباره چنان توانگر می شود که خود همپایه بازرگانان می گردد از مشایخ بزرگ این شهر برهان الدین کازرونی را دیدم که در بیرون شهر زاویه ای داشت و بازرگانان نذوراتی را که برای شیخ ابو اسحاق کازرونی می کردند به او می پرداختند. چون صاحب دیوان از ورود من آگاهی یافت مراتب را به خان که پادشاه بزرگ چین است گزارش کرد و به او اطلاع داد که من از سوی پادشاه هندوستان آمده ام.^۱

مسلمانان ، قاضی و شیخ الاسلام چین و در نگاه ابن بطوطه

بعد از آنها تقاضا کرده که مأموری همراهش کنند و او به کانتون برود بعد در تعریف کانتون راجع به مسلمانان چنین آورده که: در یک طرف این شهر مخصوص مسلمانان واقع شده که در آنجا مسجد جامع و زاویه و بازار هم وجود دارد. مسلمانان برای خودشان قاضی و شیخ دارند. در هر یک از شهرهای چین شیخ الاسلامی هست که امور مسلمانان مربوط به او است و یک قاضی نیز برای رسیدگی به مرافعات معین می شود. من در این شهر در خانه اوحالدین سنجاری که یکی از بزرگان شهر و مردمی کریم و بسیار ثروتمند بود منزل کردم و چهارده روز آنجا ماندم. در این مدت قاضی و سایر مسلمانان مرتباً تحفه هایی برای من می فرستادند و هر روز دعوت جداگانه ای برای من به عمل می آمد و در این مهمانی ها خنیاگران و عشر خوانان چیره دست نیز حاضر می کردند.^۲

ملاقات پیر مرد دویست ساله ای در چین که معاویه و یزید بن معاویه را لعن میکرد

در ادامه داستان شگفت پیر مرد دویست ساله ای را آورده اند که:
که در چین کلان بودم شنیدم شیخی سالخورده که سن وی بر دویست سال بالغ شده در آنجا وجود دارد که نه می خورد و نه حدیثی از او ظاهر می گردد و با وجود توانایی کامل از مباشرت با زنان خوداری می کند و

^۱ ابن بطوطه، رحله ابن بطوطه (سفرنامه ابن بطوطه)، مترجم موحد، محمدعلی، ص ۷۴۰

^۲ ابن بطوطه، رحله ابن بطوطه (سفرنامه ابن بطوطه)، مترجم موحد، محمدعلی، ص ۷۴۲

در غاری بیرون شهر به عبادت می پردازد، من به آن غار رفتم و او را بر در غار دیدم، مردی نحیف بود و چهره ای سرخ گون داشت و آثار عبادت از سیمایش نمایان بود و ریش نداشت^۱ سلام کردم دستم را گرفت و بوئید و به مترجم گفت: این مرد از آن سر دنیا است چنانکه ما از این سر آن هستیم. بعد گفت تو داستان عجیبی دیده ای! آیا یاد داری به آن جزیره رفتی که معبدی در آن بود و مردی در وسط بت ها نشسته بود و ده دینار طلا به تو داد؟

گفتم آری! گفت من همان کَسَم! من دستش را بوسیدم، ساعتی بیانداشید و انگاه بدرون غار رفت و دیگر بیرون نیامد، چنان می نمود که از سخنی که به ما گفته بود پشیمان گشته است از این امر متعجب گشته داخل غار رفتیم ولی شیخ را باز نیافتیم بلکه یکی از اصحاب او با مقداری پول کاغذی در آن جا بود و به ما گفت این پول ها به عنوان ضیافت شما است بگیری و برگردید گفتیم ما منتظر شیخ خواهیم بود گفت اگر ده سال دیگر هم منتظر باشید وی را نخواهید دید چه عادت او چنان است که اگر کسی را بر یکی از اسرار خود واقف کرد دیگر از چشم او ناپدید می شود و خیال نکن که او جایی رفته بلکه هم اکنون در اینجا حاضر است متنها تو او را نمی بینی، از این داستان در شگفت شدم و مراجعت کردم و قضیه را با قاضی و شیخ الاسلام و اوحدالدین سنجاری در میان نهادم گفتند: و با همه غربایی که به دیدن او می روند از این کارها می کند و تا حال کسی ندانسته که او تابع چه دین و آئینی است و آن کسی که در مغاره دیدید و خیال کردید که یکی از اصحاب او است خود شیخ بوده و نیز گفتند که شیخ در حدود پنجاه سال از این شهر غیبت کرده و از یک سال پیش دوباره به آنجا بازگشته است، سلاطین و امرا و بزرگان به زیارت او می آیند و او هدایایی به فراخور حال هر یک به آنان می دهد و نیز هر یک از فقرا را که همه روزه به زیارت او می روند عطایایی می دهد در صورتی که غار مسکونی وی کاملاً خالی است و چیزی در آن دیده نمی شود. شیخ از تواریخ گذشته صحبت می دارد و از پیغمبر اسلام یاد کرده می گوید:

اگر در زمان او بودم به یاریش می شتافتم همچنین علی بن ابی طالب (علیه و علی ابیه السلام) را به نیکی یاد می کند و آنان را ثنا می گوید لیکن یزید بن معاویه را لعن می کند و خود معاویه را به زشتی نام می برد.

این که این شخص مسلمان است و محب اهل بیت علیهم السلام است هیچ شکی نیست .

۱ از خصلت چینیان است که اغلب بر صورت ریش ندارند

ایشان (اوحدالدین سنجاری) داستان های زیادی از شیخ برای من نقل کردند و از جمله اوحدالدین سنجاری گفت: روزی به غار پیش شیخ رفتم دستم را گرفت، یکباره به نظرم رسید در کاخ بزرگی هستم و شیخ به تختی نشسته و تاجی بر سر نهاده و از دوسوی وی دخترکان زیبا روی صف کشیده اند و میوه ها از درختان در جویباری که در آنجا جاری است می افتد و چنین می پنداشتم که من سیبی از آن میان برداشتم تا بخورم که ناگاه دوباره خود را در در غار پیش روی شیخ دیدم که بر من می خندید از هول این ماجرا بیماری سختی بر من عارض شد که چندیم ماه طول کشید و دیگر پیش شیخ نرفتم.^۱

عزت و احترام امیر و قاضی و بازرگانان مسلمان به ابن بطوطه

ابن بطوطه در ادامه اشاره به عزت و احترام امیر و قاضی و بازرگانان مسلمان به او می افزاید که: هنگامی که به این شهر (کنجغو) رسیدیم قاضی و شیخ الاسلام و تجار با علم ها و طبل ها و بوق ها و شیپورها به اتفاق عده ای مطرب و خنیاگر به استقبال ما آمدند و اسب آوردند ما سوار شدیم و آنان پیاده پیشاپیش ما راه افتادند و جز قاضی و شیخ دیگران سوار نشدند. امیر شهر نیز به خدمه خود به پیشواز آمدند... من هم در این محوطه (محل سکونت مسلمانان) در خانه شیخ مسلمین که ظهیر الدین قرلانی نام داشت منزل کردم.^۲

طلبه ای که در چین به حشمت و جاه رسیده بود

در ادامه اشاره ای دارد به طلبه ای که به حشمت و جاه رسیده بود و چنین آورده که:
در یکی از همین روز ها که در خانه ظهیر الدین قرلانی بودم کشتی بزرگی فرا رسید که از آن^۳ یکی از فقهای بسیار محترم آنجا بود، گفتند مولانا قوام الدین سبتی است می خواهد به دیدن شما بیاید، من از اسم او تعجب

^۱ ابن بطوطه، رحله ابن بطوطه (سفرنامه ابن بطوطه)، مترجم موحد، محمدعلی، صص ۷۴۲ تا ۷۴۴

^۲ ابن بطوطه، رحله ابن بطوطه (سفرنامه ابن بطوطه)، مترجم موحد، محمدعلی، ص ۷۴۴

^۳ از اموال و داراییهای

کردم، بعد از سلام و احوالپرسی به نظرم رسید که او را می‌شناسم، مدتی در او خیره شدم گفت مثل این که مرا می‌شناسی!

گفتم از کجایی؟ گفت: از بسته،

گفتم من هم از طنجه ام. او دوباره بر من سلام کرد و شروع کرد به گریستن چنانکه مرا نیز گریه گرفت.

گفتم آیا در هندوستان بوده اید؟ گفت آری در دهلی بوده ام.

در این هنگام او را به یاد آوردم و گفتم مگر تو «بشری» نیستی؟ گفت چرا. (هستم)

این بشری با دایی خود ابوالقاسم مرسی به دهلی آمده بود و در آن هنگام جوانی بود که هنوز سبزه خطش برندمیده بود و طلبه زرنگ و باهوشی بود که موطأ (ابن مالک) را از حفظ می‌داشت و من درباره او با سلطان هند مذاکره کرده سه هزار دینار برای او گرفته بودم. سلطان در آن موقع از او درخواست کرد که در هند بماند لیکن او نپذیرفت و به چین رفت و کارش بالا گرفت و ثروت فراوان به دست آورد. می‌گفت در حدود پنجاه غلام و پنجاه کنیز دارد. دو غلام و دو کنیز و تحفه های بسیاری به من داد و بعدها برادر همین شخص را در بلاد سیاهان ملاقات کردم و واقعاً چه مسافت و فاصله زیادی بین آنان بود.^۱

احترام گذاشتن به پیران در چین در سفرنامه ابن بطوطه

راجع به احترام گذاشتن به پیران چنین آورده که:

پیرمردان در چین احترام فراوان دارند و آنان را «آتا» یعنی پدر می‌نامند.^۲ لازم به ذکر است که آتا کلمه ای ترکی ایغوری می‌باشد و به معنای پدر است و اینکه ابن بطوطه «آتا» را به مردم چین نسبت می‌دهد مربوط به ایغورهای چین است که یکی از ده اقلیت ملی مسلمان چین به حساب می‌آیند و این احوالاتی که گذشت نشان دهنده عمق نفوذ اسلام در بین چینیان است. البته اگر خود مردم چین نیز در زبان چینی در آن دوران «آتا» را پدر به کار ببرند احتمال دارد چون نان را بین آنها نان به کار می‌برند و جا دارد که به لغاتی که در

^۱ ابن بطوطه، رحله ابن بطوطه (سفرنامه ابن بطوطه)، مترجم موحد، محمدعلی، صص ۷۴۵ تا ۷۴۶

^۲ همان، ص ۷۴۹

زبان مسلمانان چینی رایج است و افرادی که با مسلمانان چین در ارتباط هستند از آنها وام گرفته و آنها نیز لغات غیر چینی را در کلامشان به کار برده اند اشاره ای شود.

رفتن ابن بطوطه به عروسی مسلمانان چین و شنیدن اشعار فارسی از زبان چینیان

ابن بطوطه در سفرنامه خود راجع به شعر پارسی در چین چنین آورده است که:

امیر بزرگ «قرطی» که امیر الامرای چین است ما را در خانه خود مهمان کرد و دعوتی ترتیب داد که آن را «طوی» می نامند. (طوی در لغت ترکی ایغوری به معنای عروسی است و بین ایغورها در آن موقع چندین روز مراسم جشن عروسی طول می کشید.) و بزرگان شهر در آن حضور داشتند در این مهمانی آشپزهای مسلمان دعوت کرده بودند که گوسفندها را ذبح کرده غذاها را پختند. این امیر با همه عظمت و بزرگی که داشت به دست خود به ما غذا تعارف می کرد و قطعات گوشت را به دست خود از هم جدا می کرد و به ما می داد. سه روز در ضیافت او به سر بردیم هنگام خداحافظی پسر خود را به اتفاق ما به خلیج فرستاد و ما سوار کشتی شبیه حراکه (حراکه در این جا به نوعی کشتی تفریحی اطلاق شده است در اصل به معنی قومیان دو سنگ چخماق است) خاقانی گوید:

ای بگه امتحان ز آتش شمشیر تو گنبد حراکه رنگ سوخته حراکه وار^۱

شدیم و پسر امیر در کشتی دیگری نشست، مطربان و موسیقی دانان نیز با او بودند و به چینی و عربی و فارسی آواز می خواندند. امیرزاده آوازهای فارسی را خیلی دوست می داشت و آنان شعر به فارسی می خواندند چند بار به فرمان امیرزاده آن شعر را تکرار کردند چنانکه من از دهان شان فرا گرفتم و آن آهنگ عجیبی داشت و چنین بود:

تا دل به محنت دادیم در بحر فکر افتادیم

چون در نماز استادیم قوی به محراب اندری^۲

^۱ خاقانی، دیوان اشعار، قصاید، شماره ۱۱۱ - مطلع دوم

^۲ ابن بطوطه، رحله ابن بطوطه (سفرنامه ابن بطوطه)، مترجم موحد، محمدعلی، ص ۷۴۹ تا ۷۵۰

این بیت را مرحوم قزوینی پیدا کرده اند که جزء غزلی است از طیبات سعدی و صورت صحیح آن این گونه است:

تا دل به مهرت داده ام در بحر فکر افتاده ام چون در نماز استاده ام گویی به محراب اندری^۱

شیخ الاسلام در محله های مسلمان چین

ابن بطوطه بعد از طی مسافتی به خطا یا چین غربی می روند و بعد به خان بالغ (پکن) می روند و در خانه شیخ برهان الدین ساغرچی منزل می کنند و بعد از حوادثی در آنجا مراجعت می کنند. در این دوران فارسی زبانان و مسلمانان و ترکان ایغور در جاه و شکوه فراوان بودند و چه بسیار افرادی که در این مسیر خدمات کردند و نامی از آنها باقی نماند. همانطور که در سفرنامه ابن بطوطه به شیخ الاسلام ها اشاره شد آقای رضا مرادزاده نیز به نقل از موریس روسابی چنین آورده اند که:

در شهر چوان جو، جامعه مسلمین پیشوایی به نام شیخ الاسلام (به زبان چینی هویی هویی تای شی) داشتند که نقش واسطه و میانجی را با مقامات مغولی ایفا می کرد. قاضی (به زبان چینی هویی جیائو فاگوان) در منازعات و مشاجرات قوانین و حقوق اسلامی را اعمال می کرد. محله مسلمانان، بازار، درمانگاه و مسجد خاص خود را داشت و اکثریت این افراد به زبان های فارسی و عربی تکلم می کردند. دربار یوان غالباً به مسلمانان اجازه می داد که در ماه رمضان روزه بگیرند، اطفال ذکور خود را ختنه کنند، قرآن تلاوت نمایند و حیوانات را شیوه اسلامی ذبح کنند.^۲ چنین محله هایی در چین در حقیقت اولین جوامع اسلامی چینی می باشند سیرافی در کتاب سلسله التواریخ راجع به مسلمانی که به قضاوت انتخاب شده چنین آورده که:

سلیمان تاجر گفته است که وزیر پادشاه چین به خواسته شاه، مرد مسلمانی را در خانفوا (کانتون) که جایگاه تاجران است به داوری میان مسلمانانی که به آنجا می آیند منصوب کرده است و هرگاه عید شود آن مرد با مسلمانان نماز می خواند و خطبه ایراد می کند و برای پادشاه مسلمانان دعا می کند و بازرگانان عراقی ولایت

۱ سعدی، کلیات سعدی (بکوشش محسن رضانی)، غزل ۵۴۲ "آخر نگاهی بازکن وقتی که بر ما بگذری"، ص ۳۶۵

۲ مرادزاده، رضا، چگونگی نفوذ و گسترش اسلام در چین، ص ۱۴۹

او، احکامی را که صادر می کند، انکار نمی کنند و کار او را مطابق به حق و آنچه در کتاب خدای عزوجل و احکام اسلام آمده می دانند (و می پذیرند^۱).

شخصیت های سیاسی مسلمان چینی

آقای فنگ جین یوان در این موضوع چنین آورده که:

در دوران امپراطوری یوان برای مردم هوئی هوئی (منظور مسلمانان چین) حتی امکان رسیدن به مقامات عالی مانند صدارت عظمی در حکومت مرکزی و حکومت های محلی و مهنداری و سایر مسئولیت های مهم که تعداد آنها را ۴۹ مورد ذکر کرده اند، وجود داشته است در سازمان های حکومتی محلی در سطوح پایین تر، تعداد افراد عامی بیشتر می شده است.

سید غیاث الدین، اختیار الدین، احمد محی الدین، بدر الدین، شمس الدین و عده زیاد دیگری در زمره شخصیت های سیاسی آن عصر بوده اند. در این زمان بر خلاف دوران سلسله های تانگ و سونگ، به اسلام به عنوان یک دین خارجی با حضور موقتی نگریسته نمی شد. دین اسلام در دوره امپراطوری یوان مانند سایر ادیان و اندیشه های موجود در کشور از جمله بودیسم، دائوئیسم و مسیحیت، از احترام دولتمردان برخوردار بود، علمای دین اسلام «داشیمن» (دانشمند) نامیده می شدند و مانند علمای سایر ادیان از حمایت رسمی و موقعیت ویژه بهره مند بودند. حکومت مرکزی در دو مورد با تأسیس دادگاه های اجرای حدود موافقت کرده بود. یکی از این موارد سومین سال امپراطوری «جی دأ» (۱۳۱۱ میلادی) (همان جی ده) و دیگری در فاصله ماه دوازدهم ۱۲۱۲ میلادی و ماه هشتم سال ۱۳۲۸ میلادی در دوره امپراطوری یوان بود. «حد» در زبان عربی به معنی قاضی و مأمور اجرای قوانین اسلامی است^۲ هر چند که در هر دوی این دوره، اصل اجرای حدود اسلامی طی فرمان رسمی تأسیس یافته و در عین حال، قاضی القضاة از تلاوت قرآن در جریان رسیدگی ممنوع شده بود (احتمالاً سوگند به قرآن را تلاوت قرآن آورده اند) اما از پیش از آن نیز موارد حقوقی میان

^۱ سیرافی، سلیمان تاجر (+ابوزید حسن سیرافی)، سلسله التواریخ یا اخبار الصین و الهند، ترجمه قرچانلو، حسین، ص ۵۶

^۲ نویسنده «حد» را قاضی و مأمور اجرای حد تصور کرده است (مترجم: امیدوارنیا، محمدجواد)

مسلمین، بر اساس مدیریت های اجرای حدود اسلامی حل و فصل می گردید. تفاوتی که وجود داشت این بود که در دوره امپراطوری های تانگ و سونگ، حوزه اختیارات قاضی شرع به محل های مسلمان نشین شهرهای بازرگانی ساحلی محدود می شد، اما در دوره یوان (مغول) دادگاه های اجرای حدود اسلامی، مدیریت امور قضایی همه مسلمانان ساکن در سراسر چین را به عهده داشتند. در ضمن دولتمردان امپراطوری یوان هم از اینکه در دادگاه های اجرای حدود اسلامی قرآن تلاوت گردد و ده های دسته جمعی برای تعالی و دوام امپراطور خوانده شود، خشنود بودند.^۱

در کتاب «فاتحان جهان» آمده است که در مراسم عید فطر سال ۶۵۰ هجری (۱۲۵۲ میلادی)، جمال الدین محمود قاضی القضاة اسلام به امپراطور تبریک گفت و خان مغول ارابه ای از مسکوک زر و سیم و انواع پارچه و البسه گرانبها برای او ارسال داشت و با اعزام جارچیان و پیک ها به اکناف کشور، دستور آزادی زندانیان را صادر کرد.

رهبران سیاسی مغول برای دین اسلام فی نفسه نیز احترام قائل بودند. بعضی از شاهان مغول مانند «جن شوتان» از خاندان یوان (مغول) که «آناندا» نامیده می شد نه تنها با ۱۵۰ هزار نغفر از سپاهیان خود اسلام آورد، بلکه در ایمان خود نیز بسیار راسخ بود. او تمام روز در مسجد قرآن تلاوت می کرد و دستور داده بود فرزندان مغول ها را بر اساس شرع اسلام ختنه کنند. همچنین دین اسلام را میان سپاهیان خود ترویج می کرد و با اینکه اقداماتش موجب خشم خان بزرگ مغول گردید، حاضر به ترک آن نشد.^۲

در دوران یوان (مغول) حکمرانی هشت استان چین در دست استانداران مسلمان قرار گرفت

در دوران یوان، چین به دوازده استان تقسیم می شد، و جالب توجه آنکه از آن میان حکمرانی هشت استان در دست استانداران مسلمان قرار داشت! گذشته از این بسیاری از شاهان و امیران آن نواحی نیز به تدریج به

^۱ فنگ جین یوان، اسلام چین (فرهنگ اسلامی و ایرانی در چین) مترجم محمدجواد امیدوارنیا، صص ۱۹ و ۲۰

^۲ فنگ جین یوان، اسلام چین (فرهنگ اسلامی و ایرانی در چین) مترجم محمدجواد امیدوارنیا، ص ۲۰

اسلام گرائیدند. دریغ که امروزه از آن دوران - که نشان از شکوه اسلام در امپراطوری چین داشت - هیچ نشانی بر جای نیست.^۱

طراح شهر پکن، اختیار الدین دانشمند معماری اسلامی

در زمان سلسله یوان شخصی به نام اختیار الدین نقشه ساخت شهر پکن را طرح ریزی می کند آقای فنگ جین یوان آورده اند که:

در هشتمین سال امپراطوری «جیادینگ» از سلسله سونگ (۱۲۱۵ میلادی) مغولان بر شهر «جونگ دو» دست یافتند آن را غارت کردند و آتش زدند. شهر یک ماه در آتش می سوخت و به تلی از خاکستر مبدل شد. در چهارمین سال تأسیس امپراطوری یوان (۱۲۶۷ میلادی) اختیار الدین دانشمند معماری اسلامی، قصر «دایننگ» در حومه شمال شرقی «جونگ دو» را مرکز قرار داد و بنای شهر جدید «دا دو» (پکن) را طراحی کرد. اختیار الدین که اختیار نیز نامیده می شود از مردم سرزمین های واقع در غرب چین بوده است. در هشتمین ماه سومین سال حکمفرمایی بنیانگذار سلسله یوان (قویلائی قا آن) در سال (۱۲۱۵ میلادی)، به رئیس «چادر خانه» امپراطوری دستور احداث کاخ های سلطنتی داده شد. «چادر» در زبان مغولی به معنی خیمه و خرگاه است و رئیس اداره آن را عهد سلسله یوان، مسئول مدیریت امور مربوط به شهرسازی و احداث قصرها و اقامتگاه های امپراطوری بود.

یکی از مورخان به نام «او یانگ شوان» می نویسد که :

در آن ایام جمعیت بسیار و قدرت دولت زیاد گشته و شهرها و روستاهای متعدد و زیبایی فراهم شده بود. بنابراین، قدرت دولت و گستردگی کشور را ایجاب می کرد که به منظور نمایش جلال و عظمت آن، پایتخت پرشکوه و زیبایی ساخته شود. بدیهی است که خیمه ها و چادر های سنتی قوم مغول پاسخگوی این وظیفه و نیاز نبود. بنابراین اختیار الدین با بهره گیری از اصول معماری سنتی چین به احداث یک پایتخت بزرگ همت گذاشت. از آن پس او با عشق و علاقه بسیار، شب و روز به کار پرداخت و برای ساختن «دادو» (پکن) از جان و تن خود مایه نهاد.

^۱ هادیزاده، مجید ، چین و ارتباطات ایرانی - اسلامی - ص ۲۲۵

اختیار الدین پیش از آنکه به طور رسمی به اقدامات ساختمانی پردازد، با همکاریانش به بررسی دقیق وضعیت زمین در منطقه دست زد و سیستم آبرسانی و فاضلاب آنجا را طراحی کرد.^۱

همانطور که مستحضرید جناب شیخ بهایی عاملی نیز در زمان صفویه با انتقال پایتخت از قزوین به اصفهان نقشی چون اختیار الدین در دربار داشت و حتی تقسیم آب زاینده رو را نیز انجام داد. بین این دو بزرگوار از لحاظ تأثیر در ساخت پایتخت شباهت زیادی وجود دارد.

سید اجل شمس الدین استاندار استان یون نان

لازم به ذکر است که همانطور که بعداً اشاره خواهد شد به سید اجل شمس الدین عمر، او نیز با امیر کبیر ایران شباهت هایی داشت از لحاظ عدالت و ذکاوت در امور حکومتی شبیه هم بودند و همانطور که از امیر کبیر در ایران به بزرگی یاد می شود از سید اجل شمس الدین نیز در یون نان یاد می شود.

استاد هادی زاده در کتاب "چین و ارتباطات ایرانی- اسلامی" به تعدادی از شخصیت های تأثیر گذار در چین پرداخته است. وی با سید اجل شمس الدین شروع نموده و درباره وی آورده است که:

شمس الدین (۱۲۱۱-۱۲۷۹ میلادی ۶۰۷-۶۷۷ قمری) از خاندانی علوی برخاست و نسبت به حضرت سید الشهداء (علیه السلام) می رسانید^۲

بنابر آنچه در مقاله "سید اجل شمس الدین: بنیادی جاودانی در تاریخ روابط چین و ایران"^۳ آمده است، نسب نامه او هم اکنون در میان مسلمانان یون نان موجود؛ و صورتی از آن نیز در موره تاریخی استان شاندونگ، نگهداری می شود.^۴ البته شجره نامه وی باید توسط علمای انساب بررسی شود گویا آورده اند که با ۳۱ واسطه به معصوم می رسد و حال آنکه ۱۳ باشد قابل قبول تر است.

^۱ فنگ جین یوان، اسلام چین (فرهنگ اسلامی و ایرانی در چین) مترجم محمدجواد امیدوارنیا، صص ۱۴۹ و ۱۵۰

^۲ در مقاله نامبرده، نسبت مستقیم او را به حضرت امام علی بن الحسین زین العابدین (علیه السلام) رسانیده اند.

^۳ عرضه شده در «اولین سمینار بزرگداشت سید اجل عمر شمس الدین یائوجی ده»

^۴ هادیزاده، مجید، چین و ارتباطات ایرانی - اسلامی، صص ۲۵۷ و ۲۵۸

استاد هادی زاده احتمال می دهند که به خاطر استفاده از ارقام هندی این اشتباه رخ داده باشد. استاد هادی زاده در صفحات دیگری می افزاید که:

پیش از این، از اکرامی که نسب نامهٔ مکتوب سید اجل نسبت به ائمه اهل بیت (علیه السلام) شده بود سخن داشتیم.

مدح و ستایش حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) در چین نمودی از شیعه بودن است

اکنون می افزایم که بر اساس همین آموزه ها، از ارادت ویژهٔ مسلمانان هوی، به حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) نیز خبر داریم، و نیز از رسم ویژهٔ مسلمانان یون ن، که تا قبل از تأسیس چین جدید، همچنان ادامه داشته است. بر اساس این رسم، اهالی آن سامان، پس از جمع آوری محصولات کشاورزی، به شکرانهٔ آن، سه روزی به قرائت قرآن و اقامهٔ نماز می پرداختند. دو روز اول از این سه روز، ویژهٔ مدح رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و روز سوم ویژهٔ مدح و ستایش دخت مکرم ایشان، حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) بوده است. این مدح خوانی، همواره پس از اقامهٔ نماز مغرب، انجام می شده است.

اسامی دوازده امام در کتیبهٔ سنگی مسجد « ناجیا اینگ » در چین

در این زمینه از یادکرد از اسامی دوازده امام در کتیبهٔ سنگی مسجد « ناجیا اینگ » در شهر «تونگ های» نیز می توان یاد کرد. و سرانجام توضیحاتی دربارهٔ غیبت، ظهور و عدل گستری دوازدهمین امام شیعیان، وجود مبارک حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که در پایان نسبت نامه پیش گفته آمده است، شاهی دیگر بر تشیع مسلمانان چین است.^۱

قطع ارتباط آن مناطق با مناطق شیعه نشین ایران و عراق سبب شده است که شیعیان آن مناطق فقط نامی از تشیع بر خود داشته باشند و از لحاظ فقهی اعمال عبادی خود را به فقه اهل سنت (حنفی) انجام دهند.

استاد در ادامه اشاراتی به فرزندان شمس الدین به نام های سید نصیر الدین و سید حسین نموده اند و ذکر کرده اند که نخست پانزده نفر و از آن پس سی و یک تن از این خاندان به مقامات و مناصب ارشد دولتی

^۱ هادی زاده، مجید، چین و ارتباطات ایرانی - اسلامی، ص ۲۶۳

دست یافتند. و در همین دوران گروه های زیادی از مسلمانان فارس و آسیای میانه به آن سامان کوچیدند و با افکندن رحل اقامت در آن هسته بزرگی از مسلمانان چینی را فراهم آوردند.

سید اجل به سال ۱۲۷۹ میلادی در گذشت وی زمان وفاتش مقام استانداری استان یون نان را داشت. مردم شهر «کون مینگ» در عزای وی در خیابان ها عزاداری نمودند و شهر «کون مینگ» در التهاب عمومی بود پیام های تسلیت از پادشاهان برمه و ویتنام فرستاده شد.

«قوبیلای قا آن» امپراتور چین و نواده چنگیزخان لقب «شاه سیان یانگ» را پس از فوت شمس الدین به او اعطاء کرد، مردم یون نن کاخ «جونگ ای» را به یاد او ساختند و مردم «چانگ ان»، بنای یادبودی سنگی به احترامش پدید آوردند. مزار او هم اکنون پانزده کیلومتری خارج شهر کونگ مینگ در مسیر سد این شهر قرار دارد و مسلمانان تا امروز نیز، به زیارت این مرقد می شتابند.^۱

اسامی چند تن دیگر از بزرگان مسلمان چینی

استاد هادی زاده در ادامه اشاراتی نیز به لی شون (لی بواسه) ادیب معروف نموده اند و نیز به محمود شمس الدین که از نسل سید اجل می باشد که اشاره ای به دریانوردی او و قرینه ای آورده اند که همان سندباد معروف است. پس از آن به جمال لالدین بخاری اشاره نموده و به منجمی وی اشاره کرده اند که وی به دستور «منکو قا آن» (وفات ۶۵۷ قمری) به چین کوچید تا رصد خانه ای در آن سامان بنا نهد. وی اشاره ای نیز بر برهان الدین کازرونی کرده اند که در صفحات قبل از ابن بطوطه اشاره ای از او داشته ایم و به چند شخصیت دیگری که ابن بطوطه آورده اند نیز اشاراتی داشته اند.^۲

^۱ هادیزاده، مجید، چین و ارتباطات ایرانی - اسلامی، ص ۲۶۵

^۲ برای مطالعه به کتاب استاد هادی زاده "چین و ارتباطات ایرانی - اسلامی" مراجعه نمایید. (در صفحات ۲۵۷ تا ۲۷۵ به برخی شخصیت های درخشان مسلمان در چین اشاره ای دارند.)

تأثیر پذیری مذاهب اسلامی چینی از تشیع

در اینکه مذهب اسلامی چینی از تشیع تأثیر پذیرفته است هیچ شکی نیست. حقیر در این جا به این بحث می پردازم و برای این امر ترجمه از کتاب ابراهیم فنگ جین یوان استفاده می کنم. ایشان چنین آورده اند که: یکی از روحانیون مسلمان چین به نام آخوند «وانگ جینگ جای» در لوئل قرن بیستم از فرصت تحصیلی در مصر سود جست و به زیارت مکه رفت. در مکه یک مسلمان شیعه ایرانی با او همراه بود. پس از آنکه آشنایی و دوستی حاصل شد، مسلمان ایرانی صداقت و صمیمیت خاصی به وانگ نشان داد به طوری که باعث تعجب او شد و سبب را پرسید.

مسلمان ایرانی گفت: «مگر تو مسلمان چینی نیستی؟» پس به طور طبیعی من و تو هم مذهب هستیم و چگونه می توانیم به یکدیگر صمیمی نباشیم؟

وانگ پاسخ داد: «همه مسلمانان جهان هم دین هستند، منحصر به مسلمانان ایران و چین نیست، مرد ایرانی گفت: «نه، من اهل تشیع هستم، مسلمانان چین هم شیعه هستند، بنابراین ما، هم مذهب هستیم.» آخوند «وانگ جینگ جای» به ناگهان نکته را دریافت و به طور مفصل برای او توضیح داد که مسلمانان چین سنی مذهب هستند و شیعه به شمار نمی روند.

مسلمان ایرانی از شنیدن نکاتی که قبل از بر آن وقوف نداشت بسیار در عجب شد البته نظر آن مسلمان ایرانی بی پایه نبوده است. فونگ جون (۱۸۹۳-۱۸۳۹ میلادی) مورخ معروف دوران سلسله چینگ در کتاب «متمم بر ترجمه تاریخ یوان» جلد ۲۳ می نویسد:

به طور کلی دین آسمانی در مشرق زمین دین فرقه علی (علیه السلام)، یعنی تشیع است. در کتاب «بررسی ریشه اندیشه ها در چین، نوشته «بادو جی جای» نیز آمده است که دینی که امروزه در چین رواج دارد (اسلام)، از فرقه علی (علیه السلام) است. عامل مستقیم پدید آمدن چنین احساسی میان محققان را می توان تأثیر تشیع بر اهل تسنن در چین دانست.

بسیاری از محققان معتبر قوم هوئی مانند «جین جی تانگ»، «جائوبین» و «وانگ جینگ جای» و غیره وجود این تأثیر را تأیید می کنند.^۱

نمودهای واضحی از تشیع و شیعیان در چین

آقای هادی زاده با اشاره به ترجمه عربی کتاب آقای ابراهیم فنگ جین یوان چنین آورده که:

۱- مسلمانان چینی، به رنگ سبز علاقه ای ویژه ابراز می دارند، تا آنجا که طلاب اسلامی آن مُلک، در مراسم فارغ التحصیلی خود، تنها از این رنگ به عنوان لباس خویش استفاده می نمایند. عموم مردم نیز اینان را «صاحبان لباس های سبز عربی» می خوانند. توجه به تقابل دو رنگ سبز و سیاه در لباس علویان و عباسیان، و اختصاص این رنگ به لباس های سادات اهل بیت (علیهم السلام) نشان از گسترش اندیشه شیعی اولیه در میان مسلمین چینی دارد.

۲- عموم مسلمانان آن کشور، عالمان بزرگ خویش را که از منزلتی برتر برخوردارند، «امام» و طالبان علم را (طلبه های علوم دینی) را خلیفه می خوانند.^۲ پر واضح است که اینان امام را برتر از خلیفه می دانند^۳ و این از آموزه های اصلی همیشگی تشیع بوده است.

۳- از آنجا که کتب دینی - و نه دستی - مورد استفاده آنان، نوعاً به زبان فارسی نگاشته می شده، تا کنون نیز - همانگونه که پیش از این دیدیم - کلمات فارسی بسیاری در فرهنگ دینی آنان به چشم می آید، استفاده از کلمات نماز، آبدست و روزه، به ترتیب به جای کلمات صلوه، وضو و صوم در همین شماره است. استفاده از این کلمات، هنوز هم در میان برخی از معمران مسلمان چین رایج است. اما بنا به برخی نوشته ها، گذشته از این کلمات جملائی نی در میان آنان به زبان فارسی رایج است؛ نظیر:

نیت آبدست: «نیت کردم که آبدست کنم از برای داشتن حدث را و مباح گردانیدن نماز را»؛

^۱ فنگ جین یوان، اسلام چین (فرهنگ اسلامی و ایرانی در چین) مترجم محمدجواد امیدوار نیا، صص ۱۰۴ و ۱۰۵

^۲ به خلیفه ملاً نیز اطلاق می شود. نگر: فرهنگ اسلامی و ایرانی در چین، صفحه ۲۴۶

^۳ فهمی هویدی نیز به اشاره به همین مطلب می نویسد: «و يعظون الإمام (الذي يرتبط باسم علي بن ابيطالب) (عليه السلام) أكثر من لقب الخليفة، فيعتبرون الستاد إماماً و تلاميذ خلفاء» نگر: الاسلام في الصين، صفحه ۱۵۳

نیت نماز نافله بامداد: «نیت کردم که بگزارم دو رکعت سنت نماز بامداد روی می آورم به سوی کعبه خالصاً لله تعالی»؛

نیت فریضه نماز بامداد: «نیت کردم که بگزارم دو رکعت فریضه نماز بامداد وقت روی آوردم به سوی کعبه خالصاً لله تعالی اقتدا مردم به امام»؛^۱

و می دانیم که ایران همواره مهد و متکای تشیع بوده و زبان فارسی، زبان نمادین آن بر شمرده شده است. (*^۲-متون درسی در حوزه ها بیشتر به زبان فارسی است. از جمله «خطبات»، «اربعون»، «گلستان»، «مرصاد»، «حسینی»^۳ و غیره. همچنین در وضو، غسل و نماز هم جملات متعددی به زبان فارسی است.^۴

در اغلب مطالب دینی روزمره نیز کلمات و جملات فارسی به کار می رود.

*- احترام به تفسیر قرآن، با روش ترکان و مسلمانان کشورهای دیگر متفاوت است، چرا که آنان فقط نص قرآن را قبول دارند.

و احادیث را ناسخ بر نص آیات قرآن نمی دانند بر خلاف اهل سنت که آن را ناسخ آیات قرآن نیز می دانند)^۵
۴- و باز دیدیم که در آن سرزمین، اهتمام ویژه ای -و به ویژه از سوی زنان به برگزاری مراسم سالروز شهادت حضرت صدیقه کبری (علیها السلام) نشان داده می شود. این اهتمام تا امروزه همچنان پا برجاست و پر واضح است که تنها از منشأی شیعی سرچشمه گرفته، و به عنوان امتداد اندیشه های شیعی در آن سامان ادامه یافته است .

۱ و امثال آن را بنگرید به: مقاله تأثیر زبان فارسی در چین، صفحه ۱۴۴
۲ توجه: (- برای اینکه در کتاب " فرهنگ اسلامی و ایرانی در چین " ترجمه آقای محمد جواد امیدوارنیا با کمی تغییر آمده است لذا حقیر از آن کتاب نیز موارد متفاوت را می آورم که از آنها نیز استفاده ای نمایم لذا بجای شماره های موارد در کتاب مذکور از * استفاده میکنم-)

۳ تفسیر حسینی که در چین و آسیای مرکزی نشر وسیع یافته است. نظر مترجم: محمد جواد امیدوارنیا

۴ برای بررسی بیشتر به کتاب عربی در زبان چینی از انتشارات انجمن اسلامی پکن اکتبر ۱۹۸۲ میلادی مراجعه شود

۵ فنگ جین یوان، اسلام چین (فرهنگ اسلامی و ایرانی در چین) مترجم امیدوارنیا، محمدجواد، ص ۱۰۵

❖- بزرگداشت یاد علی (علیه السلام) و فاطمه (سلام الله علیها). هر سال، چهاردهمین روز ماه رمضان را روز فاطمه (علیها السلام) و یا روز یادبود دختر پیامبر (صلی الله علیه و اله) می خوانند و آن را روز وفات فاطمه (علیها السلام) می دانند و در این روز زنان مسلمان با جمع آوری پول و مواد لازم غذا درست می کنند و از آخوند برای روضه خوانی به یاد فاطمه (علیها السلام) دعوت می کنند. پیروان طریقت قادریه «جیو سایی پنج» حتی فاطمه (علیها السلام) را سرمشق مادران می خوانند چنین احترامی حتی در مورد خدیجه (سلام الله علیها) همسر (حضرت) محمد (صلی الله علیه و السلام) نیز دیده نمی شود.^۱

حقیر در گزارش سفر تبلیغی خود به چین با عنوان «سفری به مکه چین» که ضمیمه کتاب نیز شده است درباره صلوات حضرت زهرا (سلام الله علیها) آورده ام که همه این ها دلیل بر تأثیر پذیری از فرهنگ تشیع است و آن صلوات بدین قرار است: اللهم صل و سلم و بارک علی فاطمه و ابیها و بعلمها و بنیها

۵- اسامی مسلمین چینی تا امروزه نیز، از فرهنگ خاص شیعی خبر می دهد. در این شمار است نام های مبارک علی، حسن، حسین، فاطمه (علی صاحبیها آلاف التحیه و الثناء) که در شمار پر بسامدترین اسامی متداول در میان آنان است.

حقیر با امام جماعت مسجد شوچون در پکن دوست هستم اسم ایشان «مرتضی علی» است و نیز در لین شیه (مکه چین) دوستی دارم که نامش رسول الثقلین است. یک بار از او پرسیدم که ثقلین یعنی چه در جواب گفت کتاب الله و عترتی، از روی عمد گفتم و سنتی، ایشان باز گفتند: و عترتی اهل سنت بجای و عترتی " و سنتی " را به کار می برند و شیعیان هستند که و عترتی به کار می برند. این فرد با اینکه اعتقادات شیعی دارد باز به فقه حنفی اعمال عبادی خود را انجام می دهد.

۶- حکایت گری دلاوری های امیر المؤمنین (علیه السلام) در جنگ ها، که خود در شمار فرازهای پر اهمیت تاریخ اسلام است، از مهمترین ترجیع بندهای واعظان و مذکران چینی، در مناظر و مجالس وعظ است. از

^۱ فنگ جین یوان، اسلام چین (فرهنگ اسلامی و ایرانی در چین) مترجم امیدوار نیا، محمدجواد، صص ۱۰۵ و ۱۰۶

همین رو، تا امروزه نیز ذوالفقار در میان آنان به عنوان شمشیر آن حضرت، از قداست و احترام ویژه ای برخوردار است.

حقیر تصویر آن را در گزارش «سفری به مکه چین» آورده ام در پکن مسجد نیوجیه محلی برای فروش ظروف و وسایل مذهبی وجود دارد که در آنجا بر بشقابی چینی آن شمشیر را با نوشته های (لاسیف آلا الذوالفقار و لافتی الاعلی^۱) و شهادتین و ترجمه شهادتین دیده ام و از آن عکس گرفته ام.

(* - واعظان در سخنرانی های خود اغلب از شجاعت علی (علیه السلام) در جنگ ها تمجید می کنند، اما درباره خدمات نظامی بزرگ عمر سخنی به میان نمی آید. در این جا نگارنده به خاطر می آورد که در جوانی بر شمشیر استاد شمشیر بازی از قوم هوئی، علامت ذوالفقار را دیده است. و بر هر دو سوی شمشیر آیات قرآنی حک شده بود. استاد شمشیر باز آن را شیئی گرانبها می دانست و به هیچ قیمت حاضر به فروش آن نبود. می گویند ذوالفقار به علی (علیه السلام) تعلق داشته است و او آن را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) دریافت کرده بود و پیامبر نیز آن را از دست جبرئیل گرفته بود. علی (علیه السلام) به دفعات در جنگ ها پیروز شد و چون شیر شجاع بود.)

۷- در میان عموم مسلمین چین، و به ویژه صوفیان آن دیار، دعائی هشت بندی مرسوم است، که می توان آن را حاوی یک دوره اعتقادات مسلمین دانست.^۲ ذکر توحید- در قالب تهلیل و امثال آن- بیان عدل الهی، و ایمان به نبوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نکات مندرج در این دعا است.

آنچه اما در این میان شاهد سخن ماست، تصریح به اعتقاد به امام ائمه دوازده گانه - با ذکر عدد و نام یکایک آن سروران مؤمنین - است؛ که بدون تردید، دست کم متشیع بودن عموم آنان را، از طریق تأثیر تشیع بر فرهنگ چین نشان می دهد.

حقیر در سفری به مکه چین ماجرای قرآن صلوا کبیره را به همراه تصویر آورده ام و این قرآن بیش از سی صد سال در دست یکی از خانواده های چینی دست به دست گشته است جالب توجه اینکه صلوات کبیره ای که کل قرآن را داخل آن نوشته اند با صلوات کبیره ای که در ورودی هشت وجهی مسجد امام اصفهان (جامع

^۱ علامه مجلسی، بحار الانوار، جلد ۲۰، ص ۸۶ همچنین در الارشاد شیخ مفید، جلد اول ص ۸۷ نیز آمده.

^۲ متن کوتاه شده این دعای مذهبی سرود گونه را نگر: اسلام فی الصین صفحه ۱۵۳

عباسی) آمده تفاوتی دارد و آن اضافه نمودن لفظ امام بر سر تک تک ائمه معصومین (علیهم السلام) می باشد و آن صلوات بدین قرار است:

«بسم الله الرحمن الرحيم صل على محمد المصطفى و على علي المرتضى و على فاطمه الزهرا و على امام الحسن المجتبي و على امام حسين شهيد الكربلا و على امام زين العابدين و على امام محمد الباقر و على امام جعفر الصادق و على امام موسى الكاظم و على امام علي ابن موسى الرضا و على امام محمد التقي و على امام علي النقي و على امام حسن العسكري و على امام محمد المهدي (عليهم آلاف التحية و الثناء)»
وجود چنین قرآنی در این خانواده نشان می دهد که این ها شیعیان دوازده امامی هستند ولی به دلیل کم کاری ما اعمال خود را به فقه حنفی انجام می دهند. به عبارت دیگر اینان اهل سنت دوازده امامی هستند.^۱
و نیز شعری که به زبان فارسی می خواندند و در کتابی که حقیر عکس کل آن کتاب را گرفتم^۲. این شعر را در نگاه اول شاید تصور کنید که دعایی عربی است و آن به خاطر این است که اعراب گذاری نموده اند شعری است از ابوالقاسم انوار^۳ و به این قرار است که:

شمع هدایت توییشاه سلام علیک	نور ولایت توییشاه سلام علیک
کاشف فرقان تویی شاه سلام علیک	معدن احسان تویی، مظهر عرفان تویی
مقصد اقصی تویی شاه سلام علیک	جام مصفی تویی، شاه معلی تویی،
خصم تو را رو سیاه شاه سلام علیک	صدر ولایت پناه، بنده روی تو ماه،
قاطع کبر و جهود شاه سلام علیک	حضرت حق را ودود، مالک ملک شهود،
جام تویی، جم تویی شاه سلام علیک	آیت محکم تویی، اعلم و اکرم تویی،
ماه دل افروز تویی شاه سلام علیک	عید تو نوروز تو، طالع پیروز تویی،
ظاهر با مصطفی شاه سلام علیک	با همه انبیاء آمده ای در خفاء
لحمک لحمی نبی، گفت تو را ای ولی سرور مردان (علی)(علیه السلام)شاه سلام علیک	
اننت ولی الوری شاه سلام علیک	درج در لافتی، برج مه هل اتی،

۱ تفصیل ماجرا در ضمیمه، «سفری به مکه چین» آمده است.

۲ تفصیل ماجرا در ضمیمه، «سفری به مکه چین» آمده است.

۳ ابوالقاسم انوار از عرفای تصوف دوره شاهرخ میرزای تیموری بوده است.

سرو ولایت تویی، حسن و ملاحه تویی، غایت غایت تویی شاه سلام علیک

بابا شیر و شیپیر خسرو والا گهر مرشد اهل هنر شاه سلام علیک

حیدر صفدر تویی، ساقی کوثر تویی، خواجه قنبر تویی شاه سلام علیک

پشت و پناه امم، در همه عالم علم از همه روی محترم شاه سلام علیک

قاسم مسکین تو در ره و در دین تو بنده تمکین تو شاه سلام علیک^۱

لازم به ذکر است که به جای نام مبارک امام علی علیه السلام از کلمه حضرت استفاده می کردند. اینان از فرقه قادریه بودند ولی به فقه حنفی اعمال عبادی خود را انجام می دادند. بر سر در گواگنبه ذکر الله، اکبر محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله) و علی ولی الله (علیه السلام) نقش بسته و نیز حدیث شریف «انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب» در سر در ورودی قسمت مزارها بر تابلویی نقش بسته بود.

۸- در این شمار است بی عنایتی آنان به بنی امیه و بنی عباس که به گونه ی ظاهری، سازندگان بخش عمده ای از تاریخ اسلامند. این باور آنان، در تضاد مستقیم با عموم ساکنان مناطقی همچون شمال آفریقا است، که در این زمینه، کمتر از تشیع نقش پذیرفته اند. دیدگاه مسلمین چین نسبت به امویان و عباسیان، به گونه ای است که علیرغم تدریس تمامی موادّ درسی حوزه های علمیّه ی جهان اسلام در آن سامان- همچون فقه، تفسیر، ادبیات، فلسفه، عرفان و...- اما ماده ی درسی تاریخ اسلام در آن کشور تدریس نمی شود؛ تا یاد آنان و یادکرد از آنچه بوسیله ی آنان بر امت مرحومه رفت، فضای جامعه ی اسلامی را نیالایند.^۲

۹- آقای «جین جی تانگ» به این نکته اشاره می کند که در حوزه های علمیّه و مساجد چین همه گونه موادّ درسی وجود دارد، لیکن درس تاریخ دین اسلام در آنان دیده نمی شود. به نظر او دلیل این امر به طور حتم آن است که هرگاه صحبت از تاریخ اسلام به میان آید، چاره ای جز پذیرفتن مشروعیت خلفای بغداد نیست و چون این امر به صورت یکی از موازین در می آید، اصل تشیع حاضر به قبول آن نیستند.

۱۰- آقای «فنگ جنگ لی یه» محقق معاصر قوم هوئی نیز در مقاله ی «هشت اصل فرقه قدیم» به دو نکته اشاره کرده است: اول اینکه گاهی ممکن است آخوندهای فرقه قدیم در وعظ های خود درباره ی امام غائب

^۱ ابوالقاسم انوار، کلیات ابوالقاسم انوار، صص ۱۹۳، ۱۹۲

^۲ هادیزاده، مجید، چین و ارتباطات ایرانی، اسلامی، صص ۲۳۲ تا ۲۳۴

(عجل الله تعالى فرجه الشريف) نیز صحبت کنند، اما در سخنرانی های اهل سنت هرگاه در مورد امام غائب اشاره ای می شود همه شنوندگان می دانند که مربوط به یکی از اصول اعتقادی اهل تشیع است. دوم اینکه «ماچینگ بای» مترجم چینی کتاب «پیروزی در انتشار دین» می نویسد:

عامل جدایی شیعیان دوازده امامی از پیروان چهار خلیفه بزرگ اهل سنت آن است که شیعیان، دوازده امام را بر حق (مشروع) می دانند.

در نتیجه، در فرقه های اهل تسنن کشور چین برخی از آثار نفوذ شیعیان دیده می شود.

همان طور که پیش از این نیز اشاره شد، از دوران سلسله های «تانگ» و «سونگ» تا سلسله «یوان»^۱ بعضی از پیروان مذهب شیعه به چین آمدند و به تبلیغ دین پرداختند و سنن آنان وارد این کشور شد. همان گونه که «پانگ شی چیان» آخوند در کتاب «نه سال در مصر» گفته است:

ممکن است در گذشته های بسیار دور، مسلمانانی که از طریق دریا وارد چین شده اند همه اعراب سنی مذهب بوده باشند و مسلمانانی که از جاده های زمینی (جاده ابریشم) به شمال غربی چین رسیده اند، همه ایرانیان شیعه مذهب بوده باشند.

البته لازم به ذکر است که امثال عبصره و سلیمان تاجر سیرافی و ابوزید حسن سیرافی و ابن ماجد شیعه مذهب همه از طریق دریا به چین رفته اند و شیعیان در مسیر دریا نیز بی بهره نبوده اند.

این دو گروه در دوران های تاریخ طولانی در سرزمین وسیع چین، به تدریج با یکدیگر اختلاط یافتند و تسنن چین را پدید آوردند که مذهب سنی با برخی از آداب و عقاید شیعی است.

مذاهب اسلامی که در کشورهای دیگر به مثابه آب و آتش در یکجا نمی گنجند. در چین با یکدیگر همزیستی یافتند و به صورت یک روح در دو بدن درآمدند.

این رویداد که در سایر مناطق جهان به ندرت مشاهده شده است نشان می دهد که مسلمانان حال و آینده چین متحد خواهند بود و کدورت و بیگانگی بین آنان راه نخواهد یافت. این یکی از سنن عالی مسلمانان چین است.

^۱ فنگ جین یوان، اسلام چین (فرهنگ اسلامی و ایرانی در چین)، مترجم: امیدوارنیا، محمدجواد، صص ۱۰۶ و ۱۰۷

در سال ۲۰۰۹ (میلادی) که حقیر برای دوره ی آموزش زبان چینی در دانشگاه زبان و فرهنگ پکن BLCU رفته بودم موقع عصر کلاس هایم تمام می شدند به مساجد پکن سر می زدم^۱. موقع نماز به مسجد شوچون رسیدم امام جماعت مسجد (آقای مرتضی علی) هنوز نیامده بودند و مسلمانان حاضر در مسجد بعد از احوال پرسی وقتی که متوجه شدند بنده نیز آخوند هستم به اصرار از بنده خواستند که امام جماعتشان شوم بنده عرض کردم که من شیعه هستم در کمال تعجب دیدم که اصرار کردند که امام جماعتشان شوم موقع نماز، اذان و اقامه با "اشهد ان علیا ولی الله، اشهد ان علیا حجت الله" گفتم و نماز را به فقه شیعی خودمان خواندم و آنها همه اقتدا کردند و نمازشان را خواندند.

و نیز در سال ۲۰۱۱ نیز که باز برای دوره ی آموزش زبان چینی در همان دانشگاه رفته بودم با یکی از مسلمانان چینی در دانشگاه آشنا شدم و ایشان مسجد «نان شیه پوا» را با عنوان مسجد شیعیان به حقیر معرفی نمودند از روی نقشه محل مسجد را پیدا کردم و بدانجا رفتم. اینبار برای اینکه حساسیت نسبت به خودم از طرف دولت چین ایجاد نکنم عمداً زمان نماز رفتم. موقعی که نمازم را می خواندم و کاغذی به جای مهر گذاشته بودم در وسط نماز بودم که با کمال تعجب دیدم یکی از مسلمانان مهر نمازی را روی کاغذ قرار دادند و رفتند نماز را تمام کردم از اهل مسجد برنامه اقامه نماز جماعت را جویا شدم آنها گفتند در این مسجد دو بار نماز جماعت اقامه می شود یکبار توسط اهل سنت و بار دیگر توسط شیعیان و اغلب شیعیان جمهوری آذربایجان، افغانستان و ایران برای اقامه نماز جماعت حاضر می شوند. از این گذشته اما می توان به صورت روشن تر، به حضور تشیع در چین اشاره نمود.

عمده ی شیعیان چین در یارکند

هم اکنون مرکز عمده ی شیعیان آن ملک، منطقه یارکند^۲ است، که اگر چه تنها چند هزار شیعه را در خود جای داده اما به سبب تمرکز آنان مرکزیت تشیع را دارا می باشد.

۱ پکن ۷۴ مسجد دارد هرچند که در نقشه مسلمانان پکن ۷۲ مسجد را ذکر کرده اند.
۲ یارکند و یارغند نیز آورده اند

شهرستان کرچه دیگر منطقه تحت نفوذ تشیع

شهرستان کرچه^۱ از استان سین کیانگ، دیگر منطقه تحت نفوذ تشیع در میان مسلمانان چینی است.^۲

در شهرستان کرچه سین کیانگ هزاران نفر اویغور به تعلیمات ائمه شیعه معتقد هستند. گفته می شود که آنها در شرق کرچه یک مسجد ساده ساخته اند که از جمله مراکز مهم مذهبی آنها به شمار می رود. در گوشه ای از مسجد، چند پرچم سه گوش با رنگ های سیاه، سفید و سبز قرار داده که روی پرچم سیاه یک دست با پنج انگشت با نخ سفید دوخته شده که به نظر پیروان شیعه (پیروان شیعه چینی):

انگشت بزرگ نشانگر (حضرت) محمد (صلی الله علیه و آله) و

انگشت سبابه نشانگر (حضرت) علی (علیه السلام) و

انگشت میانه نشانگر (حضرت) فاطمه (علیه السلام) و

انگشت حلقه نشانگر (حضرت) حسن (علیه السلام) و

انگشت کوچک نشانگر (حضرت) حسین (علیه السلام) است.

و حال آنکه در بین شیعیان ایران و آذربایجان و عراق و افغانستان نشانگر دست قمر منیر بنی هاشم آقا ابوالفضل العباس علیه السلام برادر و پرچمدار و یاور امام حسین علیه السلام است که دست از بدن جدا شهید شدند.

دو تابلوی نقاشی دیگر در دو طرف مثل هم بوده که یک نفر بر اسب قرمز سوار شده و پرچم سبزی را در دست گرفته و اسب او در میان آب ایستاده و در اطراف آن نیز تصویر چند خیمه وجود دارد. در قسمت دیگر دیوار، همچنین عکس رنگی امام خمینی (ره) رهبر انقلاب اسلامی ایران دیده می شود. شیعیان این منطقه به امام خمینی (ره) خیلی احترام می گذارند. آنان خود را شیعه اثنی عشری معرفی می کنند. آنها اعتقاد دارند که (حضرت) علی (علیه السلام) تنها جانشین قانونی (حضرت) محمد (صلی الله علیه و آله) بوده و پس از حضرت علی (علیه السلام) این ائمه هستند که جهان مادی را اداره می کنند. امام دوازدهم نیز از نظر غایب

^۱ «کرچه» را در مجله مبلغان شماره ۶۲ مقاله «تأثیر فرهنگ اسلامی ایران در جامعه مسلمانان چین» که توسط رایزن فرهنگی ایران در پکن (رایزن سابق) آقای محمد علی سابق نگاشته شده «کوچه» آورده اند.

^۲ هادیزاده، مجید، چین و ارتباطات ایرانی، اسلامی، صفحه ۲۳۵

شده و هنگامی که ظهور کند تمام جهان تحت تسلط وی قرار خواهد گرفت. ضمن اینکه ایشان روز عاشورا را یکی از روزهای مهم می دانند و در ایام محرم به عزاداری برای (حضرت) محمد (صلی الله علیه و آله)، (حضرت) فاطمه (علیه السلام) و ۱۲ امام (علیه السلام) می پردازند.^۱ آنها صلوات را بدین صورت می فرستند «اللهم صل علی محمد و علی آل محمد.»

در کتاب خطب شماری از خطب جمعه، ویژه ایام محرم و صفر موجود است که به گونه ای خاص، در این دو ماه خوانده می شود.

نیز می توان به یاد کرد از ائمه هدی و بویژه واقعه کربلا در اماکن مذهبی آن سامان اشاره کرد.

ابیاتی به فارسی و ترکی بر کرانه های مسجد جامع کاشغر چین

در این شمار است ابیاتی که به فارسی و ترکی بر کرانه های مسجد جامع کاشغر- بر کناره ی مرقد آفاق خواجه- نقش بسته، و یکسر فرهنگ شیعی آن بلاد را نمایش می دهد:

آن شهید کربلا،

پور شافی مصطفی،

زوج زهرای سیادت،

فاطمه تاج النساء،

خوشا معبر پاک بهجت قرین،

اولور مفتخر حسیندن ملک چین.....

گفتیم که شماری از مسلمان نخست، در شمار شیعیان قرار داشتند. با این همه اما، جای تأسف است که امروزه این گروه در میان مسلمانان چینی، در اقلیت کامل قرار گرفته اند.

^۱ سابقی، محمد علی «رایزن فرهنگی ایران در چین (رایزن سابق)» ، مجله مبلغان شماره ۶۲ (دی و بهمن ۱۳۸۳) مقاله «تأثیر فرهنگ اسلامی ایران در جامعه چین صص ۸۵ و ۸۶» در این مورد در مقالات متعددی اشاره به آن شده است.

نظری راجع به نیاکان شیعیان چین

نیاکان اینان، نخست در قرن سیزدهم میلادی از کشمیر هندوستان به یارکند چین کوچیدند. در این زمان، عبدالرشید خان، حکمرانی این منطقه را برعهده داشت.

گویا هجرت آنان نیز از پی دعوت خود وی صورت گرفت، چونکه او از مسلمین مناطق کشمیر و بلتستان درخواست نمود تا در امر حکمرانی، او و دولتش را یاری رسانند.

در میان مسلمانانی که دعوت او را اجابت نمودند، شماری از شیعیان نیز به چشم می آمدند که در میان آنان شخصیت ممتاز- میر حیدر علی خان، طبیب برجسته کشمیری- که جهت مداوای بیماران یارکند بدان دیار هجرت، وزان پس در آن سکونت گزید، نیز، وجود داشت. میر حیدر علی، گویا از پس خدمات برجسته ای که به عنوان طبیبی حاذق به انجام رسانید، مورد توجه عبدالرشید قرار گرفت؛ و سرانجام با دختر او پیمان زناشویی بست.

و پس از آن که اعتبار سیاسی/اجتماعی یافت، یاران خود را از کشمیر فرا خواند تا باب تجارت میان آن منطقه و یارکند را باز، و به تجارت چینیان یاری رسانند. زان پس تجارتنی دو سویه و بسیار سودآور در میانه ی کشمیر، یارکند، بلتستان برقرار، و به همین صورت با گذر زمان، شیعیان در آن منطقه فزونی یافتند.

این دوران اما چندی نپائید. چونکه از دیگر سوی، آفاق خواجه که خود نه تنها در شمار رهبران طرق معنوی صوفی منطقه قرار داشت، که از سوی حکومت مرکزی نیز حمایت می شد.

و از این رو حکومت معنوی را با حکومت نظامی در خود گرد آورده بود. به مخالفت و بلکه مبارزه با سلطان عبدالرشید و میرحیدرعلی پرداخت. و با کاستن از آرامش منطقه سر در پی محدود نمودن قدرت شیعیان نهاد. او سرانجام توانست با مسموم کردن، عبدالرحمان خان- برادر عبدالرشید، که پس از فوت او به سلطنت رسیده بود. وزان پس انهدام نیروی نظامی او، حکومت منسوب به سلطان عبدالرشید را مضمحل و یاران او را به بند کشد. در این زمان، که با به قدرت رسیدن یاران آفاق خواجه همراه بود، شیعیان به سختی مورد اذیت قرار گرفته و از امتیازات اجتماعی خود محروم شدند. در این زمان بسیاری از آنان با ترک کاشانه و انباشته خود، تنها و با دستانی خالی به کشمیر و بلتستان بازگشتند. وزان پس تمامی دارائی آنان در دست مهاجمان سنی مذهب قرار گرفت.

معدود شیعیان بجا مانده در منطقه نیز، زان پس روزگار خوشی را تجربه نکردند.

زیرا آنان نیز به بهانه غیر بومی و مهاجر بودن، از سوی حاکمان جدید بسختی مورد تهاجم قرار گرفتند؛ تا آنجا که تنها تدبیر در ادامه ی حیات خود را در انزوا گزینی و جامعه گریزی یافتند؛ از این رو و بدین سان، گسترش و رشد تشیع در آن سامان پایان یافت و شیعه برای همیشه صورت فرقه ای محدود را پیدا کرد.^۱

شیعیان حسنی و علوی در چین

و حتی دوستان اهل بیت علیه السلام خود به گروه های کوچکتری تقسیم شدند و فرقه های کوچک را ایجاد نمودند بطوری که آقای رضامرادزاده در این موضوع چنین آورده است که: پس از صدوق بغراخان فرزندش موسی عبدالکریم به مقام فرمانروایی دست یافت. او در آغاز امر شاخه ی شرقی قراخانی را به کاشغر انتقال داد.

بعد از مدتی، این حکومت به دو شاخه ی شرقی دوستان خاندان امام حسن (علیه السلام) (حسنی) به مرکزیت کاشغر و شاخه ی غربی دوستان امام علی (علیه السلام) (علوی) به مرکزیت فرغانه تقسیم شدند. ایلک خان (۹۹۸ تا ۱۰۱۲ میلادی) از شاخه دعلوی (آل افراسیاب) سرانجام دودمان ساسانیان را منقرض ساخت و تمام نواحی شمال آمودریا را به تصرف خود درآورد.

در دوران زمامداری موسی عبدالکریم، فرزند صدوق بغراخان هزاران نفر از اقوام ترک زبان به دین اسلام گرویدند و مدارس و مساجد و مزارات بسیاری در سرزمین پهناور شین جیانگ ایجاد شد.

ابن مسکویه و ابن اثیر از مورخان معروف مسلمان با تأیید این خبر می گویند که در سال ۹۶۰ میلادی بیش از دویست هزار خانوار ترک به اسلام گرویدند.

برای هر فرد نکته بین واضح و آشکار است که آنها که محبین اهل بیت عصمت و طهارت (علیه السلام) بودند و به اسلام گروندگان نیز از محبین اهل بیت عصمت و طهارت (علیه السلام) خواهند بود و منظور از ترک همان ترکان چین می باشند.

^۱ هادیزاده، مجید، چین و ارتباطات ایرانی، اسلامی، صص ۲۳۶ تا ۲۳۸

حسن بغراخان، فرزند موسی و یوسف قادرخان کاشغر را به عنوان پایتخت خود برگزیدند و دامنه ی تصرفات و نفوذ خود را به سوی شمال شرقی و جنوب شرقی ولایت شین جیانگ گسترش دادند.

حسن بغراخان تمام عمر خود را با حرارت و خلوص در راه توسعه ی دین اسلام صرف کرد و در سال ۹۹۱ میلادی و ۹۹۲ میلادی در منطقه ی بین سیحون و جیحون برجسته ترین پیروزی تاریخ قراخانیان را کسب کرد و با تصرف سمرقند و بخارا نام قراخانیان را بعنوان زمامداران جدید آسیای مرکزی در صفحات تاریخ آن منطقه ثبت کرد.

حسن در سال ۹۹۶ میلادی دوباره به لشکریان منطقه ختن حمله برد و شهر کاشغر را که بودائیان با استفاده از فرصتی اشغال کرده بودند، باز پس گرفت. حسن مانند پدر بزرگش، صدوق بغراخان جهاد با بودائیان را یک فریضه می دانست اما در نشر اسلام در ناحیه ختن توفیق چندانی به دست نیاورد. در سال ۹۹۸ میلادی، سپاه مسلمانان و بودائیان در «یینگ جی شا» (ینگی حصار) به زدوخوردی شدید پرداختند و فرمانده ارشد سپاه قراخانیان به نام علی ارسلان خان در این نبرد کشته شد و سپاه ختن بار دیگر شهر کاشغر را به تصرف درآورد.

یوسف قادرخان، برادرزاده علی ارسلان خان از حاکم بخارا تقاضای گسیل نیروی تازه نفس کرد.

تائید چهار نفر از امامان شیعه مذهب

چهار نفر از امامان شیعه مذهب، از جمله امام محی الدین مقدم و مقتدای سادات بخارا اقدام جنگی یوسف قادر خان را تأیید کردند و آن را جهاد فی سبیل الله نامیدند و ۴۰ هزار و به قولی ۲۴ هزار نیروی کمکی برای وی بسیج و گسیل داشتند.

توجه: علمای بزرگ را در چین امام می گویند و طلاب را خلیفه و چهار امام منظور چهار نفر از علمای شیعه می باشند.

این سپاه بزرگ ۱۴۰ هزار نفری متشکل از مسلمانان بغداد، غزنین و خوارزم در سال ۹۹۹ میلادی به فرماندهی یوسف قادرخان در کنار شهر کاشغر تجمع کردند. آنان لشکریان ختن را به سختی شکست دادند، به سرعت شهر کاشغر را باز پس گرفتند و آهنگ نواحی دیگر کردند. پس از تصرف چند شهر کوچک و

بزرگ، این نیروی عظیم متوجه مهمترین مرکز بودائیان در جنوب کوههای «تین شان» یعنی شهر ختن، گردیدند و در کنار دروازه های شهرختن فرود آمدند. پس از محاصره ی طولانی ، سرانجام در سال ۱۰۰۱ میلادی (به قوی ۱۰۰۶ یا ۱۰۰۹ میلادی) شهر را تصرف کردند و با کشتن پادشاه ختن آن دولت را منقرض ساختند.

بدین ترتیب پس از ۲۴ سال نبرد و کشمکش میان مسلمانان و بودائیان، سلطه ی هزار ساله ی آیین بودا بر ختن و نواحی اطراف آن به پایان رسید و یکی از موانع عمده ی گسترش اسلام در ولایت شین جیانگ از بین رفت.

در قرن بعد، اسلام در سرتاسر شین جیانگ از کاشغر و یارغند (پارکند) تا ختن انتشار یافت و آن دیار به پایگاهی مهم برای توسعه و گسترش اسلام در سایر مناطق سرزمین چین تبدیل شد.^۱ این مناطق از مناطق شیعه نشین امروز است.

جایگاه اهل بیت علیه السلام در چین

راجع به مناطق دیگر شیعه نشین نیز همان طور که قبلاً به سیداجل اشاره نمودیم داریم که استاد فرزانه آیت الله محمد واعظ زاده خراسانی در مقاله ای عالمانه با عنوان «جایگاه اهل بیت علیه السلام در جوامع اسلامی» در خصوص سادات در چین مطالب ارزشمندی درباره ی سید اجل شمس الدین گرد آوری و در آن بر حضور و نقش مهم ذریه اهل البیت علیه السلام در گسترش اسلام در سرزمین چین تأکید کرده اند. ایشان در مقاله وزین خود نوشته اند:

«در چین هم نشانی از سادات هست. از جمله در کتاب «حاضرالعالم الاسلامی» نوشته شده است: «سید شمس الدین» در قرون گذشته به چین رفته و اسلام را در آن مرز و بوم نشر داده است.... وی می گفت (منظور آقای یحیی احمد از فارغ التحصیلان دانشگاه علوم اسلامی رضوی مشهد مقدس) در آنجا مراسم عاشورای حسینی برگزار می شود. زن های مسلمان نیز ولادت حضرت زهرا علیهاالسلام را طی مراسم مجللی جشن می گیرند.» در ادامه ی همین مقاله در خصوص سادات در یونان چین آمده است:

^۱ مرادزاده، رضا ، چگونگی نفوذ و گسترش اسلام در چین، صص ۱۳۲ تا ۱۳۴

در خاتمه ی کتاب «شرح زندگی حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام)» نوشته مرحوم آیت الله مرعشی راجه به اعقاب و اولاد آن حضرت نوشته اند:

خاندان بزرگی از اولاد حضرت عباس در یونان زندگی می کنند.^۱ احتمال اینکه منطقه یونان چین را یونان بنویسند بعید نیست و احتمال دارد که منظور همان (کشور یونان) باشد جای تأمل است.

وضعیت شیعیان چین

علیرغم حضور پررنگ فرهنگ شیعی در اکثر مناطق مسلمان نشین چین و نقش مؤثر شیعیان و ایرانیان در گسترش اسلام در این کشور متأسفانه تعداد شیعیان ساکن در این منطقه خیلی کم است. مانند منطقه یارکند استان سین کیانگ که از لحاظ اقتصادی، فرهنگی و آموزشی در سطح پایین قرار دارند. که بنا به نظری مهاجرت نیاکان این شیعیان از کشمیر به یارکند در قرن شانزدهم و در دوران حاکمیت عبدالرشیدخان حاکم مسلمان منطقه صورت گرفته است که قبلاً به این موضوع اشاره نمودیم در سال ۱۹۱۱ با سر کار آمدن حزب کومین تانگ بر منطقه، پس از سقوط سلسله امپراطوری چین مجدداً آزادی ادیان برقرار و افرادی که اجباراً منطقه را ترک نموده بودند از جمله تعدادی از شیعیان منطقه بلتستان و کشمیر به منطقه یارکند بازگشتند و با راه اندازی مجدد مکتب خانه های شیعی و حوزه های علمیه در مساجد (همان حالت مکتب خانه ای را دارد) به تبلیغ مجدد تشیع پرداختند همزمان تعدادی از علما و تجار ایرانی نیز که در گذشته با این منطقه در ارتباط بودند با شیعیان یارکند ارتباط برقرار کرده و برخی از متون درسی و کتاب های تفسیری را از زبان فارسی به ترکی اویغوری ترجمه نموده و تبلیغات اسلامی شیعی دوباره رونق گرفت با سر کار آمدن جمهوری خلق چین (سال ۱۹۴۹) کم کم از رونق افتاد و تا جایی که از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۶ که دوران انقلاب فرهنگی چین بود هیچ یک از ادیان رونق و رمقی نداشت و با به پایان رسیدن آن کم کم شروع به جوانه زدن کرد پس از انقلاب فرهنگی و بعد از مرگ مائو (سال ۱۹۷۷) رهبران جدید، آزادی هایی را در زمینه برگزاری

^۱ واعظ زاده خراسانی، محمد، جایگاه اهل بیت علیه اسلام در جوامع اسلامی (مقاله) صص ۵۱ و ۵۲ (این مطلب را از کتاب آقای مرادزاده، رضا، چگونگی نفوذ و گسترش اسلام در چین صص ۱۸۳ و ۱۸۴ نوشته ام.)

مراسم های دینی به مسلمانان دادند در چنین شرایطی معدود شیعیان منطقه نیز که به صورت پراکنده در شهر ها و روستاها زندگی می کردند دوباره با هم مرتبط شدند و مراسم هایی برای عزاداری برای امام حسین علیه السلام بپا نمودند.

نمونه ای از مبلغین تشیع چین

شیخ محمود علی اکبر روحانی و مبلغ منطقه که پزشک سنتی هم هست از فعالان این امر بودند فرزندش نور محمدخان نیز همچون پدر در این امر فعال است. فرزند دیگر شیخ محمود علی اکبر از طریق پاکستان عازم ایران شد و بعد از دو سال تحصیل در ایران برای امر تبلیغ شیعه به کشور خود بازگشت نمونه این افراد کم نیستند ولی به دلیل رعایت حال آنان از ذکر نام و تعداد آن ها صرفنظر می کنم بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و با رهنمودهای مقام معظم رهبری آیت الله خامنه ای حوزه ی علمیه ای برای غیر ایرانی ها تأسیس شد و اکنون بیش از دویست نفر طلبه چینی الاصل در این حوزه های علمیه مشغول به فراگیری معارف ناب اسلامی می باشند بنا به محدودیت هایی از توضیح بیشتر معذورم حقیر در کتابخانه دیجیتال شیعه به زبان چینی بیش از دویست و چهل کتاب و مقاله قرار داده ام. که این کتب و مقالات همه به زبان چینی می باشد و از فعالیت های این بزرگواران است من باب نمونه می توان به ترجمه قرآن به چینی توسط آقای سلیمان بای جی سو اشاره نمود.

شیعیان دوازده امامی چین

آقای امیدوار نیا که خود عضو هیئت تحریریه مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز و نیز کارشناس ارشد مسائل چین می باشند و مقالات متعدد و کتب متعددی در زمینه چین نگاشته اند و بنده تا کنون (اردیبهشت ۱۳۹۲ شمسی) توفیق زیارت ایشان را نداشته ام ولی از مقالات و کتب ایشان استفاده کرده ام مقاله ای تحت عنوان شیعیان در چین را در فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز (شماره ۱۹- پاییز ۱۳۷۶) به چاپ رسانده اند که حاوی اطلاعات جامع و خوبی در این موضوع می باشد که در قسمت شیعیان دوازده امامی چین آورده اند که:

شیعیان دوازده امامی بیشتر در شهرهای «ختن» و «یارغند» و مناطق اطراف آن در ایالات خود مختار شین جیانگ اویغور اسکان دارند. به طوری که از بررسی راه های ارتباطی در شین جیانگ و مطالعه منابع مختلف بر می آید اندیشه و فرهنگ شیعی عمدتاً از ایران، از طریق پاکستان و تاجیکستان به چین نفوذ یافته است. شیعیان دوازده امامی چین از نظر اعتقادی همانند سایر پیروان مذهب جعفری هستند، ضمناً نکات ذیل نیز درباره ی آنها قابل توجه می باشد.

۱- در شرایط فعلی، با توجه به درگیری ها در تاجیکستان و ناامنی راه های آن، انتقال فرهنگ شیعی به سین کیانگ چین از طریق جاده قراقروروم و بیشتر از شهر «گیلگیت» پاکستان انجام می گیرد. بسیاری از شیعیان دوازده امامی شهر های ختن و یارغند (یارکند، یارقند) خود را «کشمیری» می نامند.

۲- شیعیان دوازده امامی ختن و یارغند (یارکند، یارقند) به خاطر دوری از امکن مقدسه در خاورمیانه و علاقه به زیارت این اماکن در طی قرون و اعصار مبادرت به احداث آرامگاه هایی برای رهبران دینی خود کرده اند که اسامی آن ها به ترتیب با اسامی دوازده امام (علیهم السلام) انطباق دارد. گرامی ترین این آرامگاه ها در یارغند آرامگاه «جعفر صادق» است.^۱

۳- رهبران دینی خود را «امام» «خطیب» «پیش نماز» می نامند. عاوه بر «مسجد» دارای «تالار یادبود» (تکیه) هستند که در روزهای عاشورا در آنجا نوحه هایی به نام «خاک کربلا» می خوانند.

۴- شیعیان ختن و یارغند (یارکند، یارقند) دارای سنن انقلابی ایستادگی در برابر ظلم هستند. حضور فعالان مسلمان منطقه در نهضت های ضد سلسله چینگ^۲ در قرن های ۱۹ و ۲۰ (میلادی) و درگیری های مکرر در سال های «انقلاب فرهنگی» در آنجا نشانه ی این امر است.^۳

۱ دایره المعارف اسلامی-چین، صفحه ۵۷

۲ آخرین سلسله امپراطوری چین که با انقلاب دموکراتیک در سال ۱۹۱۱ میلادی سرنگون شد.

۳ امیدوارنیا، محمد جواد، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز سال ششم، دوره ی سوم شماره ی ۱۹، پاییز ۱۳۷۶، مقاله شیعیان در چین، صفحه ۷۳ و ۷۴

به نظر محققان غیر مسلمان چین درباره ی شیعیان چین

آقای امیدوارنیا راجع به نظر محققان غیر مسلمان چین درباره ی شیعیان آن کشور مطالبی آورده است که این مطالب محققان غیر مسلمان خالی از اشکال نیست. محققان غیر مسلمان چین اعم از مارکسیست ها و غیر مارکسیست ها تا دو دهه ی پیش بنا به دلایل ذیل، به شیعیان و ویژگی های تفکر شیعی در آن کشور توجهی نداشته اند:

- ۱- قلت ظاهری پیروان تشیع در چین و منحصر تصور کردن آن ها به تاجیک های سرکوهی (در شهر تاشقورقان) در ارتفاعات پامیر و بعضی از ساکنان ختن و یارغند (یارکند، یارقند) و اطراف آن.
 - ۲- دورافتادگی سرزمین های شیعه نشین و عدم دسترسی کافی محققان به آن ها
 - ۳- وقوع حرکت های اسلامی عمده در شمال غربی چین در نقاطی دور از محل اسکان شیعیان اسماعیلیه و دوازده امامی و نتیجتاً عدم توجه پژوهشگران به ویژگی های انقلابی تشیع اگرچه حرکت های اسلامی یاد شده نیز تا حدود زیادی تحت تأثیر نقشبندیه چهریه بوده که خود از پیروان تشیع در چین به شمار می روند.
- مجموع این عوامل باعث گردیده است که محققان غیر اسلامی چین اطلاعات لازم درباره ی اعتقادات شیعیان را در اختیار نداشته و در قضاوت راجع به آن دچار لغزش باشند.

لغزش های قضاوتی محققان غیر مسلمان چین راجع به شیعیان چین

شواهدی از این امر به شرح زیر است:

- ۱- شیعیان چین در کوه های پامیر و در دشت های ختن و یارغند (یارکند، یارقند) هر شب جمعه بر مزارهای مقدس حضور می یابند، دعا و نماز می خوانند و بر سر گورها، شمع می افزونند.
- پژوهشگران چینی بر اساس مطالعاتی که بیشتر، از دانشمندان جامعه شناس و شرق شناسان شوروی سابق سرچشمه می گیرد، اظهارنظر می کنند که چون بیشتر مردم سرزمین های غربی چین از جمله تاجیک ها، به اقوام «سکائی» و «کاسپین» داشته و آتش نزد آن ها «مقدس» بوده است، اکنون نیز این آتش را بر آرامگاه مردگان خود زنده نگاه می دارند.

و حال آن که فلسفه شمع روشن کردن ما چیز دیگری است و آن روشن کردن محل است و کمکو استمداد گرفتن از آتش نیست.

۲- بر سنگ های گور بسیاری از شیعیان در ایالت خود مختار نشین جیانگ اویغور نقش سم اسب دیده می شود. محققان چینی معتقدند که تعلق به قومیت سکائی و اقوام صحراگرد، وابستگی به اقتصاد شبانی و درگیری بر سر مرتع؛ و مناطق حاصلخیز مناسب برای دامداری، موجب احترام به نماد اسب به عنوان عامل مهمی در آن شیوه زندگی بوده که آثار آن هنوز به صورت مقدس دانستن نقش سم اسب ترد تاجیک های شیعه باقی مانده است.

زمان سکاها دورتر از آن است که ما به فرهنگ کنونی ربط دهیم جای تأمل است.

۳- در تزئینات بناهای اسلامی شیعی در چین، طبق سنن اسلامی و برخلاف هنر مرسوم بودائی از نقش انسان استفاده نمی گردد؛ اما طرح انواع گل ها و گیاهان و موجودات غیر ذی روح مخصوصاً خورشید دیده می شود. خورشید در زبان فارسی ختنی «آفتاب»، اما در زبان سکائی ختنی «اورمزد» نامیده می شود.

پژوهشگران چینی حضور نقش خورشید در تزئینات قبور و بناهای اسلامی در آنجا را به تأثیر فرهنگ زرتشتی مربوط می سازند.^۱

جا دارد عرض شود که این استدلال درست نیست و علت استفاده کردن از خورشید و طبیعت بخاطر ممنوع بودن تزیین مساجد به صورتگری ذی روح است در اسلام و این تصاویر هیچ ربطی به استدلال اینها ندارد.

نقدی بر نظریات پژوهشگران غیر مسلمان غیر چینی

افرادی که به عنوان پژوهشگر فعالیت می کنند بسیاری از مواقع به خاطر بی اطلاعی از فرهنگ یک ملت و نیز فرهنگ یک دین استدلالاتی را می کنند که به خطا منجر می شود بعضی از پژوهشگران نیز از روی قصد و عمد برای ستیز با یک دین و از بین بردن یک دین دست به نوشته هایی می زنند و خود را منصف معرفی

^۱ امیدوارنیا، محمد جواد ، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز شماره ۱۹، مقاله شیعیان در چین، صص ۷۷ و ۷۸

می کنند و در آن شیطنت های خود را برای ایجاد مشکل به پیروان آن دین بکار می برند که کتاب مسلمان چین نوشته را ایزوئیلی، فائل یهودی از آن جمله است.

وی در این کتاب سعی بر آن دارد که مسلمانان چین را از جامعه چین جدا سازد و مسلمانان را جدای از چینیان حساب کند و در جاهای مختلف قضاوت های اشتباه بکار برد و خوانندگان و پژوهشگران را منحرف سازد بخصوص در مورد شیعیان با عنوان های رافضی و غیره نام برده است و هدف وی از این بیان طرد نمودن کامل شیعیان است.

و حقیر از این کتاب فقط اشاره به سفرنامه ابن بطوطه را آورده ام که گریزی به سفرنامه بزیم. برای نمونه به مطلبی که در مورد شیعیان آورده اشاره ای می کنم ایزوئیلی، فائل چینی آورده است که:

«فرمانروایان چین همواره ناچار بوده اند با مشکل فرساینده ی مهار کردن شی یه- جیائو (فرقه های رافضی) دست و پنجه نرم کنند، زیرا مشخص کردن مرزی دقیق میان آیین اصیل و بدعت کاری مشکل بوده است. در نظام نظارت پر قدرت و کارساز سنتی، نهضت های مذهبی که همچون ادیان نهادی به رسمیت شناخته نمی شوند ناچار بودند پوششی برای خود بیابند و اغلب این آمادگی را داشتند که در برابر تهدید سرکوب و به منظور ایجاد شیوه ی زندگانی مذهبی خاص خود، به مقاومت مسلحانه دست یابند.

قدر مسلم آموزه هایی که مدعی رستگاری جهانی بودند و خدایانشان را قدرتی برتر از نظم می دانستند- جزمیتی تلویحاً توهین آمیز نسبت به قدرت دنیوی چینی- رافضی شمرده می شدند. زیرا با این تعریف، آموزه هایی مخرب و زیانبار برای نظام چین بودند.^۱

امثال این موارد در کتاب فراوان یافت می شود وی مسلمانان را از مردم چین جدا می داند و حتی تهمت هایی نیز به آن ها می زند تا در میان مردم چین مسلمانان را منفور سازد او چنین آورده است که:

این ارتباط (بین مسلمانان و چینیان) مرز به مرز (یعنی جدای از هم در یک جا)، نتیجه عوامل متناقضی بود که مسلمانان با آن روبرو بودند. از یک طرف، آن ها جزو گروه های منفوری که معمولاً اکثریت میزبان، سعی در راندن آنان از خود دارند، شمرده نمی شوند.

^۱ ایزوئیلی، رافائل، مسلمانان چین (رویاری دو فرهنگ)، ترجمه حسن تقی زاده طوسی، صفحه ۱۹۹

بی گمان، اکثریت چینی، مقدم مسلمانان را به درون فرهنگ چین گرامی می داشت و آن عده را که تمایل به پیوستن به چینی ها داشتند، برمی گزید و از طرف دیگر، مسلمانان که خود را به سبب هویت مردودشان ناتوان می یافتند در پی آن بودند که خود را چینی معرفی کنند، بنابراین به شیوه های گوناگون متوسل می شدند تا اکثریت چینی آنان را تحریم نکنند»

در جای دیگری با استناد به یک مبلغ یهود چنین آورده است که:

«مسلمانان چین آموخته بودند که میان توده مردم و جامعه ی اسلامی بسته خود، فرق بگذارند و در حالی که در مورد تحقق اهداف درونی جامعه شان کاملاً مسمم هستند، در ظاهر خود را بی اهمیت جلوه دهند. آن ها در واقع شبیه دزدی بودند که مبلغ یهود اهل مزیچ در تمثیلی از او یاد می کند:

(او به خاخام «زوسیا» چنین نصیحت می کند: گوش کن، من نمی توانم دو قاعده ی عمده ای را که بر رفتار و کردار انسان مشتاق خدمت به درگاه خالق حاکم است به تو بیاموزم ولی سه چیز است که تو می توانی از طفلی بیاموزی و هفت نکته نیز وجود دارد که می توانی از دزدی یاد بگیری... از دزد؟ بلی. اول آن که تمام اعمال او مخفیانه است، دوم اینکه اگر امروز چیزی را می خواهد به دست نیاورد، سعی می کند فردا آن را بدست آورد. سوم آن که، به شرکای خود وفادار است. چهارم آن که حاضر است در راه خواسته خویش جانش را فدا کند، اگر چه این عمل ارزشی برای دیگران نداشته باشد... ششم آنکه از ناملایمات و سختی ها باکی ندارد هفتم آنکه هیچ چیز نمی تواند او را وادار به تغییر حرف کند، به عبارت دیگر نمی خواهد چیزی غیر از آنچه هست، باشد.»

رافائل برای تنش ایجاد کردن در ادامه نقل قول از مبلغ یهود چنین آورده که:

«این واقعیت که مسلمان چینی تمایل نداشت غیر از آن که هست، باشد، با عضویت داوطلبانه ی وی در جامعه اش تأیید می شود، هر چند که مسلمان بودن او از قبل معین بود یعنی مسلمان به دنیا می آمد ولاغیر. ولی به لحاظ نظری و در عمل، میان دو جامعه چینی و مسلمان تحرک افقی امکان پذیر بود و روند اسلام آوردن چینی ها و گرویدن مسلمانان به آیین کنفوسیوسی از طریق نظام گزینشی، روندی میسر و عملی بود. به نظر من، داوطلبانه بودن اساس عضویت در جامعه ی مسلمان، دقیقاً نکته ای بود که به گونه ای تناقض آمیز به جای آن که نوعی مفرّ برای تشنجات فزاینده باشد، برعکس قطبی شدن دو گروه را موجب شد. زیرا

هنگامی که عضویت در یک گروه داوطلبانه باشد، بالطبع مسأله برتری که توجیهی برای انتخاب است مطرح می شود. برتر بودن موجب تقابل و مواجهه با دیگران می شود، چون آن ها نیز خودشان را برتر می دانند (همچون مسلمان و چینی ها). تقابل ممکن است در شرایطی خاص، به شورش و تجزیه طلبی بیانجامد.^۱

رافائل در کتاب خود در بحث فرقه ها نیز اشتباهات زیادی دارد. در جایی دیگر اسلام را بدعت معرفی کرده و سعی در ایجاد نفرت نسبت به مسلمین در چین دارد رافائل چنین آورده که:

«اگر مسلمانان مورد نفرت و تحقیر بودند (در واقع چنین نیز بودند، بویژه در سطح عامه مردم)، این به خاطر بیگانه بودن، منشأ خارجی داشتن و آداب و سنن غیر متمدنانه آنان بود- نه به خاطر پایبندی شان به کیش بدعت آمیز.»^۲

همان طور که مستحضرید با وقاحت تمام آداب و سنن اسلام را نیز غیر متمدنانه معرفی می کند. بیش از این کلام را به درازا نمی کشم فقط کسی که اطلاعات دقیقی از اسلام ندارد اگر کتاب "مسلمانان چین رویارویی دو فرهنگ" را بخواند دچار اشتباه می شود. هرچند که در مورد شیعه دوازده امامی گاهی درست معرفی کرده ولی در جاهای دیگر با ارادت خاص به خوارج و وهابیت سخن به میان آورده است هدف کتاب مسلمانان چین رویارویی دو فرهنگ چیزی به جز ایجاد تنش بین مسلمانان چین و غیر مسلمانان چین نیست و حتی پا را فراتر از آن گذاشته و بین مسلمین نیز تنش ایجاد می کند.

لذا حقیر استفاده از این کتاب را برای پژوهشگرانی که اسلام را به خوبی نمی شناسند مناسب نمی دانم.

نفرت منچو های غیر چینی از مسلمانان چین در سلسله چینگ

«در سلسله چینگ (۱۹۱۱-۱۶۴۴) (درست است که) حکام دستور دادند که چنانکه سه تن یا بیشتر، از افراد هوئی (منظور مسلمانان ملیت هوئی) بطور مسلح در خیابان قدم بزنند شدیداً تنبیه خواهند شد و چنانچه

^۱ ایزرائیلی، رافائل، مسلمانان چین (رویاریویی دو فرهنگ) ترجمه حسن تقی زاده طوسی، صص ۱۷۸ و ۱۷۹

^۲ ایزرائیلی، رافائل، مسلمانان چین (رویاریویی دو فرهنگ)، ترجمه حسن تقی زاده طوسی، صفحه ۱۴۲

خلافی مرتکب شوند روی صورتشان کلمه هوئی زی (یاغی) خالکوبی خواهد شد. این عمل باعث خواری و ذلت آن‌ها و در عین حال به عنوان اختطاری برای سایرین تلقی می‌گردید.^۱

این مورد حالت حکومت نظامی در زمان حکومت چنگ (۱۹۱۱-۱۶۴۴) میلادی را داشت و دلیل بر نفرت مردم چین نسبت به مسلمانان نبود بخاطر این بود که این سلسله برای ابراز نفرت نسبت به سلسله‌های قبل از خود که سلسله یوآن (مغول) نیز یکی از آن‌ها بودند و مسلمانان زیادی در حکومت‌های قبل فعالیت می‌کردند بود. و نفرت به مغول‌ها باعث این امر بود و لاغیر.

چنان که قبلاً نیز به تعداد زیادی از مسلمانان محبوب نزد چینیان اشاره نمودیم. پس از انقراض سلسله یوان در دودمان مینگ مسلمانان وضعیت علمی خوبی داشتند هر چند مقامات دولتی چین معمولاً ترتیبی اتخاذ می‌کردند تا از آمیزش فرستادگان مسلمان با چینیان عادی جلوگیری کنند، با وجود این، سیاست‌های دربار مینگ در قبال مسلمانان چین کاملاً با مدارا و بردباری توأم بود و آنان را بعنوان منجم و ستاره‌شناس، تقویم‌نگار و ... در اداره‌ی امور ستاره‌شناسی به کار می‌گرفتند. امپراتور ان مینگ همچنین از وجود آنان بعنوان فرستاده و مترجم استفاده می‌کردند. مسلمانان چین در زمینه‌های اکتشاف و اختراع، فلسفه و فرماندهی سپاهیان از پیشینه و شهرت بسزایی برخوردار بودند.

بنده تعجب می‌کنم که آقای رافائل با کمال بی‌انصافی می‌نویسد که نفرت چینیان بخاطر آداب و سنن غیر متمدنانه آنان بود این مسلمانان چین متمدنانه‌ترین افراد بودند و خدمات زیادی به هموطنانه چینی خود از لحاظ علمی و متمدنی نمودند.

منزلت مسلمانان چین در بین فرمانروایان

علاوه بر این، دو تن از امپراتور ان مینگ مجذوب و شیفته‌ی آیین اسلام شدند. امپراتور هونگ وو (۱۳۶۸ تا ۱۳۹۸ میلادی)، نخستین فرمانروای مینگ، دو عموزاده مسلمان داشت و برخی ادعا می‌کنند که همسر این امپراتور نیز مسلمان بوده است. در دوران فرمانروایی این امپراتور و با موفقیت وی، سه مسجد بنا شد.

^۱ "جی پینگ وانگ" و "جرانگ ونگ وانگ" ، وشو در میان مسلمانان چین ، مترجم دکتر منصور ایزدی ، ، صفحه ۱۳

بر پایه توضیحات موجود در کتیبه های یکی از این مساجد چنین آمده است:

«امپراتور اعلام کرده اند که به هر فرد مسلمان ۵۰ تینگ پول کاغذی و ۲۰۰ عدل ابریشم اعطا شود و مساجدی در دو مکان ساخته شود، یکی در نن جینگ و دیگری در شهر شیان. اگر مساجدی رو به ویرانی نهاده باشند، مرمت و اصلاح آنان اجازه داده می شود... دوایر دولتی خرید همه ی اقلام مورد نیاز در این بازسازی را برعهده دارند. اگر انتقال و حمل کالاها و مصالح مورد نیاز مستلزم عبور از گذرگاه ها و حصارها باشد، هیچ کس حق ممانعت و توقف آن ها را ندارند.»

و نیز در زمان امپراتور «جنگ ده» (۱۵۰۶ تا ۱۵۲۱ میلادی) که یازدهمین امپراتور مینگ بود که اطرافش پر از خواجهگان و مشاوران مسلمان بود.

وی اجازه ی تولید ظروف برنزی و ظروف چینی را به حامیان مسلمان خود اعطا کرد، و از فرستادگان سرزمین های اسلامی گوناگون در دربار خود استقبال و پذیرایی به عمل می آورد.^۱

همانطور که قبلاً به طور مفصل به دریاسالار جنگ خه اشاره نمودیم ایشان در زمان سلسله مینگ بودند ایشان ششمین نسل از اعقاب سید اجل شمس الدین بخارایی بودند که در کودکی وی را «ماخه» و نام مستعارش «سان بائو» بود.^۲

در زمان سلسله مینگ مسلمانان وضعیت خوبی داشتند ولی با سر کار آمدن سلسله بعدی وضعیت آن ها تغییر کرد و جالب است بدانید که سلسله مینگ یک سلسله بومی چینی بود ولی سلسله بعدی که همان سلسله چینگ بود به دست مهاجمان منچو بنا نهاده شد.

این یک اشغال خارجی محسوب می شد و پایه ی کار خود را بر «تفرقه بیانداز و حکومت کن» بنیان گذاشت. از همان آغاز، حاکمان این خاندان بیزاری شدیدی به مسلمانان نشان دادند و آن ها را به چشم پشتیبانان رژیم پیشین نگریستند.^۳

^۱ مرادزاده، رضا، چگونگی نفوذ و گسترش اسلام در چین، صص ۲۴۱ و ۲۱۵

^۲ مرادزاده، رضا، چگونگی نفوذ و گسترش اسلام در چین، صفحه ۲۱۹

^۳ کتانی، علی، اقلیت های مسلمان در جهان امروز، مترجم محمد حسین آریا، صفحه

و این باعث نفرت غیر چینیان منچو که سلسله چینگ را تشکیل می دادند از مسلمانان شد و رافائل آن را با غرض ورزی وارونه توصیف می کرد.

نامه نگاری شاهرخ میرزا به فغفور چین و دعوت به اسلام از فغفور چین

در زمان سلسله مینگ از طرف دربار تیموریان (شاهرخ میرزا تیموری) چندین بار نامه برای امپراتوران چین نوشته شد و در همه نامه ها از امپراتور چین دعوت به اسلام شده است. به طوری که برخی گفته اند مکاتبات و نامه های ارسالی از سوی امیران تیموری به جانب دربار مینگ موجب مسلمان شدن یکی از امپراتوران چین شده است.^۱

جا دارد که نامه و جواب آن را در اینجا قید نماییم. چنین آورده اند که:

وقتی تیمور در گذشت از جانب فغفور چین سفرائی برای عرض تسلیت به ایران آمدند و به خدمت میرزا شاهرخ فرزند تیمور که در هرات می زیست رسیدند و مورد لطف و عنایت شاه قرار گرفتند. پس از مدتی شاهرخ به آنها اجازه بازگشت داد و شیخ محمد بخشی^۲ را به عنوان سفیر به همراه آنها به چین فرستاد. ضمناً شاهرخ مدت ها بود که سعی می کرد شاید بتواند (امپراتور) چینی ها را به دین محمدی (صلی الله علیه و آله) در آورد. از این رو با وجودی که موفقیتی هم تا کنون کسب نکرده بود باز از پای نمی نشست. وقتی شیخ محمد بخشی عازم این مأموریت بود شاه تیموری دو نامه به زبان عربی و فارسی برای فغفور چین فرستاد و او را به دین اسلام دعوت کرد.

اکنون نامه شاهرخ را که به زبان فارسی برای پادشاه چین فرستاده است در اینجا می آوریم.

^۱ مرادزاده، رضا، چگونگی نفوذ و گسترش اسلام در چین، ص ۲۳۳

^۲ احتمالاً سید محمد نوربخش درست است که در زمان شاهرخ میرزا از اجر و قرب بالایی برخوردار بوده و از علمای شیعیان است نسب شریفش به هفده واسطه به حضرت موسی کاظم میرسد. در سن هفت سالگی حافظ کل قرآن بود. نگر: قاضی نور الله شوشتری، مجالس المومنین جلد ۲ صص ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۳.

برای اطلاعات بیشتر میتوانید به کتاب تشیع در خراسان عهد تیموریان ص ۲۰۵ مراجعه نمایید.

صورت مکتوب فارسی نامه شاهرخ میرزا به فغفور چین

در متن عربی با بسم الله الرحمن الرحيم. لا اله الا الله، محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله) شروع شده است که ترجمه آن را آقای رضا مرادزاده در کتاب خود آورده اند.^۱ و مسلماً در مکتوب فارسی نیز به این منوال بوده است ولی آقای علاء الدین آذری در کتاب خود به نقل از مطلع سعدین و مجمع بحرین نوشته کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی^۲ چنین آورده است:

«به جانب دای منگ پادشاه

از شاهرخ به سلطان سلام مالا کلام،

چون خداوند تعالی به حکمت بالغه و قدرت کامله آدم علیه السلام بیافرید و بعضی فرزندان او را پیغمبر و رسول گردانید و براستی به خلق فرستاد تا آدمیان را به حق دعوت کنند و باز بعضی از این پیغمبران را چون ابراهیم و موسی و داود علیهم السلام کتاب داد و شریعت تعلیم کرد و خلق آن روزگار را فرمود تا به شریعت عمل کنند و بر دین ایشان باشند. و مجموع این رسولان مردم را به دین توحید و خداپرستی دعوت کردند و از آفتاب و ماهتاب و ستاره و شیطان و بت پرستیدن بازداشتند و هر کدام را از این رسولان شریعتی مخصوص بود اما همه در توحید خدای متفق بودند، چون نوبت رسالت پیغمبری بر رسول ما محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) رسید شریعت های دیگر منسوخ گشت و او رسول و پیغمبر آخرالزمان شد و همه عالمیان امیر و سلطان و غنی و وزیر و فقیر و صغیر و کبیر را به شریعت او عمل می باید کرد و ترک ملت و شریعت های گذشته می باید داد، اعتقاد به حق و درست این است و مسلمانی عبارت از این است، پیشتر از این به چند سال چنگیز خان خروج کرد. و بعضی فرزندان خود را به ولایت ها و مملکتی فرستاد جوجی خان را به حدود سرای و قوم و دشت قبیجا فرستاد و در آنجا نیز بعضی پادشاهان چون اوزبگ و جانی خان و ارس خان بر سر اسلام و مسلمانی بودند و به شریعت حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) و سلم عمل می کردند، و هولاکوخان را به بلاد خراسان و عراق و نواحی آن مقرر گردانیدند پس از آن بعضی از فرزندان او که حاکم آن ممالک بودند چون آفتاب شریعت محمدی (صلی الله علیه و آله) و سلم در دل

^۱ مرادزاده، رضا، ، چگونگی نفوذ و گسترش اسلام در چین، صص ۲۲۲ تا ۲۳۲
^۲ سمرقندی، کمال الدین عبدالرزاق ، مطلع سعدین و مجمع بحرین، به تصحیح محمد شفیعی، صص ۲۲۴ تا ۲۲۷

ایشان بود همچنان بر سر اسلام و مسلمانی بودند، و به سعادت اسلام مشرف گشته به آخرت رفتند، چون پادشاه راستگوی غازان و اولجایتو سلطان و پادشاه سعید ابو سعید بهادر تا نوبت حکومت و فرمان روائی و سلطنت و کامرانی به پدر و مخدوم امیر تیمور گورکان طاب ثراه رسید، ایشان نیز در جمیع ممالک به شریعت محمدی (صلی الله علیه و آله و سلم) عمل فرمودند و در ایام سلطنت و جهانداری ایشان اهل ایمان و اسلام را رونقی هر چه تمامتر بود، اکنون که به لطف و فضل خداوند تعالی این ممالک خراسان و ماوراءالنهر و عراق و غیرها در قبضه تصرف آمده در تمامی ممالک حکم به موجب شریعت مطهره نبویه می کنند و امر معروف و نهی منکر کرده و پرغو و قواعد چنگیزخانی مرتفع است، چون تعیین و تحقیق شد که خلاص و نجات در قیامت و سلطنت و دولت در دنیا به سبب ایمان و اسلام و عنایت خداوند تعالی است با رعیت به عدل و داد و انصاف زندگی کردن واجب است، امید به موهبت و کرم الله تعالی آن است که ایشان نیز در آن ممالک به شریعت حضرت محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) عمل کنند و مسلمانان را قوت دهند تا باشد که پادشاهی چند روزه دنیا به پادشاهی آخرت که «وللاخره خیر لک من الاولی» متصل گردد. و در این وقت از آن طرف ایلچیان رسیدند و تحفه ها آوردند و خبر سلامتی ایشان و معموری آن ممالک گفتند. محبت و دوستی که میان پدران بود موجب «محبه الاباء و قرا به الابناء» تازه گشت، ما نیز از این طرف محمد بخشی ایلچی فرستادیم تا خبر سلامتی رساند، مقرر آن است که بعد از این راه ها گشاده باشند تا بازرگانان سلامت آینده و روند که این معنی سبب آبادانی ممالک و نیک نامی دنیا و آخرت است، توفیق رعایت اتحاد و مراقبت شرایط و داد رفیق اهل طریق باد.^۱

نامه فغفور چین در جواب نامه شاهرخ میرزا

در مقابل فغفور چین نیز همچون شاهرخ هدایایی همراه با نامه ای برای وی فرستادند و در آن روزگار رسم بر آن بود که در نامه نگاری طریق خطاییان (چینیان) آن است که مکتوب نام پادشاه در او سطر نویسند و سطرها به مقداری اندک از آن فروتر گیرند. و هر جا در اثناء مکتوب به نام خدای تعالی رسند به آنجا که

^۱ آذری، علاء الدین ، تاریخ روابط ایران و چین، صص ۱۱۲ تا ۱۱۴

رسیده باشد گذارند و باز نام الله تعالی از اول سطر گیرند و اگر چنانچه به ذکر شاد شاه رسید همین طریقه مسلوک دارند، و این مکتوب که در این تاریخ فرستادند به همان لفظاً با لفظ نوشته شد.^۱

نامه فغفور چین به شاهرخ میرزا تیموری از این قرار است که :

«دایمگ» پادشاه معظم نامه ارسال می فرماید

به شاهرخ سلطان

ما تأمل می کنیم. خداوند تعالی دانا و عاقل و کامل بیافرید او را تا مملکت اسلام ضبط کند، سبب آن مردمان آن مملکت، دولت مند گشته اند سلطان روشن رأی و دانا و کامل و خردمند و از همه اسلامیان عالی تر و به امر خداوند تعالی تنظیم و اطاعت به جا آورده و در کار او عزت داشت نمود که موافق تأیید آسمانی است، ما بیشتر از این ایلچیان امیر سرای لیدا با جمعهم فرستادیم به نزدیک سلطان رسیده اند؛ به آداب رسول اکرام و اعزاز بسیار فرمودند، لیداو اجمعهم به مراجعت رسیدند (و) عرض نمودند، بر ما همه روشن و معلوم گشت، و ایلچیان بیگ بوقا و غیره به لیداو اجمعهم با هم برای هدایا شیر و اسپان تازی و یوزان و چیزهای دیگر فرستادند همه بدین درگاه رسانیدند، ما همه را نظر کردیم صدق (و) محبت ظاهر گردانیده اند، ما به غایت شاکر گشتیم، دیار مغرب که جای اسلام است از قدیم دانایان و صالحان هیچکس از سلطان عالی تر نبوده باشد، و مردمان آن ممالک را نیک می توان امان و تسکین دادن که بر وفق رضای حق است، جل جلاله چگونه خداوند تعالی را راضی و خشنود نباشد، مردانه مردان با همدیگر به دوستی بودند، دل به دل چو آینه باشد اگر چه بُعد مسافت باشد گوی یا در نظر هست همت و مروت از همه چیز عزیز تر است لیک در تبع آن نیز چیزی عزیز شود، اکنون علی الخصوص لیداو جانکقو با جمعهم با ایلچیان بیگ بوقا و غیره را به هم فرستاده شد که نزدیک سلطان هدایا سونکقوران (پرنده شکاری شنقار) هفت دست است که برسانند، این سونکقوران را ما به دست خود پرانیده ایم و نیز هدایا کمخامع غیر هم فرستاده شد، سونکقوران اگر چه در مملکت چین ما نمی باشد لکن علی الدوام از اطراف دیار برای ما تحفه می آوردند بسبب آن کمی نیست و در آن جای شما کمیاب بوده است، خالصانه ارسال داشته شد تا مقابل همت عالی سلطان قرمچی باشد، اگر

^۱ سمرقندی، کمال الدین عبدالرزاق ، مطلع سعدین و مجمع بحرین، به تصحیح محمد شفیع ، ص ۳۸۳

چه اشیا کمینه است لیکن حوصله محبت ما باشد، به قبول سلطان وصول یابد من بعد می باید که صدق محبت زیاده شود و ایلچیان و تاجران پیوسته آمد و شد کنند و منقطع نباشد تا مردمان همه به دولت امن و امان و رفاهیت باشند، البته خداوند تعالی لطف و مرحمت زیادت گرداند این است که اعلام کرده شد، «تمت»^۱.

ارادت و علاقه شاهرخ میرزا تیموری به اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم آلف التحیه و الثناء)

لازم به ذکر است که شاهرخ میرزا تیموری ارادت و علاقه به اهل بیت (علیهم السلام) داشت بطوری که چندین مورد از ارادت وی به اهل بیت و سادات را در کتاب تشیع در خراسان عهد تیموریان می‌توانید ملاحظه نمایید:

«شاهرخ در دوران زمامداری طولانی خویش بارها بدون انگیزه و بهره برداری سیاسی، اعتقاد و علاقه خویش را به اهل بیت علیهم السلام و سادات و بزرگان دین و مقابر آنها به نمایش گذاشت که منابع تاریخی گواه این مطلب است:» و چنانچه عادت آن پادشاه نیکو اعتقاد بود، در اثنای راه به زیارت مراقد اولیای اهل الله مبادرت مینمود و مجاوران مزارات و فقرا را به صلوات و صدقات نواخته، از روحانیت اکابر عباد و زهاد استمداد می فرمود.^۲

در جای دیگر اینطور می خوانیم:

«و حضرت خاقان پاک اعتقاد به هر قصبه و شهر که می رسید، به طواف مزارات مشایخ عظام اقدام نموده، مجاوران عتبات اولیاء را از مائده انعام و احسان به حظی وافر محظوظ و بهره ور می ساخت.»^۳

فراتر از این، موضوع زیارت امام هشتم شیعیان علی بن موسی الرضا علیه السلام است که شاهرخ در هر فرصتی که پیش می آمد، آن را با آداب ویژه و اشتیاریال مخصوص انجام می داد و همواره ندورات و خیرات فراوانی به آستانه آن حضرت تقدیم می داشت و در تزیین و ساخت و گسترش بنای آن تلاش فراوان می کرد که یکی از آن موارد متعدد، از این قرار است:

^۱ آذری، علاء الدین ، تاریخ روابط ایران و چین، صص ۱۱۵ تا ۱۱۶،
ونیز: سمرقندی، کمال الدین عبدالرزاق ، مطلع سعدین و مجمع بحرین، به تصحیح محمد شفیع ، صص ۲۸۳ تا ۲۸۶

^۲ حبیب السیر، صص ۶۱۸ و ۶۲۴

^۳ زبده التواریخ، ج ۲، صص ۶۱۲ ، ۶۱۳ ، ۶۱۵ و ۶۳۰

«در اوائل شبیان همین سال ۸۲۱، خاقان ستوده خصال، احرام طواف مرقد مطهر عطرسا و مشهد جنت آسای امام الجن و الانس ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام بسته، بدان روضه منوره تشریف برد و لوازم طواف به جای آورد و قندیلی را که سه هزار مثقال طلا ساخته بودند، بر سبیل نذر از سقف گنبد مقبره در آویخت و مجاوران آن مقام کعبه احترام را به صلات و صدقات نوازش نموده، مراجعه فرموده.»^۱

فراموش نکنیم که اولین اقدام شاهرخ بعد از مرگ تیمور و گرفتن زمام سلطنت، دلجویی از سادات شیعه مذهب طبرستان که در زمان تیمور و بعد از فتح بلادشان به ماوراءالنهر تبعید شده بودند ذکر شده است. شاهرخ آنان را نه تنها آزاد گذاشت و اجازه داد تا به وطنشان برگردند؛ بلکه امارت سابقشان را به آنها بازگرداند و حکومت آن نواحی را به آنان سپرد.

مولف تاریخ طبرستان مینویسد:

«چون سال سنه ۸۰۷، حضرت صاحبقرانی تیمور را در اترار وعده حق نزدیک شد سادات هر جا که بودند رجوع به وطن خود کردند..... چون جماعت سادات به دارالسلطنه هرات رسید معروض پایه سریر اعلی میرزا شاهرخ گردانیدند که حضرت میر مرحوم عنایت کرده، است که اعلام کرده شد، آمل را به برادر ما سید علی داده است..... حضرت پادشاه زاده مرحوم و حق سادات عنایت و مرحمت مبذول داشته، اشارت فرمود که ساری و آمل به شما مسلم داشته آمد؛ بروید آن جا به دعا گویی او و به رضاجویی ما مشغول گردید. مجموع دعا گفتند و سر فرود آورده، متوجه به مازندران شدند.»^۲

در جای دیگری راجع به احترام و تکریم سادات و تعظیم اهل بیت پیامبر علیهم السلام از سوی سلاطین تیموری، بویژه، شاهرخ میرزا چنین آمده است:

«احترام به سادات و منتسبان به خاندان رسالت در عهد تیموری توصیه شده است که: «مرتبه آل محم (صلی الله علیه و آله) را از جمیع مراتب برترداری و تعظیم و احترام ایشان به جای آری و افراط را در محبت ایشان اسراف ندانی که هر چه از برای خدا باشد، در آن اسراف نباشد.» همین سیرت را جانشینان فاتح گورکان بی کم و کاست تا پایان عهد خود به کار بستند و مخصوصا شاهرخ در این راه، هیچ دقیقه ای را فرو نمی گذاشت و

^۱ تاریخ حبیب السیر، صص ۶۰۱ و ۶۰۳

^۲ تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، صص ۴۴۶-۴۵۰

او و جانشینان او، زیارت آن مشهد رفته و آن آستان را به نیاز و اخلاص بوسیده، جبین بر زمین استعانت
سودند.»

احترام نسبت به سایر ائمه اثنی عشر علیهم السلام نیز از فحوای کلام مورخانشان بسیار استفاده می شد و گاه
کار مبالغه در این گونه مسائل به جایی میکشید که تصور اعتقاد آن سلاطین به تشیع می رفت.»^۱

تشیع شاهرخ میرزا و همسرشان گوهرشاد آغا

بنا بر این دلایل، برخی در تشیع شاهرخ و همسرش «گوهرشاد آغا» تردید روا نداشته اند، چنان که به این
موضوع تصریح شده است که: «بدان که گوهرشاد آغا مسلماً شیعه امامیه بوده و در کمال اخلاص و حسن
عقیده این مسجد را بنا نهاده و لذا می توان گفت که این مسجد مقدس، اول معبد شیعه است و خیلی نادر
است در ساعات یوم و ليله که در این مسجد عبادتی نشود... و شوهرش میرزا شاهرخ بن امیر تیمور هم ظاهراً
شیعه بوده، و لکن هر دو تقیه می کردند.»^۲

بین شاهان ایران و چین چنین نامه ها رد و بدل می شده، آنها از اسلام خوششان می آمد و چگونه بعضی ها
فقط به دوره اشغالگران منچوها اشاره می کنند و نفرت منچوها از مسلمانان را به چینیان نسبت می دهند.

آمار مسلمانان چین:

مسلمانان چین از لحاظ آماری نیز مورد کم لطفی قرار گرفته اند به طوری که آمار مسلمانان را امروزه یک
چهارم آمار واقعی اعلام می کنند حکومت کمونیستی در سال ۱۹۵۳ اقدام به سرشماری نمود، اما هیچ اهمیتی
به دلبستگی های مذهبی مردم نشان نداد. و به همان شیوه اتحاد جماهیر شوروی در ممیز ساختن نواحی اصل
ملیت ها را پایه قرار داد دولت، شش «ملیت» مسلمان را در ناحیه خود مختار سینکیانگ - اویغور، دو ملیت
را در استان کانسو (گنسو) و یکی را در چینگ های (چینگ خئی) به رسمیت شناخت. سرشماری سال ۱۹۵۳

۱ ناصری داودی، عبدالمجید، تشیع در خراسان عهد تیموریان، صص ۱۲۹ تا ۱۳۱
۲ مسجد گوهرشاد آغا کنار حرم امام انس و جان حضرت علی بن موسی الرضا (علیه آلف
التحیه و الثناء)

۳ ناصری داودی، عبدالمجید، تشیع در خراسان عهد تیموریان، ص ۱۳۱

شمار مسلمانان را ۱۰ میلیون تخمین زده است این رقم در مقایسه با سرشماری ۱۹ سال پیش یعنی آمار گیری زمان کومین تانگ در ۱۹۳۶ (میلادی) از آن جهت که تعصب کمتری داشته است. و در آمارگیری دین شخص نیز مورد پرسش قرار می گرفته است به کلی غیر واقعی است. در حالی که در این مدت جمعیت چین با افزایش ۲۶/۷ درصد از ۴۵۲۴۶۰۰۰۰ نفر به شمار ۵۷۳۲۶۹۰۰۰ نفر رسیده است، غیر منطقی است که جمعیت مسلمان در همین مدت از ۴۷۴۳۷۰۰۰ تن به ۱۰۰۰۰۰۰۰ تن کاهش یافته باشد.

برای تخمین شمار مسلمانان در سال ۱۹۵۳ ابتدا بایسته است ارقام داده شده در سرشماری همین سال را بررسی کنیم.^۱

و با بررسی متوجه می شویم که حکومت چین در سال ۱۹۵۳ فقط آن شمار از مسلمانان را در مد نظر داشته که در نواحی خود مختار می زیسته اند و گمان می رود توده مسلمانان چین را که در استان های گوناگون سکونت داشته اند ندیده گرفته است. امکان دیگر آن است، در حالی که هوئی ها از نظر غیر مسلمانان چین یک ملیت محسوب می شوند، خود مسلمانان خویشان را این چنین نمی دانند، بلکه خود را از نظر ملیت چینی و به لحاظ مذهبی مسلمان می شمارند.^۲

ولی همین مسلمانان را جزء آمار مسلمانان چین حساب نمی کنند.

ملیت ها و اقوام مسلمان چین

امروزه اقوام مسلمان چین را ده ملیت (قوم) حساب می کنند که عبارتند از: ۱- قوم هوئی ۲- قوم ایغور ۳- قوم قزاق ۴- قوم دونگ شیانگ ۵- قوم قرقیز ۶- قوم سالار ۷- قوم تاجیک ۸- قوم ازبک ۹- قوم بائو آن ۱۰- قوم تاتار

علاوه بر اقوام مسلمان یاد شده تعداد زیادی از افراد ملیت های بزرگ ساکن چین همانند اقوام مغولی، تبتی، دای، بای و از قوم هان نیز در طول زمان به دین اسلام گرویده اند.

۱ کتانی، علی، اقلیت های مسلمان در جهان امروز، ترجمه محمد حسین آریا، ص ۱۶۷

۲ همان، ص ۱۶۸

اگر چه رهبران دینی چین، خود آماری از شمار پیروان خویش در اختیار دارند، ولی از داشتن منابعی که آمار گردآوری شده دولتی را در اختیارشان گذارد، محروم هستند. سازمان های دولتی از میزان جمعیت اقلیت های قومی مختلف آگاهی دارند. این جمع آوری آمار جمعیت، بر اساس سیاست های ملیتی حزب کمونیست چین استوار است که آن نیز خود اقتباسی از آموزه های استالین در اتحاد جماهیر شوروی سابق است. در چین ۱۰ گروه به عنوان مسلمان شناخته شده اند و دلیل آن نیز فرهنگ و سنت یا پیروان مذهبی فعلی آنان است. بر این اساس میزان دقیق مسلمانان چین مشخص نیست. لذا آمار دقیق ذکر نشده است.

معیارهای متعددی در چین به کار گرفته می شود تا افراد و جوامع را به طور رسمی به عنوان یک گروه قومی به رسمیت بشناسند. یکی از مهم ترین این معیارها زبانی است که این گروه های قومی بدان تکلم دارند. ۶ گروه از ۱۰ گروه قومی مسلمان که پیروان آنها اغلب منطقه خود مختار سین جیانگ (که برای بسیاری غیر چینی ها به عنوان ترکستان شرقی شناخته می شود) اویغورها، ازبکها، قزاق ها، قرقیزها، تارها و تاجیک ها هستند که پنج گروه نخست با زبانی از خانواده زبان ترکی سخن می گویند و زبان تاجیک ها وابستگی و نزدیکی زیادی با زبان فارسی دارد.

در منطقه ای که مرز ایالت های گانسو و کینگایی است، سه گروه مسلمان کوچکتر به نام های سالارها، بائوآن (Baoan) و دانگجیانگ وجود دارند. سالارها به زبان ترکی سخن می گویند که برخی زبان شناسان نیز آن را صرفاً گویشی از ایغوری قلمداد می کنند. زمان بائوآن و دانگجیانگ مغولی مهجور و منسوخ است و در طول قرن ها تماس، تأثیر ژرفی بر چینی ها گذاشته است. از میان همه این گروه های اسلامی، می توان به جالب توجه ترین آن ها یعنی، «هوئی»ها اشاره کرد که اکثر آنان به زبان چینی سخن می گویند.

هوئی Hui

واژه هوئی که برخی اوقات هوئی هوئی (Hnihui) نامیده می شود، در دوره های زمانی مختلف، هم مثابه نام یک گروه قومی به کار رفته است و هم توصیفی برای پیروان دینی مورد نظر به حساب آمده است. در چینی معاصر نیز کلیه فوق واژه ای دوگانه تلقی می شود.

برخلاف سایر گروه های اسلامی، تعداد زیادی از هوئی ها در سراسر چین سکنی گزیده اند و می توان آن ها را در هر ایالت و تقریباً در هر شهر کوچک و بزرگ یافت. مسلمانان هوئی در چین به واسطه زبان آنها از سایر اعضای جامعه مسلمانان متمایز هستند.

ایغورها، قزاقها و سایر گروه ها دارای پیشینه اسلامی خاص خود، یعنی زبان ترکی هستند (یا در مورد تاجیکها می توان به زبان فارسی اشاره کرد)، اما هویی ها به زبانی که زبان (منطقه ای) چینی، یعنی مکانی که در آن زندگی می کنند یا سه موطن آنها بوده است، صحبت می کنند. در این خصوص باید گفت که آنان در استفاده از لغات زیادی از زبان های عربی و فارسی را ادامه می دهند و وابستگی و دلبستگی خود را به دستخط عربی برای تزیین یا نمادهایی که جهت مقاصد مذهبی به کار می رود، حفظ نموده اند.

در اینجا باید به این نکته اشاره کرد که میان جوامع مختلف هوئی تفاوت های قابل توجهی وجود دارد؛ برای مثال، میان هوئی های گانسو و تینگجیا در شمال غرب چین - که اسلام قرابت زیادی در تار و پود بافت زندگی آنها دارد - و ساکنین هویی شهرهای کوآنکجو و چانگجو در ایالت فوجیان (که در زندگی محلی جمعیت هان جذب و همانند شده اند) تفاوت های بسیاری وجود دارد.

ایغورها

ایغورها خود را مردم بومی سین جیانگ می دانند و بیشتر آنها در آنجا زندگی می کنند، اگر چه ایغورهایی در کشور قزاقستان و سایر نقاط اتحاد جماهیر شوروی سابق و جوامع کوچکی از مهاجرین ترکیه و آلمان نیز حضور دارند. احتمالاً آنها در قرن هشتم و نهم، به دنبال حمله مغول، به عنوان گروه بزرگی از مهاجرین ترک تبار به سین جیانگ رسیده اند. آنها مهارت زیادی در کشاورزی دارند و در این زمینه از سایر گروه های ترک زبان دیگر متمایزاند. گروهی از ایغورها که در قرن نهم به گانسو مهاجرت کردند، به زبان های متعدد اینوری که تحت تأثیر زبان های چینی و مغولی نیز قرار گرفته اند، سخن می گویند.

قزاقها

قزاق های سین جیانگ در اصل شبیه مردمانی هستند که در کشور همسایه این ایالت، یعنی قزاقستان سکونت دارند. بسیاری از خانواده ها، در دو سوی مرز بستگانی دارند و این خود حاکی از مهاجرت وسیع در سال ۱۹۶۲ است. قزاقهای چین و شوروی پس از این سال، فاصله بیشتری از هم گرفتند که خود نتیجه نزاع و

مشاجرات چین و روسیه است که از سال ۱۹۶۰ آغاز شده بود. این مشاجرات موجب شد که مرز میان چین همسایگان آن در آسیای میانه بسته شود. پس از فروپاشی و قدرت اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ م، روابط قدیمی تجدید شد و خانواده هایی که بیش از سی سال از یکدیگر جدا شده بودند، بار دیگر متحد شدند.

قزاق ها به طور سنتی گله دار و رمه دار هستند و مانند اویغورها، به کشاورزی مشغول اند و شیوه و سبک زندگی، فرهنگ و ظاهر آنان شبیه زندگی مغولان است. قزاقها در اسطوره های خویش ادعا می کنند که از اخلاف چنگیز مغول هستند. جمعیت کل قزاق های چین که تقریباً تمامی آنان در سین جیانگ زندگی می کنند،

زبان قزاق ها مانند اویغورها ترکی است و به خط عربی نگارش می کنند. این خط با خط سیریلی در اتحاد جماهیر شوروی و خط لاتین در چین در دهه ۱۹۶۰ جایگزین شد (جای خود را به دو خط دیگر داد) اما جمعیت قزاق زبان در چین، به تدریج در دهه ۱۹۸۰ به خط عربی باز گشتند.

قرقیزها

قرقیزهایی که زندگی شبه عشیره ای و ایلیاتی دارند، از غرب تا جنوب سین جیانگ گسترش یافته اند؛ اما جمعیت قابل توجهی از آنان در استان خود مختار کیزیلسو قرقیز Kizilsu kyrgyz متمرکز شده است. آنان نیز دارای خویشاوندانی در شوروی سابق هستند که همانگونه که از نامشان پیداست، قرقیزهای چین وابستگی و خویشاوندی بسیار نزدیکی با مردم کشور فعلی قرقیزستان دارند. اغلب قرقیزها به کار گله داری اشتغال دارند و گله های گوسفند و شتر را، بر طبق فصول سال در سرتاسر کوه های منطقه می چرانند. زبان، آداب و رسوم آنها شباهت زیادی به همسایگان قزاقشان دارد.

ازبکها

ازبکهای چینی خویشاوندی نزدیکی با جمعیت بومی ازبکستان و ازبک های افغانستان دارند و آنها را می توان در مناطق جنوبی و غربی سین جیانگ یافت.

ریشه ازبک ها از آبادی های بزرگ سمرقند، بخارا و تاشکند در آسیای میانه است و به احتمال قوی آنان در قرن هجدهم به سین جیانگ امروزی نقل مکان کرده اند. آنان نیز مانند اویغورها کشاورز هستند. ازبک ها در

سین جیانگ، در مجاورت نزدیک با ایغورها زندگی می کنند و تفاوت اندکی در شیوه زندگی، غذا، لباس و آیین های مذهبی این دو گروه وجود دارد.

تاتارها

گروهی که به نام تاتارها طبقه بندی شده اند، یکی از کوچک ترین گروه های قومی در کشور چین هستند. اکثر آنان در جنوب سین جیانگ و در نزدیکی مرز قزاقستان زندگی می کنند.

سالارها

سالارها یکی از گروه های قومی چین هستند که به زبان ترکی تکلم می کنند و پشینه آبا و اجدادی آنان به مهاجرینی باز می گردد که در طول حکمرانی سلسله مینگ (Ming) در طی سال های بین ۱۶۴۴ - ۱۳۶۸ م، از شهر سمرقند به این کشور رسیده اند.

داستان سرایان سالار، از دو برادر حکایت می کنند که در زمان فتوحات مغول سمرقند را به قصد یافتن خانه ای جدید ترک کرده اند. همچنین حکایت می کنند که آن دو برادر با هدایت یک شتر سفید که بر پشت آن طرفی پر از آب، نسخه ای از قرآن و... بود، در مسیر جاده ابریشم خود را به چین رسانده اند و در زونخوا (zunhua) در قسمت شرقی ایالت کینگایی اقامت گزیده اند و به تدریج در این سرزمین سازگاری یافته اند. سالارها زبان خویش را حفظ کرده اند و بیش از آنکه به مسلمانان چین نزدیک باشند، به فرهنگ آسیای میانه قرابت دارند. و هنوز هم اکثریت جمعیت آنان در زونخوا (جونخوا - ژونخوا) (zunhua) زندگی می کنند.

بائوآن

بائوآن یا بونان (Bonan) گروهی قومی کوچکی هستند که تنها به عنوان یک ملیت مجزا در سال ۱۹۵۲ پذیرفته شده اند. پیش از این، به نام بائوآن هویی شناخته می شدند و به عنوان عضوی از ملیت هویی به شمار می رفتند. و تقریباً تمامی آنان در محدوده کوچکی در جنوب غربی ایالت گانسو زندگی می کنند. اصل نژادی آنان در این منطقه به گروهی از مغول ها و نیروها و لشکریان آسیای میانه ای باز می گردد که در زمان سلسله یوان (۱۳۶۸ - ۱۲۷۱) در شهر مرزی تونگران (Tongren) در ایالت کینگایی امروزی مستقر شده اند. جمعیت آنان نیز با ازدواج های میان قبیله ای و مخصوصاً چینی های هان افزایش یافته است. زبان مردم

بائوآن به شکل منسوخ شده ای از زبان مغولی مربوط است، اما واژه های بسیاری از زبان چینی به عاریت گرفته اند .

دانگجیانگ

در خصوص مردم دانگجیانگ و تاریخچه آنان، جزئیات کمی در دست است و در خصوص اصل و منشاء آنان نیز ابهام وجود دارد (در خصوص اصل و منشاء آنان نمی توان با اطمینان و قطعیت سخن گفت). برخی محققان اصل آنان را به مغول هایی مربوط می دانند که به پادگان شهر لینگجیا (Linxia) در لبه غربی ایالت گانسوی امروزی وارد شده اند.

گفته می شود که این لشگریان مغول در قرن شانزدهم به اسلام گرویده اند. برخی دیگر آنان را اخلاق سرداران مسلمانی می دانند که در زمان آغاز سلسله مغول، توسط ارتش چنگیزخان و زمانی که این ارتش حمله عظیمی به آسیای میانه داشته اند، به چین رانده شده اند .

آنان به عنوان دانگجیانگ که به معنی «روستای شرقی» است، شناخته می شوند، زیرا اکثر آنان در کوه های شرق لینگجیا زندگی می کنند، اما برای خود نام سانتا (Santa) را برگزیده اند. اکثر آنان کشاورز هستند زبان آنها از خانواده زبان مغولی است. البته شکل کهنه و منسوخ از زبان، مانند بائوآن ها دارند و لغات بسیاری را از زبان های چینی، عربی، فارسی و ترکی به عاریت گرفته اند.

تاجیک ها

جمعیت تاجیک چین به منطقه تاشکورگان (Tashkorgan) در جنوب غربی سین جیانگ محدود است تاجیک به زبانی که با زبان فارسی مرتبط است، سخن می گویند؛ یعنی به مانند خویشاوندان خویش در تاجیکستان و شمال افغانستان که آنان نیز به زبان فارسی تکلم می کنند. برخی جوامع تاجیک در ارتفاعات پامیر زندگی می کنند و مذهب تشیع (اسماعیلی) خویش را که در هیچ جای دیگری در اسلام چینی یافت.^۱

^۱ آقائی ، عسگر ، گزارش سفر تبلیغی تحصیلی به شانگهای و پکن، صفحات ۲۱ تا ۲۵

منابع و ماخذ (در دست ویرایش)

* قرآن کریم

* نهج البلاغه ، مترجم: امامی، محمدجعفر ، آشتیانی، محمدرضا؛ زیر نظر آیت الله مکارم شیرازی ناصر، چاپ مطبوعاتی هدف ، ۱۳۷۰ شمسی، قم

* آرنولد سرتوماس ، تاریخ گسترش اسلام ، مترجم عزتی ، ابوالفضل، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۵۸ شمسی

* آذری، علاءالدین ، تاریخ روابط ایران و چین، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول، ۱۳۷۸ شمسی ، مشهد

* آقائی، عسگر، گزارش سفر تبلیغی تحصیلی به شانگهای و پکن ، سالهای ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۱

* آقائی، عسگر، سفری به مکه چین (گزارش سفر تبلیغی ماه مبارک رمضان)، ۱۳۹۱ شمسی

* ابن اثیر، عزالدین علی- کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران - جلد سوم، ترجمه خلیلی، عباس، انتشارات علمی ، بی تا، تهران ، جلد هفتم (جلد سوم شامل مجلدات هفتم، هشتم و نهم می باشد.)

* ابن بطوطه، رحله ابن بطوطه (سفرنامه ابن بطوطه)، مترجم موحد، محمدعلی، انتشارات علمی و فرهنگی (وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی)، ۱۳۶۱ شمسی، چاپ سوم ، تهران،

* ابن حجر ، احمد بن محمد، صواعق محرقة (الصواعق الحرقه فی الرد علی اهل البدع و النردقه)، تهران

* ابن کثیر القریشی دمشقی، اسماعیل ، البدایه و النهایه ، انتشارات دارالمعرفه، ۱۴۲۴ (هجری قمری ۲۰۰۳ میلادی)، چاپ هشتم، بیروت-لبنان، جلد ۹

* ابوالقاسم انوار، کلیات ابوالقاسم انوار ، تصحیح سعید نفیسی ، انتشارات کتابخانه سنائی، ۱۳۳۷ شمسی، تهران، ناصر خسرو چاپخانه حیدری

* اقتداری، احمد ، از دریای پارس تا دریای چین، ۱۳۶۴ شمسی، چاپ شبنم، بی جا

* فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز ، سال ششم ، دوره سوم ، شماره ۱۹ پاییز ۱۳۷۶ ، امیدوارنیا، محمد جواد ، مقاله شیعیان در چین،

* ایزرائیلی، رافائل، مسلمانان چین رویارویی دو فرهنگ، ترجمه حسن تقی زاده طوسی، چاپ اول، ۱۳۸۱ شمسی، چاپ دیبا، تهران، با همکاری مرکز بین المللی گفتگوی تمدنها

* تشکری، عباس ، ایران به روایت چین باستان ، تهران، ۱۳۵۶ شمسی، موسسه روابط بین المللی وابسته به وزارت امور خارجه

* حسینی اردکانی ، احمد بن محمد ، شرح و فضایل صلوات ، چاپ میقات ، ۱۳۶۵ شمسی ، تهران

* حورانی، جورج فدلو "Hourani, George Fadlo"، دریانوردی عرب در دریای هند در روزگار باستان و در نخستین سده‌های میانه ، ترجمه: مقدم ، محمد ، موسسه انتشارات فرانکلین (نیویورک)، کتابخانه ابن سینا، ۱۳۳۸ شمسی، تهران

* خاقانی ، دیوان اشعار ، قصاید، شماره ۱۱۱ - مطلع دوم "http://ganjoor.net/khaghani/divankh/ghasidekh/sh111"

* خطایی، علی اکبر ، خطای نامه " شرح مشاهدات سیدعلی اکبر خطائی معاصر شاه اسماعیل صفوی در سرزمین

چین" ، بکوشش ایرج افشار، انتشارات مرکز اسناد فرهنگی آسیا ، ۱۳۵۷ شمسی ، تهران

* خواندمیر، غیاث الدین بن همادالدین، تاریخ حبیب السیر "حبیب السیر فی اخبار افرادالبشر" ، بامقدمه جلال الدین همایی ؛ مصحح دبیرسیاقی. چاپ هرمس ، ۱۳۸۷ شمسی، تهران

* راوندی، قطب الدین ، الخرائج والجرائح، ۳ ج ، سید محمد باقر الابطحی ، موسسه امام مهدی علیه السلام ، قم ، ۱۴۰۹ هجری قمری

* سعدی، کلیات سعدی (بکوشش محسن رضانی) انتشارات پدیده، چاپ نراقی ، بهمن ۱۳۶۱ شمسی تهران ، غزل ۵۴۲ "آخر نگاهی بازکن وقتی که بر ما بگذری"

* سیرافی ، سلیمان تاجر (+ابوزید حسن سیرافی) ، سلسله التواریخ یا اخبار الصین و الهند ، ترجمه قرچانلو ، حسین ، انتشارات اساطیر، چاپ اول ، ۱۳۸۱ شمسی ، چاپ دیبا، تهران ، با همکاری مرکز بین المللی گفتگوی تمدنها

* طبری ، ابو جعفر محمد بن جریر ، تاریخ الطبری المعروف بتاریخ الامم و الملوک، انتشارات موسسه الا علمی للمطبوعات، بیروت - لبنان، چاپ پنجم ، ۱۴۰۹ هجری قمری ۱۹۸۹ میلادی

* طبری ، ابو جعفر محمد بن جریر ، تاریخ الرسل و الملوک (تاریخ طبری) ، جلد ۵ ترجمه پاینده، ابوالقاسم ، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۵ شمسی

* ظهورالدین بن نصیرالدین مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، چاپ عباس شایان، تهران ۱۳۳۳ شمسی

* سمرقندی، کمال الدین عبدالرزاق، مطلع سعدین و مجمع بحرین، به تصحیح محمد شفیع، چاپ لاهور - پاکستان، ۱۳۶۰ هجری قمری

* العبد المنعم، جمال محمد، المسلمون فی الصين، چاپ اول، ۱۹۹۵ میلادی، الملف الضائع - کویت

* فردوسی، حکیم ابوالقاسم، شاهنامه فردوسی، جلد اول از آغاز تا داستان رستم و سهراب، به کوشش دبیر سیاقی، سید محمد، چاپ اول، شرکت چاپ و انتشارات علمی، تهران، مهرماه ۱۳۷۰ شمسی، ربیع الثانی ۱۴۱۲ هجری قمری،

* فنگ جین یوان، فرهنگ اسلامی ایرانی در چین، مترجم امیدوار نیا، محمد جواد، انتشارات بین المللی الهدی، چاپ اول، بی تا، (همانطور که قبلاً در پاورقی اشاره شد کتاب مذکور中国的伊斯兰教 نام دارد که ترجمه آن «اسلام چین» می شود ولی آقای (محمد جواد امیدوار نیا) عنوان «فرهنگ اسلامی ایرانی در چین» بر آن انتخاب نموده اند و آقای (محمود یوسف لی هواین) به عربی ترجمه نموده و عنوان «الاسلام فی الصين» را بر آن گذاشته اند.)

* قربانی، زین العابدین، علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین، تابستان ۱۳۶۱ شمسی، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی

* کتانی، علی، اقلیت های مسلمان در جهان امروز، ترجمه: آریاف محمد حسین، انتشارات امیر کبیر، چاپ سپهر، چاپ دوم، ۱۳۸۳ شمسی، تهران

* علامه مجلسی، بحار الانوار، جلد ۱، جلد ۲، جلد ۳، جلد ۴، جلد ۵، جلد ۶، جلد ۷، جلد ۸، جلد ۹، جلد ۱۰، جلد ۱۱، جلد ۱۲، جلد ۱۳، جلد ۱۴، جلد ۱۵، جلد ۱۶، جلد ۱۷، جلد ۱۸، جلد ۱۹، جلد ۲۰، جلد ۲۱، جلد ۲۲، جلد ۲۳، جلد ۲۴، جلد ۲۵، جلد ۲۶، جلد ۲۷، جلد ۲۸، جلد ۲۹، جلد ۳۰، جلد ۳۱، جلد ۳۲، جلد ۳۳، جلد ۳۴، جلد ۳۵، جلد ۳۶، جلد ۳۷، جلد ۳۸، جلد ۳۹، جلد ۴۰، جلد ۴۱، جلد ۴۲، جلد ۴۳، جلد ۴۴، جلد ۴۵، جلد ۴۶، جلد ۴۷، جلد ۴۸، جلد ۴۹، جلد ۵۰، جلد ۵۱، جلد ۵۲، جلد ۵۳، جلد ۵۴، جلد ۵۵، جلد ۵۶، جلد ۵۷، جلد ۵۸، جلد ۵۹، جلد ۶۰، جلد ۶۱، جلد ۶۲، جلد ۶۳، جلد ۶۴، جلد ۶۵، جلد ۶۶، جلد ۶۷، جلد ۶۸، جلد ۶۹، جلد ۷۰، جلد ۷۱، جلد ۷۲، جلد ۷۳، جلد ۷۴، جلد ۷۵، جلد ۷۶، جلد ۷۷، جلد ۷۸، جلد ۷۹، جلد ۸۰، جلد ۸۱، جلد ۸۲، جلد ۸۳، جلد ۸۴، جلد ۸۵، جلد ۸۶، جلد ۸۷، جلد ۸۸، جلد ۸۹، جلد ۹۰، جلد ۹۱، جلد ۹۲، جلد ۹۳، جلد ۹۴، جلد ۹۵، جلد ۹۶، جلد ۹۷، جلد ۹۸، جلد ۹۹، جلد ۱۰۰، جلد ۱۰۱، جلد ۱۰۲، جلد ۱۰۳، جلد ۱۰۴، جلد ۱۰۵، جلد ۱۰۶، جلد ۱۰۷، جلد ۱۰۸، جلد ۱۰۹، جلد ۱۱۰

* مرادزاده، رضا، چگونگی نفوذ و گسترش اسلام در چین، چاپ اول، ۱۳۸۲ شمسی، انتشارات بنیاد پژوهش های اسلامی استان قدس، مشهد

* معین، دکتر محمد، فرهنگ فارسی معین، انتشارات امیر کبیر، چاپ ۲۳، ۱۳۸۵ شمسی، تهران، جلد ۵

* مستوفی، محمد محسن، زبده التواریخ، به کوشش بهروز گودرزی، انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۷۵ شمسی، تهران

- * مسعودی، ابی الحسن علی بن الحسین بن علی، مروج الذهب، ترجمه : پاینده، ابوالقاسم، انتشارات علمی و فرهنگی، وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، چاپ چهارم، ۱۳۷۰ شمسی، ج ۱
- * مسعودی، ابی الحسن علی بن الحسین بن علی، مروج الذهب، انتشارات دارالاندلس، چاپ اول، ۱۳۸۵ هجری قمری ۱۹۶۵ میلادی، بیروت
- * مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران، انتشارات صدرا، چاپ نهم، ۱۳۷۵ شمسی، قم
- * مورگان، کنت، "اسلام، صراط مستقیم"، ترجمه امین، سید مهدی، انتشارات کتابفروشی حقیقت، حاج محمدباقر کتابچی، ۱۳۴۴ شمسی
- * ناصری داودی، عبدالمجید، تشیع در خراسان عهد تیموریان، چاپ اول، ۱۳۷۸ شمسی، انتشارات بنیاد پژوهش های اسلامی استان قدس، مشهد
- * واعظ زاده خراسانی، محمد، جایگاه اهل بیت علیه اسلام در جوامع اسلامی (مقاله)
- * "جی پینگ وانگ" و "جرانگ ونگ وانگ"، وشو در میان مسلمانان چین، مترجم دکتر منصور ایزدی، انتشارات صنعت سرا (علم و صنعت اصفهان)، چاپ مشتاقی، چاپ اول، ۱۳۷۳ شمسی
- * هادیزاده، مجید، چین و ارتباطات ایرانی - اسلامی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم شعبه اصفهان، چاپ اول، بهار ۱۳۹۱ شمسی، اصفهان

